

- ویژه زن: زن و مسائل جنسی در ولایت مطلقه فقیه، مادر سالاری هرگز وجود نداشته است، آیا زنان در آینده سیاست حضور خواهند داشت؟ نخستین مطبوعات زنان ایران، گفتگو با تهمینه میلانی، و...
- شناسنامه یک نویسنده: شهرنوش پارسى پور ● میراث سوسیالیسم و باز سازی آن: پل سوئیزی ● نقشه جمهوری اسلامی برای گسترش تروریسم بین المللی ● پایان عصر ایدئولوژی ها؟ ● خانواده در تبعید ● شعر: یدالله رویانی و ... ● آثاری از: امیر هوشنگ کشاورز صدر، قدسی قاضی نور، محمود کویر، بهرام چوبینه، محمود بیگی، عباس سماکار، معین الدین محرابی، مهرداد درویشی پور، مرتضی محیط، تراب حق شناس و ...





کانون نویسندگان ایران (در تبعید)  
Association des Ecrivains Iraniens (en exil)

## « قطعنامه »

در نشست همگانی کانون نویسندگان ایران (در تبعید) گزارش شد که اتحادیه‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور «هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران» در چند کتاب و رساله‌ای که در سال ۱۳۷۰ انتشار داده‌اند اتهامات واهی و بی‌پایه‌ای با واژگان زنده و موهن به آقای کمال رفعت صفایی، شاعر و عضو کانون وارد آورده‌اند.

کانون، از آنجا که رسالتش دفاع از آزادی و بویژه آزادی بیان و عقیده... می‌باشد نمی‌تواند در اینگونه موارد خاموش بماند. هرچند چنین شیوه‌هایی از جانب نیروهای مخالف رژیم جمهوری اسلامی ایران بکارگرفته شده باشد.

برای آن که خوانندگان خود به دآوری بنشینند فرازهایی از این «مکتوبات» را در اینجا می‌آوریم:  
«... این روزها مدارک و شواهد جیره خواریت از رژیم خمینی و سفرهایت به این سو و آن سو به عنوان پای عقیدتی و سیاسی پنهان آخوند ها برای لجن پراکنی علیه مجاهدین، دریافت خرج سفر و عتیق مرکب و غیره واصل شد...» (صفحه ۶۲ از کتاب فرانکفویهای بلاغت بار...)

در همان کتاب با اشاره به منظومه درماه کسی نیست اثر کمال رفعت صفایی آمده است: «... راستی چه کسی درماه تصویر خمینی را دید؟ و راستی چه کسی به قد کوتاهان پیوست؟ ... و الان در جیب، چه کسی سکه خمینی دارد؟ ... می‌توانی دست در جیبهای خودت کرده و واقعیت را درک کنی...»

«... دعوی من با ناجوانمردی چون تو که سالها در خانه مجاهدین زیست و از نان و خون و اعتماد آنها تغذیه کرده و در نهایت هم صف با ... به پا اندازی سیاسی برای رژیم آخوند ها مشغول شد، دعوی خصوصی نیست.» (همان کتاب، صفحه ۶۰ و ۶۱).

در مقاله‌ای به نام مشکلات کردگن سبب زمینی خوار و گریه‌کننده در مرگه رقاحت می‌آید: «... آنها نه لحظه‌ای غفلت داشتند و نه یک «شبهه» به «جنایتکار» تبدیل شدند. اصلاً جنایتکار نشده‌اند. جلاک کجا و جنایتکار کجا؟ جلاک هم که نه، شاکرد جلاک و شاکرد شاکرد جلاک... و آن دیگری، شاکرد شاکرد جلاک، دست در دست سید فرومایگان به دم تکان تکان دادن و خوشترقصی پرداخت و حالا با پول سفارت «جمهوری اسلامی عزیز» به این در و آن در سفر می‌کند، بلبل زبانی می‌فرماید و جای دوست و دشمن را نشان می‌دهد.» (همان، ص. ۵۱).

و در کتاب رسوایی شکست پادوهای ساواک آخوندی و همدستان دشمن ضد بشری علیه مجاهدین و ارتش آزادیبخش ملی، که در سوئد انتشار یافته می‌خوانیم: «تعدادی از عناصر فرومایه و خائن که اکنون سردرآخور ساواک خمینی فرد بوده و درازای مبلغ ناچیزی به مزدوری سرویسهای اطلاعاتی و تروریستی در سفارتخانه‌های رژیم درآمده و اسرار خلق و انقلاب و ارتش ... را به دشمن می‌فروشند و با دم جنبانندهای آنچنانی، مرزهای خیانت را در نور دیده‌اند عیار تند از: کمال رفعت صفایی...»

نسلی که دورانهای متناوب اختناق سیاسی و استبداد سلطنتی و مذهبی را تجربه کرده است با چنین فرهنگ منحط بیگانه نیست. بویژه آن که جمهوری اسلامی ایران در غنا بخشیدن به این «فرهنگ!» گوی سبقت را از پیشینیان ربوده است. دروغ، کسانکی که حکومت ولایت فقیه را «ضد بشر» می‌خوانند، در به کارگیری چنین «فرهنگی!» خود با آن به رقابت برخاسته‌اند.

مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، به اتفاق آراء - در مقام دفاع از آزادی بیان و عقیده و پاسداری از حرمت انسانی، کسانکی را که بجای گفت و شنود آزاد و سالم، ترور شخصیت و لیبیزم سیاسی را شیوه خود کرده‌اند، قاطعانه محکوم می‌کند و اعلام می‌دارد: آقای کمال رفعت صفایی از این اتهامات و افتراهای موهن بری است.

ما بر این باوریم که طیرغم کج خیالیهای «دوستان!» در جیبهای قیای مندرس شاعر ما - که زمانی عضو سازمان شما بود - به جز شعر، زر و سیم هیچ سلطان و «امامی!» یافت نمی‌شود!

مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران (در تبعید)  
هلند ۱۴ فوریه ۱۹۹۳

## اطلاعیه

آقای حسین نقدی نماینده شورای ملی مقاومت ایران در ایتالیا روز ۲۵ اسفند ۱۳۷۱ (۱۶ مارس ۱۹۹۲) به دست تروریستهای جمهوری اسلامی ایران از پای درآمد.

بی‌گمان این ترور سیاسی آخرین جنایت رژیم نخواهد بود. زیرا سالهاست که حکومت ولایت فقیه، نه تنها ایران، که دنیا را به نخچیرگاه صیادان آدمخوارش تبدیل کرده است. همگان می‌دانند که از آسیا تا اروپا و آمریکا جولانگاه آدمکشان ملایان حاکم بر ایران است. آنان در روخانه رن با خون قربانیانشان وضو می‌گیرند؛ در کنار دریای مرمره به شکرانه پیروزی این قتل عامها نماز می‌گزارند تا بار دیگر - تازه نفس - در رم مخالفی دیگر را به ضرب گلوله به خاک اندازند.

## هم میهنان

در دورانی که دوامت مردان نول غریبی، به خاطر منافع سیاسی و اقتصادی‌شان با توطئه سکوت چشم برهرچنایتی می‌بندند آیا زمان آن نرسیده است که ایرانیان خود با همبستگی به مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی ایران به پا خیزند؟

کانون نویسندگان ایران «در تبعید» این ترور سیاسی را قاطعانه محکوم می‌کند. و ضمن تسلیت به خانواده و یاران حسین نقدی هم میهنان را به همبستگی برای مقابله با اینگونه اعمال جنایتکارانه فرا می‌خواند.

کانون نویسندگان ایران «در تبعید»  
۲۹ اسفند ۱۳۷۱

## بهار تازه‌ی شما هم شاد باد!

سپاسگزار همه‌ی دوستان و همکارانی هستیم که بر ما منت گذاشتند و با ارسال تبریکنامه و با تماس تلفنی، شادمان کردند.

بهارتان شاد و سال نو تان میزبان موفقیت‌های دلخواسته



مدیر مسئول: پرویز قلیچ خانی  
دبیر تحریریه: مهدی فلاحتی (م. پیوند)

- ل همکاری شما آرش را پر بارتر خواهد کرد.
- ل برای آرش، خبر، مقاله، شعر، عکس و طرح بفرستید.
- ل در مورد مقالات ارسالی چند نکته گفتنی است.
- ل طولانی تر از سه صفحه مجله نباشد.
- ل گنجایش هر صفحه آرش ۱۱۰۰ کلمه است.
- ل همراه با ترجمه ها، نسخه ای از متن اصلی نیز فرستاده شود.
- ل آرش در حک و اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ نظر نویسنده آزاد است.
- ل پس فرستادن مطالب امکان پذیر نیست.

حروفچینی: فاطمه صفا

نشانی:

ARASH  
6 Sq. SARAH BERNHARDT  
77185 LOGNES FRANCE  
Tel : 40. 09. 99. 08  
Fax : 1 - 44. 52. 96. 87

### برگ اشتراك

آرش ماهنامه ای ست فرهنگی، اجتماعی و ورزشی که از بهمن ماه ۱۳۶۹ (فردیه ۱۹۹۲) منتشرشده است. در آرش علاوه بر مقالات ادبی، علمی، اجتماعی، فرهنگی، ورزشی، معرفی و بررسی کتاب، آخرین خبرهای فرهنگی داخل و خارج را می خوانید.  
با اشتراك آرش، انتشار نشریه خود را تضمین کنید.

مایلم که با پرداخت ۱۷۰ فرانک فرانسه برای اروپا، ۴۰ دلار آمریکا، برای کانادا و آمریکا آرش را از شماره ... برای یکسال مشترك شوم. وجه اشتراك را به صورت حواله پستی و برگ پر شده اشتراك را به نام و نشانی آرش بفرستید.

بها ۱۲ فرانك فرانسه

### ویژه زن

- ۶- زن و مسائل جنسی در ولایت مطلقه فقیه
  - ۸- زن طعمه جنگ
  - ۹- تاثیر موقعیت زنان در افزایش جمعیت کشور
  - ۱۲- نخستین مطبوعات زنان ایران
  - ۱۳- خاطره من از مشارکت زنان دربخشی از جنبش مسلحانه دهه های ۴۰ و ۵۰
  - ۱۶- گفتگو با تهمینه میلانی
  - ۱۷- سه شعراز ما بسیار
  - ۱۸- مانرسالاری هرگز وجود نداشته است
  - گفتگو با استلا جئورگودی
  - ۲۰- میزگرد زنان در آلمان
  - ۲۲- آیا زنان در آینده سیاست حضور خواهند داشت؟
- ترجمه ای: تراب حق شناس
- ماری سینو  
ترجمه ای: امیر حسین جهانگیری

### مقالات

- ۴- نقشه جمهوری اسلامی برای گسترش تروریسم بین المللی
  - ۲۴- شناسنامه يك نویسنده
  - ۳۰- همراه با بهار
  - ۳۱- آزادانه می رقصم
  - ۳۲- میراث سوسیالیسم و بازسازی آن
  - ۳۴- پایان عصر ایدئولوژی ها
  - ۳۶- خانواده در تبعید
  - ۳۹- در مرگ دوست
- برگردان: امین  
شهرنوش پاریسی پور  
محمود کویر  
الیسا آلونسو - ترجمه و تنظیم: فتاح  
پل سوئیزی - ترجمه ای: مرتضی محیط  
محمود بیگی  
عباس سما کار  
امیرموشنگ کشاورز صدر

### شعر

- ۲۸- افسانه افروز - منصور خورشیدی - حمید رضا رحیمی - بدالله رؤیائی - احمد رضا قایخو - رضا مقصدی

### نقد و بررسی

- ۴۰- نگاهی به کتاب معایب الرجال
  - ۴۸- معرفی کتاب
- معین الدین محرابی

### داستان

- ۴۱- فرضیه
  - ۴۲- پشت در
  - ۴۳- پرواز ملخ
- قدس قاضی نور  
سودابه اشرفی  
نادین کوردیمر - ترجمه: شهلا حمزوی

### خبر و گزارش

- ۴۵- چند اجرای موسیقی درخارج از کشور
  - ۴۷- مسعود رهنما بسوی جهانی شدن
  - ۵۰- خبرهایی از ...
- محمد رضا مایون  
نریمان حجتی  
محمد رضا مایون - محمود موشمند

## نقشه جمهوری اسلامی

# برای گسترش تروریسم بین المللی

از : مجله الوطن العربی - چاپ پاریس

شماره ۸۲۲ - فوریه ۹۳

برگردان : امین

نظر رفیق دوست فرمانده پیشین پاسداران و داماد رفسنجانی و نیز دایرة جنبشهای آزادیبخش زیر نظر وزارت خارجه، در واقع این سه ارگان تنها حالت ویرترین و پوششی برای عملکردهای مخفی بوده و نقش دفاتر پذیرش را بازی می‌کنند؛ زیرا که ۲ دستگاه امنیتی که عبارتند از وزارت اطلاعات و امنیت زیر نظر علی فلاحیان و ضد اطلاعات سپاه پاسداران زیر نظر احمد وحیدی و شورای امنیت ملی زیر نظر مهدی چمران، مأموریت ارزیابی «دست‌آورد های انقلابی» بدست آمده بر اثر فعالیت این «بازوهای افراطی» در چند کشور عرب را، عهده‌دار بودند.

● اکنون دیگر بررسی پوشیده نیست که مراسم سراسری و گسترده‌ای که در بار دوسال، یکی در ۱۱ فوریه یعنی سالروز بقدرت رسیدن خمینی و دیگری در ۴ ژوئن سالروز مرگ او برگزار می‌شود، بصورت فرصت و میدانی جهت بسیج کردن هم پیمانان و کارگزارانی درآمده است که در این در مناسبت به تهران، دعوت می‌شوند. برای این منظور، بودجه لازم در نظر گرفته می‌شود و مأموریت‌ها نیز مشخص می‌گردد. در همین حال یک نوع «اتحاد اجباری» از جانب رژیم ایران بر برخی سازمانها و جنبشها تحمیل می‌شود. چنانکه به سازمان احمد جبرئیل و جنبش حماس و حزب الله لبنان، تحمیل شده است. تحقیقات و بازجویی‌های دستگاههای قضائی اردن نشان داده است که ایران به احمد جبرئیل در جریان شرکت در جشنهای سالروز انقلاب، مأموریت داده بود که از دو تن اعضای پارلمان اردن بنامهای «قرش» و «شبیلات» بعنوان پل ارتباط با جنبش «حماس» و «جهاد اسلامی» در سرزمینهای اشغالی فلسطین، بهره گیرد. با توجه به کشف این جریان، دولت اردن دفتر سازمان احمد جبرئیل در عمان را، تعطیل و در آن را مهر و موم کرد.

● آنچه که بیشتر از هر زمان دیگر در جریان جشنهای چهاردهمین سالروز انقلاب جلب توجه کرد، حضور یک طیف افراطی بود که هیچگاه تهران نظیر آن را در گذشته، شاهد نبوده است. البته هدف عمده، بهره‌برداری تبلیغاتی - اینفوآرژیک و قدرت نمائی در برابر غرب و بویژه در برابر هیئت حاکمه آمریکا بود. زیرا که حدود ۲۵۰۰ نفر از سازمان «فتانی» در تایلند گرفته تا جبهه «مورو»، شیعیان پاکستان و تندروهای سرزمین مغرب بزرگ (۲)، حزب وحدت اسلامی افغانستان، گروههای شیعه عراق، گروه

● کنگره جنبشهای افراطی عربی - اسلامی که در تهران (۲ - ۷ فوریه) با شرکت ۲۰۰ شخصیت افراطی از ۵۰ کشور مختلف جهان زیر نظر سرکردگان دستگاههای امنیتی ایران برگزار شد، استراتژی یک عملکرد جدید تروریستی را طراحی کرد. بر اساس این استراتژی، بازوهای درجه دوم با هدف برهم زدن اوضاع داخلی کشورهای عربی با یکارگیری شیوه‌های تروریستی نوین و حتی قدیمی منجمه آم رباتی، بزودی دست بکار خواهند شد. طراح برگزاری این کنگره، چند تن از سرکردگان تشکیلات تروریستی بودند که احساس کرده‌اند که سازمانهای جاسوسی و امنیتی آمریکا دربرابر در تعقیب، دستگیری و محاکمه آنها هستند. از اینرو آنان بر کادرهای رهبری ایران فشار آوردند تا دست به ابتکار عملی بزنند! این فشار، سرانجام نتیجه مطلوب خود را بدست آورد و توانست مورد تأیید و پشتیبانی محتشمی و احمد خمینی که سرکردگان جناح تندرو هستند، قرار گیرد. البته پای هاشمی رفسنجانی به این ماجرا نیز کشیده شد.

در جریان این کنگره توافق شد که عملیات آم ریائی خارجیان منجمه آمریکائی‌ها در صورت اقدام آمریکا به تعقیب و دستگیری آم‌ریایان سابق، از سر گرفته شود. همچنین در مورد تدارک یک نقشه جهت ترور شخصیت‌هایی با هدف بزرگ جلوه دادن سازمانهای تروریستی، توافق بعمل آمد. بویژه که این سازمانها تحت تأثیر ضربات مهلکی در تونس و مصر قرار گرفته‌اند و با تصفیه دامنه‌داری در الجزایر مواجه شده‌اند.

● تدارکات در تهران جهت برگزاری جشنهای چهاردهمین سالروز بقدرت رسیدن خمینی در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹، ۱۶۰ نفر کم سابقه‌ای در جریان بود و آنچه بیش از هر چیز مورد توجه بود و بصورت «پیام رمز» این تدارکات درآمده بود، همانا دعوت از تعداد هرچه بیشتری از سرکردگان و کادرهای جنبشهای افراطی عربی و اسلامی در سراسر جهان بویژه کشورهای اسلامی تازه به استقلال رسیده در پی فرد پاشی شوروی است. دفتر (رهبر انقلاب) علی‌خامنه‌ای بعنوان پرچمدار و پدروخواننده کنونی انقلاب به ۲ ارگان مأموریت داد تا دعوت‌نامه‌ها را به آن افراد برسانند و میهمانان را مورد توجه خاص قرار دهند و با توجه به مناطق جغرافیایی آنان، در چارچوب نقشه انقلاب اسلامی، با آنها هماهنگی کنند. این ارگانها عبارتند از بنیاد شهید زیر نظر محمد حسین رحیمیان و بنیاد مستضعفان زیر

صرعیدالرحمن (۲) که روابط حسنه‌ای با کارکنان دفتر حمایت منافع ایران در آمریکا دارد، و نیز دهها سازمان لبنانی و فلسطینی، همه و همه بر این صامت بوده‌اند که سهمی از هر جشنی در ایران را از آن خود سازند.

آنچه که در میان این همه جنبش و سازمان برای اولین بار جلب توجه می‌کرد، حضور جنبش‌هایی از جمهوری‌های شوروی سابق چون تاجیکستان و نیز از بلوچستان و نژاد های دیگر و همچنین کادرهایی از گروههای افراطی و بنیادگرای ترک چون حزب الله ترکیه و حزب الله کرد، هیئتی از حزب بنیادگرای نجم‌الدین اربکان، و بالاخره هیئت‌هایی از انجمن‌های «سلیان» و «قبلان» که گروه مفتی پیشین «ادنه» را تشکیل می‌دهند، در این جشنها بود. لازم به یادآوری است که سیستم لائیک ترکیه، کلیه این تشکلهای بنیادگرا را مرعوب می‌داند. از اینرو آنان فعالیت زیرزمینی دارند. با اینحال دولت ایران آنها را برای شرکت در جشنهای انقلاب به تهران دعوت کرده و در عین حال تعدادی از عناصر همین تشکلهای را در شبکه‌های تروریستی خود در ترکیه و کشورهای اروپائی، بکار گرفته است. این عناصر متهم هستند که روزنامه نگار چپ‌گرای ترک و نویسنده روزنامه «حریت» و نیز تنی چند از شخصیت‌های اپوزیسیون ایرانی را (در ترکیه) ترور کرده‌اند.

باید گفت که حضور فشرده بنیادگرایان ترک در ایران، یک عملکرد تکنفی نبوده است، بلکه جزئی از یک نقشه تروریستی ایرانی به منظور دامن زدن به تروریسم در ترکیه و تبدیل آن به «الجزایر دوم» است. هر چند که سیستم نظامی در ترکیه، یکپارچه و محکم است و به دشواری می‌توان به شیوه (مملکرد) سوهانی یا الجزایری به آن رخنه کرد. با اینحال ملأها شرط بسته‌اند که امنیت ترکیه را با بهره برداری از ترکیب جنبشهای افراطی در این کشور و احساسات مذهبی، برهم زنند.

یکی از ناظران سیاسی عرب در لندن بنقل از «کلم صدیقی» رئیس پارلمان اسلامی که خود پاکستانی تبار و بمثابه اسب تروای ایران در لندن است، فاش کرد که جلسات محرمانه‌ای که در کنار کنگره مورد بحث برگزار شد، چندین قطعنامه و توصیه‌نامه جهت گروهها و سازمانهای اسلامی بمنظور اجرای آنها در مناطق حضورشان، بتصویب رسانده است. همچنین دولت ایران مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار در سال ایرانی جدید (۱۳۷۲) جهت این عملیات اختصاص داده است. به این مبلغ، اعتبار مالی دفتر ولی فقیه که محرمانه است، اضافه می‌شود.

در این جلسات محرمانه، سازمانها و گروههای بنیادگرا بر اساس مناطق جغرافیائی‌شان، هماهنگ شده، پیام رمز ویژه‌ای برای این گروهها نیز در نظر گرفته شده است بر اساس این تقسیم‌بندی، حزب الله، جهاد اسلامی، حماس و حزب الله ترکیه دارای رهبری واحدی شدند که از غزه و کرانه غریبی رود اردن آغاز و از جنوب لبنان عبور و دامنه آن به استانبول می‌رسد. عوامل ارتباط در این شبکه از میان عناصر شیعه لبنانی در نظر گرفته شده‌اند و به خاندان‌های «حصاری» - طلیس - یاغی - قاسم» که به ایران مرتبطند، وابستگی دارند. البته که سازمانهای ضد اطلاعات سپاه پاسداران، از میان این خانواده‌ها، از زمان جنگ ایران و عراق، استفاده کرده است. بیهوده نیست که جای پای این عناصر لبنانی در جریان ترور رهبران کرد ایرانی در برلن توسط ایران، دیده می‌شود. همین جای پای را دستگاههای امنیتی ترکیه در جریان ترور روزنامه نگار ترک که در تشییع جنازه‌اش حدود ۲۵۰ هزار نفر شرکت کردند، مشاهده نموده‌اند. این روزنامه نگار، شهرت خود را مدیون حمله شدید به بنیادگران بود.

منابع امنیتی فاش کرده‌اند که عبدالله صفی‌الدین، نماینده حزب الله لبنان در تهران، نقش مهمی در زمینه طراحی نقش عناصر لبنانی در اجرای نقشه‌های تروریستی ایران، بازی می‌کند و بر عملیات آموزشی داوطلبان حزب در پادگانهای واقع در نزدیکی قم و تهران، نظارت دارد. در همین پادگانها، داوطلبان تشکیلات جهاد مصر و «جبهه خلق - فرماندهی کل» به

رهبری احمد جبرئیل، آموزش می‌بینند. همچنین منابع آگاه خاطرنشان می‌کنند که بازپرسان فرانسوی در جریان بازجویی از شریف اصفهانی و احمد طاهری، مهمان پرونده ترور کاظم رجوی برادر مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق در سوئیس، به سر نخهائی دست یافته‌اند که فویض عناصر ایرانی را که تروریسم را توسط شبکه لبنانی راهبری می‌کنند، برملا می‌سازد.

همچنین دستگامهای امنیتی آلمان در جریان بازجویی از عباس رحال و یوسف امین، دو تبعه لبنانی که متهم به ترور چهارتن از رهبران اپوزیسیون کرد در بران هستند، به نتیجه مشابهی رسیده‌اند. این دو تن که از اعضاء حزب الله می‌باشند، اطلاعات جالب توجهی در مورد تمرین‌های خود در ایران جهت انجام این ترورها و نیز مستولان این تمرین‌ها، در اختیار بازجویان آلمانی قرار داده‌اند.

بازجویی‌های انجام شده در فرانسه، سوئیس و آلمان نشان داده است که دولت ایران از سفارتخانه‌های خود بعنوان پوششی برای مزدوران خویش جهت جمع‌آوری اطلاعات امنیتی درباره اپوزیسیون ایرانی، استفاده می‌کند. تعدادی از این مزدوران، تابعیت کشورهای مورد اقامت خود را دارا هستند. مرحله دوم عبارتمست از اعزام افسران امنیتی ایران جهت انجام تماس مستقیم با آن مزدوران. مرحله سوم درانجام مأموریت مورد نظر توسط عناصر حزب الله خلاصه می‌شود.

● علاوه بر مثلث فلسطینی - لبنانی - ترک که مأموریت برهم زدن امنیت و آرامش منطقه راجع‌ای توصیه‌های کنگره اخبردر تهران را پبعده گرفته است، برگزارکنندگان ایرانی این کنگره تصمیم گرفته‌اند که حجم کمکهای خود را به بنیادگران مسلمان الجزایر بویژه رهبران آنان منجمله رابع کبیر که در تبعید بسر می‌برند، به دو برابر افزایش دهند. گفته می‌شود که مستولان آنچه که «نهضت تونس» نامیده می‌شود، همراه رابع کبیر در فرانکفورت بسر می‌برند. بهرحال برنامه ریزان ایرانی امیدوارند کوبتائی به شیوه کودتای سوئدان در الجزایر براه اندازند.

● از هنگام برگزاری اولین اجتماع جنبش‌های آزادیبخش و سازمانهای بین‌المللی انقلابی در فوریه ۱۹۸۰ در تهران با شمار مرگ برآماری، مرگ بر اسرائیل، تا کنون هیچگونه تغییراتی درسیستم حاکم در رابطه با صدور انقلاب اسلامی، پدید نیامده است. در واقع شمار یاد شده يك «بمب‌بوز» بیش نبود! زیرا که آیات عظام سرانجام با «شیطان امریکائی» و بستور مستقیم خمینی که در جریان «ایران گیت» و داد و ستد های آن قرارداد داشت، کنار آمدند ولی هنگامیکه رفسنجانی در ژوئن ۱۹۸۹ بعنوان رئیس جمهوری انتخاب شد، این پندار پدید آمد که «دکان انقلاب» که عنوان «دایره جنبشهای آزادیبخش» را بر سر درخود دارد، برای همیشه بسته و مهر و موم می‌شود. بویژه که بصورت نکه رسوائی‌ها درآمده بود و بهمین دلیل، «انقلاب» ناچار شد که مهدی هاشمی برادر داماد منتظری را در پی بر ملا شدن ترتیب نیدار مک فارلین و الیور نوتز از تهران در سال ۱۹۸۶ توسط او، اعدام کند. با اینهمه، هیچ اتفاقی در این مسیر، رخ نداد و این «دایره» با داشتن بوجه‌ای به مبلغ ۱۵۰ میلیون دلار در سال به فعالیت خود همچنان ادامه داد و به تشکیل «شورای انقلابی بین‌المللی خرابکاری» مبادرت کرد. درکنار این «دایره»، محتمشمی يك «دایره» دیگر با بهره‌گیری - در وهله اول - از عناصر شیعه لبنانی و عراقی، براه انداخت که این «دایره»، بوجه مستقل خود را داشت. بدینسان بود که تمام امیدها و آرزوها و شریطندی‌های یلوك غرب بر سر نوراندیشی و متانت و به سرهقل آمدن تیم رفسنجانی بریاد رفت. بدتر از این، خود رفسنجانی با در دست داشتن «دستگشهای ابریشمی» و بنحوی خطرناک‌تر از بمب‌های تروریستی خمینی، دست بگارش و پولهای زیادی در اختیار سازمانهای یاد شده که فرزند «انقلاب اسلامی» بودند، قرارداد. از جمله این سازمانها، می‌توان از حزب الله،

جهاد اسلامی، مجلس اعلای انقلاب اسلامی در عراق، جنبش اجرای فقه جمفری در پاکستان، بنیادگرایان مغرب عربی، جنبش بسیج اسلامی، حزب وحدت اسلامی افغانستان، و تجمع علمای مسلمان لبنان و نیز از سازمانهای دیگری که با آن‌ها هم پیمان شدند نظیر جبهه ترابی در سوئدان و جنبش جهاد در مصر و جبهه نجات در الجزایر و سازمانهای فلسطینی مخالف یاسر عرفات و نیز جنبشهای بنیادگرای سنی در لبنان چون جنبش توحید اسلامی و جماعت اسلامی، یاد کرد.

● یادآوری می‌شود که در حضور شمس رفسنجانی که بیشتر يك فرد فرصت طلب است تا بنیادگرا، دوره آموزش مشتریان انقلاب که به ۱۲ سازمان و نیز به گروههای فلسطینی و جنبش حماس وابستگی دارند، افتتاح شد. آنچه جلب توجه می‌کرد اینکه رفسنجانی در آستانه ورود اولین گروهها از مشتریان دائمی انقلاب ایران يك کفرانس مطبوعاتی ترتیب داد که در جریان آن با اعلام مواضع و نظریات خود کوشید در آستانه فرارسیدن زمان انتخابات ریاست جمهوری، تولید رهبر انقلاب را بدست آورده، به «دکان‌های فشار» مرکب از هفت مرد بنیادگرای «خبیث» نزدیک شود. این «دکان‌های فشار»، از علی‌اکبر محتشمی وزیر پیشین کشور و صاحب امتیاز مجله افراطی «بیان»، موسوی خوئینی‌ها رهبر دانشجویان پیرو خط امام که نیلنامه‌های امریکائی را ب مدت ۲۴۴ روز به گروگان گرفتند، مهدی کروبی رئیس پیشین پارلمان و دوست صمیمی احمد خمینی، محمد محمدی ری‌شهری اولین وزیر اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، اسدالله بیات یکی از سخنگویان رانیکال، صادق خلخالی معروف به تصاب شماره يك و هادی غفاری رهبر حزب الله ایران، ترکیب می‌شوند.

### پازگشت به آدم رهایی

بنیادگرانی مورد پشتیبانی تهران، شدت گرفته است. بارزترین نشانه در این زمینه، بالا گرفتن عملیات خشونت در قزه، جنوب لبنان، الجزایر و ترکیه همزمان با برگزاری کنگره تروریسم بین‌المللی در تهران بوده است. مضافاً اینکه يك سری نام‌های ساختگی چون «انتقام و عقاب» با هدف شتاب بخشیدن به چرخ رانیکالیسم در تهران، ابداع شده است. بدون شك بنیادگرانی و براه انداختن آشوب در جهان عرب و اسلام، سرووجه اهداف طرح ایران در مرحله کنونی است. این دو پدیده، همزمان با يك روند سنتی از جانب ایران در برابر امریکا، عرض اندام می‌کند. چه، ایران در جریان کفنگرهای محرمانه‌ای با امریکا خواستار ۱۱ میلیارد دلار بابت سلاحهای خریداری شده در دوران شاه که هرگز به ایران نرسیده، شده است. اما دولت امریکا این درخواست را نادیده گرفته، تاکید کرده است که دادگاه لاهه تنها جایگاه برای چانه زدن است. بطورمسلّم بیبل کلینتون، از این اصل عدول نخواهد کرد. همین امر، مهندس شمس‌الدین وهابی، یکی از برنامه‌ریزان طرح اشغال سفارت امریکا، اصغرعلی زاده عضو پیشین هیئت رئیسه پارلمان و آیت‌الله موسوی خوئینی‌ها را به مطرح کردن سیاست جدید گروگانگیری وادار کرده است. براساس اطلاعات رسیده از تشکیلات حزب الله لبنان و حزب الله ترکیه و جهاد اسلامی، دولت ایران به این تشکیلات دستور آماده‌باش داده است تا در لحظه موجود، آماده اجرای عملیات برودن شهروندان امریکائی در اسرائیل یا ترکیه باشند. همزمان با این آماده سازی، خامنه‌ای در جریان دیدار با کادرهای رهبری جنبشهای بنیادگرا، سخن خود را با این جمله آغاز کرد: اگر حزب دمکرات (۲) شعار حقوق بشر را علیه ما بگارد، ما بیگار نخواهیم نشست.

زیرنویس

- ۱ - انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ م -
- ۲ - منظور کشورهای الجزایر، تونس، مراکش است. م
- ۳ - صر عبدالرحم يك ملای سنی ناپیاست که در مصر باتهام شرکت در فعالیتهای تروریستی محکوم به اعدام و اکنون به امریکا پناهنده شده است! - مترجم
- ۴ - منظور حزب دمکرات امریکاست - مترجم

## ترور

### محمد حسین نقدی



رژیم جمهوری اسلامی، توسط امکشان حرفه‌ای خود، همچنان به ترور مخالفان فعال مقیم خارج از کشور ادامه می‌دهد. به رغم گزارش‌های رسوائی اور گالیندویل به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد از وضعیت سرکوب و خفقان و کشتار مخالفان در ایران اسلامی، و به رغم اعتراضات سازمان‌های سیاسی و نهاد های حقوقی بین‌المللی به ادامه این وضعیت، جمهوری اسلامی همچنان امکشان حرفه‌ای خود را به این کشور و آن کشور می‌فرستد و در برابر چشمان حیرت‌زده شهروندان و رسانه‌های گروهی این کشورها، مخالفان را به گلوله می‌بندد یا با کارد ساختنی سر می‌برد. آخرین آنها - تا امروز - ترور محمد حسین نقدی، مسئول شورای ملی مقاومت در ایتالیا است که حدود ساعت ۹ صبح روز ۱۶ مارس ۱۹۹۲، در شهر رم ایتالیا مورد اصابت چندین گلوله‌ی دو موتورسوار قرار گرفت و جان سپرد.

این روند، با همین شتاب و شدت ادامه خواهد داشت اگر مسامحه‌ی دولت‌های اروپایی با جمهوری اسلامی همچنان برمدار دوستی - سرد یا گرم! - ادامه یابد (زیرا کدام دولت‌مدار اروپاست که نداند تمامی این ترورها توسط جمهوری اسلامی ایران انجام می‌گیرد؟)؛ و همچنان ادامه خواهد داشت اگر برنامه‌ریزی جدی و تاثیرگذار از سوی سازمان‌ها، محافل، و عموم ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور برای اعمال فشار به دولت‌های اروپایی انجام نگردد (زیرا کدام منطق است که نپذیرد در بازی‌ها و روابط سیاسی دول اروپایی با جمهوری اسلامی، محدود کردن دامنه‌ی ترور حکومت ایران، امری است امکانپذیر؟).

اینکه کمیته‌های ضد ترور توسط برخی از روشنفکران و سازمانهای ایرانی در شهرهای مختلف اروپا تشکیل شده است، آیا نمی‌توان با گسترش فراگیر این کمیته‌ها و دربرگیرندگی عموم سازمانها و ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی، به نیرویی حساس در میان روشنفکران و شهروندان اروپایی - و پس برای دول اروپایی - تبدیل شد و فشار مؤثر به رژیم تروریست جمهوری اسلامی را در این زمینه تحقق بخشید ؟

بهرام چوپینه

## زن و مسائل جنسی در ولایت مطلقه فقیه

زنان زیورک تران آنند که رنج‌های نهفته در دل خود را، که ما مردان برای آنان فراهم کرده و می‌کنیم برای غریبه‌ها فاش نمایند. آنها به این خشنودند که دشمنانشان (۱) درباره‌شان کتاب‌ها و مقالات بنویسند و خود را با شکست‌انگیزترین پدیده خلقت مشغول دارند. هرگاه که مردها برای عشق پیروز و یا شکست خورده‌اند، آفتاب به نوشتن درباره زنان کرده‌اند و این میحت دلچسب‌ترین و کهن‌ترین مباحث جامعه انسانی بوده و در آینده هم شیرینی و جاودانگی خود را حفظ خواهد کرد.

اینکه آیا زن در حکم اسباب بازی مرد و یا اسباب خانه اوست و یا بجز شکار لذت بخش جنسی، چیز دیگری نیست، سوالی بود که بر مردم قرن‌های پیشین پوشیده نبود و همگان را به خود مشغول داشته و تا کنون اسرارآمیزی خود را حفظ کرده است.

یونانیان چنین می‌اندیشیدند که طبیعت آنجا که از آفریدن مرد ناتوان است زن را می‌آفریند. موسی برده فرمانش، زنان را در ردیف چارپایان و اموال غیرمنقول ذکر می‌کرد. یهوه خدای یهودیان، آفریده تصور و خیال قوم یهود بود و این قوم نیز مانند همه اقوام جنگجو، وی را به عنوان خداوند لشکرها می‌شناختند و می‌پرستیدند و زن را مایه مصیبت و بی‌بختی مردان می‌شمردند. زن یگانه منبع تولید «لشکر» و سرباز بود. یهودیان از اینکه مرد آفریده شده‌اند به خود می‌بالیدند و

همیشه بر نماز تکرار می‌کردند «خدا یا ترا سپاسگزارم که مرا کافور زن نیافریدی» (۲). ولی یهودیان در این عقیده تنها نبودند. اندیشه‌های اسرائیلی در تمامی مذاهب و اقوام سامی، نفوذ و رسوخ یافت و قوم تازی و بین اسلام از نظر علمای اسلامی در زمره اقوام و مذاهب سامی به شمار می‌رود. فرهنگ یهودی در اسلام نفوذ بی حدی داشته و از دید تیزبین محققین مسلمان پنهان نمانده و به «اسرائیلیات» اشتباه یافته است.

الله بزرگترین و گرامی‌ترین بت کعبه و بادیه نشینان عرب بود (۳). صفات او شباهت بسیار نزدیکی به صفات یهوه خدای یهود داشت. عظیم‌ترین قسمت قرآن در شرح و بیان افسانه‌های اسرائیلی و بازگو کردن عادات و سنن بادیه نشینی اختصاص یافته است (۴). رسول الله خود برقرآن اعتراف می‌کند، که عادات بادیه نشینان و سنن یهودیان را به نام «کلام الله» تکرار و بازگو کرده است (۵). قرآن تنها یک کتاب مذهبی نیست. بلکه در لایه‌های آیات قرآنی به گوشه‌های تاریک تمدن و فرهنگ اقوام سامی و بادیه نشینان عرب و روابط آنان آشنا و با مطالعه و تحقیق برقرآن به ساخت اجتماعی جامعه زمان رسول‌الله پی می‌بریم و بی‌شک برای شناخت چگونگی نزول آیات و علل بیان آن و سیستم اداری و بنیان فکری و اجتماعی عرب ملخدی بهتر و مهم‌تر از خود قرآن در دست نداریم.

تازیان زنان را به مانند یهودیان چون اشیاء و در ردیف چارپایان می‌شمردند (۶). برقرآن می‌خوانیم که ظاهراً گاهی رسول‌الله آنچنان از زن بزرگی اعراب دل شکسته و اندوهگین می‌شد که به سرزنش و ملامت آنان می‌پرداخت و با درشتی می‌گفت «چقدر با این زنان ناپاک و بی‌ارزش مشغولید و دل به آنان می‌بندید، در حالی که الله در زیر درخت‌های جنت و در کنار نهرهای روان زنان پاکیزه و آراسته» و «ازواج مطهره» برای شما آماده کرده است (۷).

تازیان با زنان خود رابطه‌ای بسیار خشن داشتند و این خشونت و وحشیگری در هم خوابگی با زنان ادامه پیدا می‌کرد. در میان احادیث و روایات اسلامی، موارد بی‌شماری از رفتار و کردار بادیه نشینان با زنانشان آمده و طبیعتاً این عادات قبیله‌ای و رسوم بدوی به اسلام راه یافته (۸) و به این وسیله مسلمانان مجموعه‌ای از سنن بادیه نشینان را پذیرفته‌اند.

تازیان در حضور رسول‌الله دراز می‌کشیدند و به شرح هم خوابگی‌های خود با زنان و کنیزان و برده‌های خود می‌پرداختند و از اینکه در شب پیش نتوانسته‌اند با زن و یا کنیز خود لواط کنند ابراز غم و اندوه می‌کردند و از این بابت بسیار خشمگین بودند. زن در دوران رسول‌الله «مقامی» بود ارزان و بی‌بها که به هر مقدار و به هر تعداد که اعراب می‌خواستند به چنگ می‌آوردند. زن گفشی از سنن بادیه نشینان بود و این را به خوبی می‌دانیم که دختران خود را زنده به گور می‌سپردند (۹). آیات متعددی از سوره نحل مؤید این مناسبت که چون مزده تولد دختریه تازیان می‌رسید رنگ رویشان سیاه می‌شدو خشمناک می‌گردیدند و با شنیدن این خبر از دیگران، خود را از خجالت پنهان می‌داشتند. ظاهراً تازیان معنی عشق را با هم خوابگی یکی می‌گرفتند و شاید اصلاً عشق را نمی‌شناختند. محرک آنان به ازواج، آنچه که ما آن را عشق می‌نامیم نبود، بلکه بیشتر میل به داشتن فرزندان و تولید لشکر و تتاول اذنیه لذت بود. مرد عرب طبق سنت اعراب اگر زنی را در راه می‌دید و بی‌صاحب می‌یافت و میل هم خوابگی او را داشت کافی بود که عیبای خود را از پوشش بردارد و بر سرزنز رهگذر بیاندازد و آنوقت چون شتری که روی آن پالان نهاده باشند مال آن عرب می‌شد و قابل سواری و هم خوابگی او بود.

اگر در قرآن، به مردان حکم می‌شود که «زنان کشتزار شما هستند، به کشتزارتان هر طور بخواهید (۱) وارد شوید» (۱۰)، حکم و امتیاز جدیدی نیست، بلکه یک رسم کهن و قدیمی و متداول بین اعراب بود، که برقرآن منعکس شده است. طبق آیات قرآنی «مردان عرب برتر از زنان» بوده (۱۱) و با هم آغوشی با زنان احساس ناپاکی

و نجاست می‌کردند، پس اگر آب نبود تا غسل کنند، می‌بایست با خاک صحرا تیمم کنند و به این وسیله خود را پاک سازند. از رسول‌الله در حدیث معتبری منقول است که فرمود: برزن لازم است هر وقت شوهرش اراده جماع داشته باشد از او مضایقه نکند، اگرچه بر پشت پالان شتر باشد (۱۲).

فقط در مسجد و در ایام حیض به مردان توصیه می‌شود که از زنان کناره‌گیری کنند، زیرا که حیض «آزاری برای زنان» است (۱۳). ظاهراً این حکم جدیدی بود که کامیابی از زنان شوهردار بر مؤمنین حرام است، اما این فقط در مورد مسلمین رعایت می‌شود و «زنانی که در جنگ به غارت گرفته شوند هم خوابگی با آنان از شیرماندر بر مرد عرب حلال‌تر است» (۱۴). اگر مرد عرب توانائی آن را نداشت که با زنان مؤمن و آزاد زناشویی کند، از آنچه به غارت گرفته و از زنانی که چپاول کرده بود، حق داشت بهره و تمتع جنسی بگیرد (۱۵).

رابطه جنسی با زن به غیر از موارد ناچیزی که بر شمریم در همه حال آزاد بود. مردان و زنان در مقابل چشمان حیورت زده رسول‌الله بر روی زمین دراز می‌کشیدند و به او تهمت‌های ناروا می‌زدند (۱۶). مردان عرب زنان خود را به همدیگر می‌بخشیدند، آنها را به کارهای سخت و مشکل‌وا می‌داشتند، و حتی آنها را به فاحشگی مجبور می‌کردند و همه این مسائل برقرآن آمده است.

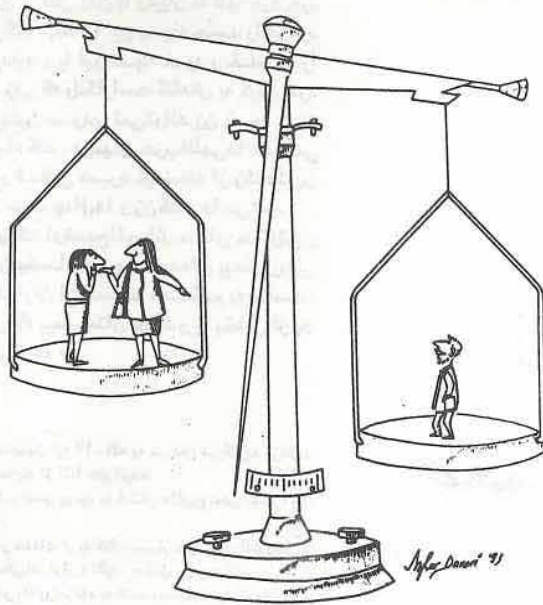
داستان گرامی‌ترین زن رسول‌الله عایشه و تهمت زشتکاری به او حتی برقرآن آمده است و مفسرین سنی و شیعه مفصلاً در پیرامون این قضیه تاریخی نوشته‌اند. خلاصه آنکه یاران پیغمبر، در سال چهارم هجری به عایشه بدگمان شدند و او را به رابطه‌ای نامنجان با جوانی به نام صفوان بن المصل متهم داشتند (۱۷).

آنچه نقل کردیم گوشه‌هایی از زیربنای فکری و حقوقی زن در جامعه بدوی اسلامی بود. با این مقدمه اکنون می‌توانیم نقش زن و مسائل جنسی (SEX) را در ولایت مطلقه فقیه تصور نماییم.

جامعه‌شناسان ایرانی نشان می‌دهند که هم‌جنس‌گرایی در شهرهای مذهبی و اصولاً در مراکز طلاب علوم دینی، رایج، و بی‌شماری‌های ناشی از آن چشمگیر و غیرقابل کتمان است. تحقیق در پیرامون ریشه و علل هم‌جنس‌گرایی کاریست علمی که از حوصله این مقاله خارج است. لیکن در همین مختصر می‌توان گفت که مدارس شبانه روزی ویژه دختران یا پسران، سربازخانه‌ها، اردوگاه‌های کار اجباری، زندان‌های عمومی و حمام‌های عمومی، محیط‌های مناسبی برای هم‌جنس‌گرایی هستند. برخی از جامعه‌شناسان افکار فاشیستی و توتالیتر را پرورش‌دهنده هم‌جنس‌گرایی می‌دانند. «ولایت مطلقه فقیه» از هر نظر شرایط کامل پرورش و توسعه هم‌جنس‌گرایی را دارد.

ظاهراً اسلام لواط، یعنی غلامبارگی، امری بازی و هم‌جنس‌گرایی را حرام می‌شمرد (۱۸). اما این مطلب را نباید با مسئله «دُبر» DOBOR مخلوط کرد. رسالات عملیه برخی از فقها لبریز از لطایف و ظرایف هم‌جنس آمیزی است. ملاصدرا، فیلسوف شیعی در کتاب معروف خود نقل می‌کند که «اهل بهشت همه امردمی باشند» (۱۹).

در ولایت مطلقه فقیه به سبب نفوذ احکام فقهی و نشر افکار فقهی و خرافاتی مذهبی، انحرافات جنسی، تشویق و ترغیب می‌شود. مؤمنین سال‌ها احادیث و روایات عربی را می‌خوانند و سنن بادیه نشینان را فرا می‌گیرند و روابط جنسی که طبیعی‌ترین و زیباترین روابط انسانی است، شکلی بدوی و ابتدایی به خود می‌گیرد و طبیعتاً از جامعه امروزی و روابط متساوی و صلح آمیز بین انسان‌ها جلوه‌گیری می‌کند. حزب‌اللهی، نمونه یک مسلمان خرافاتی و معتقد و مؤمن به رسالات عملیه، به زن و مسائل جنسی چون هاری اسرارآمیز و دلهره‌آور نظاره می‌کند و چون از آشنائی با این مسائل وحشت دارد به سوی آموخته‌های خرافاتی مذهبی کشیده می‌شود. زنان را باعث گمراهی و اصولاً دشمن خود می‌داند و خوش باورانه و ساده لوحانه در انتظار و گاهی



شستاب زده میل رود به جنت را دارد تا دروزیرخت  
 سدرة المنتهی درکتار چشمه کوثر، شراب و شیرو انگین  
 بنوشد و با بزنان پاکیزه و باکره و طراز بر روی تختهای  
 جواهرنشان و فرش های قیمتی دراز کشیده و  
 برپالاش های سبزرنگ تکیه کرده و با حوریان آناپستان و  
 غلامان خوش رفتار (پسران خوشگل) به تلافی همه  
 بدبختی ها و عقده های زمینی که بدان گرفتار بوده است،  
 به عیاشی مشغول شود (۲۰). زن جایزه و پاداشی است  
 که به حزب الهی داده می شود. اسلام هدف غائی خلقت  
 زن را همین می داند و نه چیز دیگری. زن وسیله دفع  
 شهوت مرد و تابع هوا و هوس اوست. زن طبق روایات  
 شیعی از نظر جنسی هفت برابر مرد توانائی جنسی  
 دارد (۲۱) و طبیعی است که چنین دیوهای شهوتی  
 «وسیله و ابزار شیطانند که مردان را منحرف و اسیر  
 بدبختی های دنیا و آخرت می نمایند» (۲۲). تمامی نرات  
 وجود زن متشکل از گناه و شهوت است. از موی او  
 تشمشمات جنسی ساطع می شود و درحقیقت هیولایی  
 است که از نظر جنسی سیراب ناپذیراست و بهمین سبب  
 به دستور رسول الله می باید او را درین نگاه داشت.  
 زنی که با زیور و زینت یعنی همان هیولای شهوت از  
 خانه بیرون برود، مرد او دیوث است (۲۳). زن «عورت»  
 مرد است و حزب الهی چون تازیان معتقد است هرچیز  
 که «آسیب پذیر و نگرانی آور باشد آن را عورت بنامد و به  
 زن از آن جهت عورت می گویند که چون خانه بی  
 حصاراست و آسیب پذیر می باشد. پس مرد مسلمان  
 می باید گرداگرد او حصار و دیوار بکشد» (۲۴). زن از  
 نظر حزب الهی ناقص المقل است و کثیرالتلون،  
 هنیئه العزم، ضعیف الرای، منتهیه بالشهوات، حریصه  
 بالملاعب ... (۲۵). بی سبب نیست که مردان «فرمانروای  
 زنانند»: «الرجال قوامون علی النساء» (۲۶) و هر مردی  
 حق دارد زن را کتک بزند (۲۷). رسول الله فرموده «اگر  
 سجده جز برالله روا بود، فرمان می دادم که زنان در  
 مقابل مردان سجده نمایند» (۲۸) ...

این شناخت عوامانه و بدوی از زن مردان را به  
 آشفنگی اخلاقی و روحی می کشاند. مردان را به ستیز  
 مستمر و مداوم با زن دعوت می کند. آنچه که ملایان  
 درپیرامون زن و مقام او گفته و نوشته اند، درواقع  
 دستورالعملیست برای درهم کوبیدن و نابودی زن. و این  
 طبیعیست که مردان به گونه ای و زنان به گونه ای دیگردر  
 مقابل یکدیگر مسلح و مجهز شوند ...  
 حزب الهی از ملایان می آموزد که می باید گریه را  
 جلوی حمله عروسی سربرید تا زن حساب کارخود را  
 بکند. یعنی زن می باید همیشه با تهدید به مرگ زندگی  
 کند. زن حق ندارد روی خود را نشان دهد، زیرا که  
 نشان بی غیرتی مرد است. زن نباید بخندد، زیرا مرد  
 قشری و حزب الهی، شادابی را علامت فحشاء می داند.  
 زن بدون اجازه مرد خانه را ترک نباید بکند، یعنی زن  
 زندانی مرد است و مرد هم زندانبان او. زن باید فوراً  
 صاحب بچه شود و اگر ممکن باشد همیشه ایستن مرد  
 باشد. درغیر این صورت زیرسراو بلند می شود و این  
 نشانه ای از فقدان مردی در مرد است. هم چنانکه  
 تازیان رسول الله را استهزا و مسخره می کردند و به او  
 ایراد می گرفتند که چرا بچه دار نمی شوی (۲۹). بیچیدن  
 زن در چادر و چاقچور نه برای حفظ زن، بلکه برای  
 ایمنی و حفظ مرد انجام می گیرد. حزب الهی درولایت  
 مطلقه فقیه با بوجود آوردن تشکیلات و ادارات مختلف  
 اصناف ویشیانه سعی دارد سرپوشی برعقده های جنسی  
 خود بگذارد. به بند کشیدن زن، این هیولای جنسی و  
 شیطانی، ظاهراً مردان را اعتماد به نفس می دهد. لیکن  
 این نمایشی است که ماهرانه بازی می شود. اما درواقع  
 مرد نامطمئن و دستپاچه است. برای رهائی خود از  
 چنین گردابی چاره ای جز پناه برده به تکیه و  
 روضه خوانی ندارد. او بیمار و معتاد به این موهومات و  
 در مقابل هر حرکت و حرفی مشکوک و حساس است.  
 بازتاب این فرهنگ جز پریشانی جسمی و روانی نیست.  
 خشونت، دارویی ناپسامانی های جنسی و عقده های  
 حزب الهی است. وی با کتک زدن زن تسکین می یابد و با  
 هرضربه که برزن وارد می آورد، امیال ارضاء نشده

ازاین امتحان مشکل پیروزمندانه بیرون بیاید. دربهشت  
 خیالی حزب الهی هیچ زنی حق ندارد حزب الهی و افکار  
 و عقاید او را انتقاد کند، زیرا که او خود را در مخاطره  
 می بیند. بهمین دلیل کوچکترین ایراد به ولی فقیه و یا  
 میانی فکری او، تجاوز به محدوده قدرت و قداست خود  
 اوست. به همین سبب به زنانی که جرأت کرده اند تمامی  
 فقه شیعه را زیرپا بگذارند و به خیابان بریزند و علیه ظلم  
 و استبداد ولی فقیه به پا خیزند در «زندانی های اسلامی»  
 وحشیانه تجاویز می کنند. حزب الهی برای تحقیر و  
 نابودی ابدی زن (زیرا که برحیث آمده است زنان باکره  
 به جنت می روند) اجازه نمی دهد که هیچ زنی از «زندانی  
 اسلامی» باکره بیرون بیاید و به مانند همه بابیه نشینان  
 متممکن بهای این «نکاح» حیوانی و ضد انسانی را  
 (مهریه) به بازمانگان زن می پردازد. زن از نظروالی فقیه  
 فاحشه می شود و باید به سختی مجازات گردد، لیکن  
 مردان فاحشه، که تعداد آنان درولایت مطلقه فقیه  
 بی نهایت فراوان است، آزادند ...  
 حزب الهی درس خوانده حیلہ گراست. اگرخود را  
 با تقوا و مذهبی نشان می دهد برای رد کم کردن  
 اطرافیان و زن است. چه تعداد مردان به ظاهرمتقی و  
 پرهیزکاردر می شناسیم که پس از ترک خانه، با مردان،  
 دسته جمعی به شکارزن به راه افتاده اند. حزب الهی  
 دوست دارد این کار را دسته جمعی انجام دهد. زیرا به  
 تنهایی احساس ضعف می کند. درجمع عریضه می کشد،  
 مست می کند، لطیفه های چندش آور می باند، از  
 روسپی گری های خود داستان های هوس انگیز عشقی  
 می سازد، برای روسپیان دست و دلپاز است و درآخر  
 خسته و وامانده با زشت ترین زنان روسپی هم خوابه  
 می شود. هرچه رابطه اش با روسپیان بیشتر می شود،  
 به همان نسبت به زن خود مشکوکتتر و خشن تر می گردد.  
 روسپیان بی توقع اند و محامله یکطرف است. اما  
 هم خوابی و هم بستری با همسر نیازمند تقاضای روحی و  
 جسمی است و این کارزمانی امکان پذیراست که مغزها  
 آزاد از هرگونه نفرت و خرافات و پریشانی باشد.  
 درچنین جامعه ای زنان به ظاهر ناتوان و زبون  
 می نمایند. لیکن از آنجائی که صدها سال دراسارت و  
 بردگی زیست کرده اند و مرد اسلام زده و ستم گرا  
 می شناسد و به عقده ها و ضعف های او واقف و آگاه  
 هستند با هوشیاری و زیرکی کوله باراین زندگی سراسر  
 رنج و فلاکت را به دوش می کشند و ظاهراً خم به ابرو  
 نمی آورند و به خاطر سهم ناچیزی که درهم خوابگی و  
 گاهی عشق با مرد به آنها می رسد، بهای سنگینی  
 می پردازند. درولایت مطلقه فقیه زن «بارومتر» و وسیله  
 اندازه گیری توانایی جنسی مرداست. زن کافی است که  
 با ایما و اشاره و بیان طعنه آمیزی مرد خود را بی ابرو  
 کند و یا او را درجامعه پیرامون خود به «نامردی»

جنسی خود را ارضاء شده می بیند. قوانین ولایت مطلقه  
 فقیه زن و مرد را به دو قطب متخاصم تقسیم می کند. از  
 همسران خوشبخت، جنگجویان بی رحم می سازد. زنان  
 و مردان همیشه برحال آماده باش جنگی هستند. از  
 یکدیگر بدشان می آید و کسبختگی را تشویق می کنند.  
 هرآن درانتظار خطری و واقعه ای وحشتنا هستند. مردو  
 گروه خود را اسپرمی داندند و درفکر رهائی و آزادی خود  
 هستند. زن منتظر فرصتیست تا خود را از قیود شرع و  
 مرد آزاد کند و مرد هرروز درفکر بهانه ای تا جهنم خانه  
 را در میان آشنایان و رفیقان خود بگذراند. حزب الهی  
 اگر فریاد می کشد و شعار «یا روسری، یا توسری» را  
 سر می دهد، درواقع اعلان جنگیست که علیه زن و یا  
 زنان فامیل خود داده است. حزب الهی از زن یک حیوان  
 مشمئز کننده می سازد و این اولین تکان به طرف هم  
 جنس گرایی است. زیرا که او تنها درجمع دیگر حزب  
 الهیسان مقتدر و شکستناپذیر است و احساس امنیت  
 می کند. به همین سبب همدیگر را چون دو معشوق  
 می فشارند و دست در دست یکدیگر، گردن کشی  
 می کنند. این تفاهم روحی و جسمی را درکنارزنان  
 احساس نمی کنند، با کمترین لغزش تعادل خود را به  
 طرف همجنس گرایی از دست می دهند. حزب الهی  
 درکمیتها و یا جلسات سیاسی - عقیدتی مغزشوپی  
 می شود تا آنچه که از او می خواهند انجام دهد، ولی  
 فقیه به آینده او توجه ندارد. مهم حفظ حکومت است، و  
 این حکومت تا زمانی پایداراست که عقده ها  
 پایدارمانند. حزب الهی گرفتارعقده مادر - فاحشگیست  
 و تا اعصاب و جوش بیماریاراست. مسلسل و تفنگ، پوشیدن  
 لباس های نظامی، همه و همه این نمایشات جنگجویانه  
 برای ارضاء ناکامی های روحی و جسمی اوست. به  
 همین دلیل در حالی که سعی دارد قدم های منظم و  
 استوار بردارد، چشمانش به دنبال تحسین  
 تماشاکنندگان حاشیه خیابان می چرخد. او می خواهد  
 قدرت مردی و توانائی جنسی خود را به نمایش بگذارد.  
 سعی دارد از هم رفیقان خود بلند ترنرهن بکشد، قسم های  
 محکم تر برزمین بگوید، هرچه چشمان اعجاب انگیز و  
 تحسین کننده تماشاچیان گشاد ترشود او بیشتر عشق  
 خود را به امام و معجزات او نشان می دهد. او نیکریچه  
 چاله میدان و میدان بارفروشان نیست، و عنوان «لومپه»  
 در مورد او صدق نمی کند، او خود را سوپر مرد می داند،  
 پس طبیعی است که درهر حله ای و با هرعروسی گمان  
 فتح و پیروزی کند. ولایت مطلقه فقیه بهشت حقیقی  
 بیماران جنسی است. ولی فقیه نجات دهنده ضعفها و  
 ناتوانیهای اوست و مانند رب النوع قدرت پرستش  
 می شود. او دیگر خود را درجنگ زندگی تنها نمی بیند و  
 خود را قسمتی از قدرت ولی فقیه می شمرد و  
 تصویری کند که قادر است با هرزنی هم خوابگی کند و

اشتهار دهد. زن با لاس زدن با رقیبان نه تنها مرد خود را سیاست می‌کند، بلکه به این وسیله حسد را در مرد پیدار نگاه می‌دارد و با این حيله خود و خانواده را نجات می‌دهد. زنی که وانگاراست گماش به کردن مرد است. ظاهراً چنین مردی نمی‌تواند زن خود را از نظر جنسی ارضاء کند. در میان حزب الهی‌ها الفاضی چون «نامرده» و فلانی «مرد نیست» از زشت‌ترین توهمین‌ها و علل سبب جدال‌ها و زن‌گشای‌ها می‌شود...

جامعه‌ای که توضیح المسائل مینای حقوقی و زیربنای فکری آن بشمار می‌رود و عده‌ای بیمار روانی رهبران و کارگزاران آن هستند، محکوم به فناست. جمهوری اسلامی یک بیمارستان بزرگ و یا بخشی از یک بیمارستان روانی است.

منابع و مآخذ:

- ۱- لسان، مسوره تفسیر آیه ۱۶، الله به مردان می‌گوید «زنان و فرزندان دشمن شماست از آنها حرکتی». مسوره بقره ۲۳.
- ۲- مسوره فرهنگ و تمدن پوره به کتاب «تاریخ تمدن بشر» رول بورات مراجعه کنید.
- ۳- در پیرامون الله و صفات او به کتاب بسیار خواندنی، لذت‌بخش و تطبیقی «راهنمای صحف قرآن» تالیف صادق مراجعه کنید.
- ۴- در مقامیسه «الله» و «افروازنده» به کتاب «سنجش فرهنگ پارسی و فرهنگ تازی» مراجعه کنید و یا «تشیع و سیاست در ایران» جلد دوم - چوپینه.
- ۵- ۹۰٪ قرآن نقل المسائلها و سنن بانیه نشینی است. مسوره نساء آیه ۲۶.
- ۶- مسوره آل عمران آیه ۱۲.
- ۷- مسوره آل عمران آیه ۱۵، مسوره بقره ۲۲، مسوره نجم آیه ۷۲ و مسوره واقعه آیه ۲۳.
- ۸- موزا آقا خان متفکر ایرانی در شاهکار علمی خود سه مکتوب از اسلام به نام «کوشش و اثبات خلقت سروری» یاد می‌کند. ص ۳۲ - به کوشش پوره چوپینه.
- ۹- طبق نوشته مورخان عرب اولین کسی که زنده به گرد کردن زنان را متلوع اعلام داشت شخصی خیره‌خواه به نام صمصام بن ناجیه بود. کتاب «نای هفت بند چلی سوم» ص ۹۸، کوفه‌هایی از تاریخ اجتماعی ایران ص ۱۱۶، مسوره ۲ آیه ۲، رسول‌الله در حدیثی فرموده «صمصامه پوتراز زن ظلم است». رسول‌الله در حدیثی فرموده ۱۰- مسوره بقره آیه ۲۲۲.
- ۱۱- مسوره ۲ آیه ۲۷۸ - مسوره ۲ آیه ۲۲.
- ۱۲- طبعه الملتحقین باب سوم و باب چهارم و یا توضیح المسائل شجاع العین شفاء، ص ۷۲۶.
- ۱۳- مسوره ۲ آیه ۲۲۲
- ۱۴- مسوره ۲ آیه ۲۲
- ۱۵- مسوره ۲ آیه ۲۵
- ۱۶- مسوره نور آیه ۱۱ تا ۱۹
- ۱۷- تمامی مسوره نور، تا سی سال پیش در تهران و دیگر شهرهای ایران در موسم پوره که برای زنان بزرگوار به جای لبت قاصد، لفظ عایشه را استفاده می‌کردند و منظور بزرگوار و فاضل نامیده طرف مقابل بود. تعدادی از طبعی شمه کتاب‌های مسوولان در تائید این قضیه نوشته‌اند، از آن جمله ملاحظه نمودم نظام الطمانی تبریزی یکی از مجتهدین مشهور دوره قرن سیزدهم است. یکی از اهل اصلی جنگ‌های بین عثمانیان سنی و قزلباشان بر زمان صفویه رواج لعن و دشنام در ایران به عایشه بود و این مسئله یکی از موارد مصالحه نامه‌ها و قراردادهای بین عثمانی و قزلباشان بوده. مراجعه کنید به جلد سوم «تشیع و سیاست در ایران»، در تفسیر و شرح قضیه عایشه و طاعت نزل آیات نور مراجعه کنید به تفسیر منهج الصادقین از ملافتح‌الله کاشانی، جلد ششم ص ۲۷۸ تا ص ۲۵۱.
- ۱۸- مسوره نساء آیه ۲۰.
- ۱۹- تیر پنهانی مله زن، تکرر GHOBOL پیش و یا فرج زنان را می‌گویند. در باب احکام دخول بر زن و جماع در فصل ۱۱ و ۱۲ جامع جنسی ایران کتاب فقهی شیمی که به فارسی تالیف شده، دخول بر زن از جلو و عقب مجاز و شرعاً اشکالی ندارد. نقل از توضیح المسائل شفاء ص ۷۰۹ تا ۷۱۰ و ۷۱۱ تا ۷۲۲. سید نعمت‌الله جزایری در «زهرالریح» لوط با زنان را در لفافه لایله به کرات عادی و مجاز می‌داند. توضیح المسائل خمینی فصل دخول بر زنان.
- ۲۰- کتاب سبدها و معاد از ملاصدرا ص ۲۲۶ چاپ ستاد انقلاب اسلامی.
- ۲۱- وصف بهشت در قرآن شهادت نزدیکی به مجالس میخوارگی و میخواری کزازیا و محسوسه‌هایش را دارد. مسوره نجم آیه ۷۲ - مسوره واقعه آیه ۲۲.
- ۲۲- زهرالریح سید نعمت‌الله جزایری.
- ۲۳- حدیث نبوی و صحابه رسول‌الله به طری این ایتطاب در حلیه الملتحقین و جامع الاخیار.
- ۲۴- جامع الاخیار ص ۱۸۶
- ۲۵- مجمع البیان در تعریف مسوره مسوره مؤمنون آیات ۵ و ۶ مسوره مجاز آیه ۲۰. کتاب زنان پنهان ص ۲۲۶
- ۲۶- مسوره نساء آیه ۲۲.
- ۲۷- مسوره نساء آیه ۲۳ «اشهریون»
- ۲۸- کتاب زنان پنهان صحت الاسلام عاصم زاده.
- ۲۹- قرآن مسوره کثر.

شهر ده‌هزار که تقریباً همه زن بودند، زنده ماندند. نیروهای کاتولیک آنها را به اردوگاه‌های خود کشانده و مورد تجاوز قرار دارند.

زن به عنوان طعمه، در تمام اعصار مردها را به جنگ کشانده است. ماجراجوها، راهزنها، لژیونرها و سربازان، طبق اراده پوران (رهبران) خطر مرگ را می‌پذیرفتند تا در مقابل بتوانند زنده‌های مغلوبین را مورد تجاوز قرار دهند. «بدن زن مورد تجاوز تبدیل به میدان نبردی برای رژه پیروزمند فاتحین می‌شود» (سوزان بوران میلا به نقل از کتاب طبعه اراده ما - تجاوز و جامعه مردان).

نیروهای ژنرال چانگای چک هم در سال ۱۹۲۷ در شانگهای یک «میدان نبرد باشکوه» به جای گذاشتند: آنها دستور داشتند که نه فقط مبارزین کمونیست «کومینگتانگ»، بلکه زنده‌هایشان را هم پس از تجاوز بکشند.

«آنلود توین بی» که بعدها از مورخین بنام انگلستان شد، در سال ۱۹۱۷ دو کتاب درباره جنایات سربازان آلمانی در بلژیک و فرانسه در آغاز جنگ جهانی اول نوشت. او تصریح می‌کند که: ظاهراً با تصدیق افسران - نه به طور مستقیم و با دستور آنها - سربازان آلمانی بسیاری از زنان و دختران را مورد تجاوز قرار داده، به فاشه‌خانه‌های حاشیه جبهه کشانند.

ارائه گزارش‌های زنان قربانی تجاوز در اردوگاه نونبرگ که از روسها شاک می‌بودند، تجاوزات بسیاری را در مناطق تحت اشغال بیان می‌دارد. همینطور ثابت شده که خشونت جنسی علیه زنان یهود توسط نگهبانان اردوگاه‌های نازی صورت گرفته است.

شاک می‌فرانسیسی در دانشگاه نونبرگ اسنادی در رابطه با تجاوزات آلمانیها ارائه داده مبنی بر اینکه سربازان آلمانی به تلافی علیه نیروهای مقاومت فرانسیسی مرتکب شده‌اند. این ثابت می‌کند که در بعضی از موارد تجاوز به مثابه وسیله‌ای برای اهداف سیاسی - نظامی بکار برده شده است.

به هنگام یورش فرانسیسیها به «بادن و توینبرگ» در آغاز سال ۱۹۴۵ سربازان فرانسیسی به دستور ژنرال «لاتره تاسگین» هزاران زن آلمانی را مورد تجاوز قرار دادند.

ثابت شده که موارد زیادی مزاحمت‌های جنسی از طرف سربازان روسی در سال ۱۹۴۵ در آلمان شرقی و قبل از همه در شهر برلین که در آن زمان به شهر زنان معروف بود، صورت گرفته است. «این تجاوز نمی‌تواند چیزی جز یک تجاوز دسته‌جمعی از طرف سربازان و افسران روسی الی‌مداد شود». در این زمینه حتی دستگیری‌های رسمی نیز صورت گرفته است.

ژاپنی‌ها در جنگ جهانی دوم به طور وحشتناکی خشم خود را در «نانکنگ» چین بروز دادند: تا سال ۱۹۴۵ بیش از ۲۰۰ هزار زن به طور بیرحمانه‌ای مورد تجاوز قرار گرفتند.

گرچه قانون جزایی ارتش آمریکا در این رابطه مجازات سختی را اعمال می‌کند ولی تجاوز به زنان رویت‌کنگی اکثراً نادیده گرفته شده است. «سوزان بران میلا» به نقل از یک افسر نیروی دریایی می‌گوید: «وقتی ما مردم آنجا را تفتیش می‌کردیم، زنها می‌بایست کاملاً لخت می‌شدند تا ما مطمئن شویم که چیزی نزد خودشان مخفی نکرده‌اند. آنگاه ما التماس را بکار می‌انداختیم. این تجاوز بود».

عراقیه هم در جنگ خلیج فارس علیه کویت‌ها در این زمینه بی‌پیدا اقدام کردند: تعداد زنان تجاوز شده به ۵۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود. اکثر قربانیان، بعد از طرف شوهرانشان طرد شدند.

پس از تمامی جنگ‌ها برای سربازان کشته شده بناهای یادبود به پا می‌دارند ولی زنان مورد تجاوز که بسیاری از آنان هیچگاه نمی‌توانند به زندگی عادی ادامه دهند، به فراموشی سپرده می‌شوند.

به نقل از مجله اشترن - شماره ۴۹

ترجمه‌ی: بی نیاز

## زن ، طعمه جنگ

از عهد باستان تا کنون همیشه زنان بدون دفاع در معرض خشونت جنگ مردان قرار گرفته‌اند.

تاریخ تجاوزات دسته جمعی در عین حال تاریخ قتل عامها و قلع و قمعهای خلقها علیه یکدیگر است. در تمام دورانها طی جنگ تجاوز صورت گرفته است. مردها پیوسته عده‌های خود را روی زنها خالی کرده‌اند تا بتوانند بدینوسیله احساس برتری بيمقدار خود را مزه مزه کنند. انجیل هم حتی از یک زن‌ریایی، که همان تجاوز دستجمعی است روایت می‌کند.

شاه اسطوره‌ای روم «رومئوس» که در دولت‌شهرش کمبود زن وجود داشت، دستور داد تا تمامی زنان قوم «سایبوز» را که در شهرش میهمان بودند برآیند.

قدیمی‌ترین شواهد ادبی اروپا را هم اگر بنگریم، قابل اثبات است که نیروی قهر علیه زنها قبل از هر چیز جنایت فاتحین بوده است. در «ایلیاد» اثر «هومر» آمده که سردار یونانی «آگامون» تلاش کرد تا جنگ را برای قهرمان خود «آشیل» اینگونه مطبوع کند که زیباترین زنها «ترویا» و «اسپوس» را به حرم جبهه‌اش بفرستد.

بی ارزش کردن زن در عهد باستان و زن‌ستیزی در مسیحیت قدیم از طرف خلقهای شرقی هم پذیرفته شد. در کتاب «قانون» پادشاه بابل «حمورابی» (۱۶۸۶ - ۱۷۲۸ ق. م.) حکم اعدام از طریق شوق کردن نه فقط برای متجاوز، بلکه برای زن تجاوز شده نیز در نظر گرفته شده بود.

از زمانی که «واندالها» در سال ۴۵۵ در روم چهارده روز تمام غارت کردند و سوزاندند و کشتند و آنگاه به شکار زنان پرداختند، امروزه آرج هر خشونت جنگ را به «واندالیسم» (نابود گزایی) متصف می‌کنند.

در سال ۱۲۰۴ سپاهی که در جنگهای صلیبی شرکت کرده بود، به هنگام تصرف قسطنطنیه مسیحی، ویرانی غیرقابل تصویری به جای گذاشت. «غارت شهر بر تاریخ بی‌نظیر بود». «استون روند سیمان»، مورخ انگلیسی توضیح می‌دهد که چگونه سپاهیان صلیبی طی سه روز از شهر ویرانه ساختند: «فرانسویها و فلانها از چنان نیروی افسارگسیخته ویرانگری بهره می‌گرفتند که فقط در شهر مانند تا به زنان تجاوز کنند و بکشند».

ترکها هم که در سال ۱۲۵۲ قسطنطنیه را تصرف کردند بهتر از آنها نکردند. «روند سیمان» توضیح می‌دهد که چگونه «دخترهای دلریا و پسرکان زیبا را ... به زنجیر کشیده به اردوگاه‌ها کشانند».

زنها همچنین در جنگهای سی ساله تجارت دهشتناکی را از سر گذرانند. در سال ۱۶۲۱ «ماگد بورگ» پروتستان به دست سردار کاتولیک «تیلی» و ژنرال سواره نظام «پاپن هایم» افتاد. از سی هزار ساکن این



# تأثیر موقعیت زنان در افزایش جمعیت کشور

مهرداد درویش پور

دراندام عمومی وجود دارد و این تصاویر تا چه حد بیان واقعیت است و اینکه زنان در زمینه فرهنگی چه می‌توانند بکنند (۱).

در این نوشته کوشش می‌شود با اتکا به معیارهای ذکر شده، تحولات جمعیتی زنان و نقش آن در تحولات عمومی جمعیت شناختی مورد بررسی قرار گیرد. در این راستا آنچه محور اصلی این نوشته را تشکیل می‌دهد بررسی نقش سیاست و ایندولوژی جمهوری اسلامی در تغییر موقعیت جمعیت شناختی زنان و پیامدهای آنست. طبیعی است محدودیت داده‌های آماری و حتی برخی ناممخروانی‌ها نران، اجازه بررسی تمامی حوزه‌های ذکر شده را نداده و از اینرو تنها به برخی از آنها اشاره می‌شود.

نقش ایندولوژی زن ستیز جمهوری اسلامی در تحولات جمعیتی پس از انقلاب

با حاکمیت جمهوری اسلامی، مناسبات و شرایط سیاسی - اجتماعی جامعه دچار تغییرات جدی شد. این تغییرات بویژه در رابطه با موقعیت زنان چشمگیر بوده که دلیل اصلی آن را باید در ایندولوژی و سیاست زن ستیز حکومت جستجو کرد که مشابه آنرا در برخورد به هیچ طبقه و یا گروه اجتماعی نمی‌توان یافت و از آن بعنوان «فشار فوق‌العاده ایندولوژیک» در ایران بعد از انقلاب نام برده شده است. چهار محور اصلی این ستیزه جویی را که بر برداشتی بنیاد گرایانه و «اصیل» از اسلام متکی است، می‌توان چنین برشمرد:

- ۱- اختلافی نقش و هویت زنانه؛ ۲- جدائی جنسی؛ ۳- تاکید بر نقش زن به‌مثابه مادر و همسر و تأمین کنندهٔ اصالی مرد؛ ۴- مهم‌تر از همه تاکید بر نقش و برتری مرد بر زن.

در واقع به استثنای حق رای، زنان ایرانی در تمام عرصه‌های دیگر رسماً بعنوان شهروند درجه ۲ شناخته شده‌اند که در عرصه اجتماعی هیچ محلی از اعراب ندارند (۲). پیامد چنین ایندولوژی و سیاستی بیرون راندن نسبی زنان از زندگی اجتماعی و به عقب راندن آنها به کتخ خانه‌ها و تغییر ویژگیهای جمعیت شناختی در حوزه اشتغال، سواد، باروری، زناشویی و رشد جمعیت است.

دو محور اول بر برداشت از زن به‌مثابه مخلوق جنسی خطرناک و افراگراستوار است که می‌تواند قدرت تصمیم و ارادهٔ مرد را سست نماید و بران چیره شود. از اینرو باید از مفرداتی که «زنانگی»، انگیزش جنسی و قدرت افراگری زن را بنمایش گذارد، جلوگیری کرد و آنرا نهان ساخت. حجاب و مقابله با «فساد» و جدا کردن مردان و زنان در این رابطه معنا می‌یابند. مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد «در کجا مرد تولید کننده‌تر و فعال‌تر است، در یک مؤسسهٔ تماماً مردانه یا جایی که کنار بختری نشسته است که دامن کوتاه‌اش رانهایش را بیرون انداخته است؟ در کجا مرد می‌تواند بیشتر کار کند، مردی که دائماً در معرض هیره آرایش کردهٔ تحریک کننده زنان در خیابان، بازار، اداره یا کارخانه است، یا مردی که ناچار نیست با چنین مناظری روبرو

هر بررسی جامعی از موقعیت زنان ایرانی نیازمند اطلاع از دگرگونیهای جمعیتی (دموگرافیک) و پژوهش در این زمینه است. متأسفانه محدودیت منابع آماری در ایران و موانع موجود در دستیابی به آنها بویژه در رابطه با موقعیت زنان، چنین پژوهشی را دشوار و امکان استنتاج سیستماتیک و تئوریک مبتنی بر جمعیت‌شناسی را محدود می‌کند. پژوهشهای دموگرافیک نشان می‌دهند که بطور عمومی همواره رشد صنعتی و توسعه اقتصادی در جوامع مدون، با بررسی زنان و انگار رشد جمعیت کاهش یافته است. افزایش سطح زندگی، بهبود موقعیت زنان در خانه و جامعه، شرکت در کسب و کار، اشتغال با افزایش سواد عمومی، کمترین آرزوهای فردی و کاهش اهمیت نقش خانوادگی، آزادی سلف‌نویز و کسب و کارهای مستقل پیشگیری از باروری و گلات تغییر در برداشته سنتی از زن که نقش بی‌وزن را در انجام کارخانگی و تولید مسائل خلاصه می‌کند، از جمله دلایل چنین کاهش است. با این وجود بین توسعه صنعتی و افزایش سطح زندگی با کاهش رشد جمعیت نمی‌توان همواره رابطه ای مستقیم و علت و معلولی یافت. این مجموعه مناسبات حاکم و سیاستهای اتخاذ شده در هر جامعه است که کم و کیف رابطه بین کاهش و افزایش جمعیت را با بهبود و وخامت شرایط زندگی روشن می‌سازد.

مناسبات در جنس و بصورت روشنتر موقعیت زنان در جامعه، یکی از اصلی‌ترین عواملی است که مقولات جمعیت‌شناسی را رقم می‌زند. بویژه آنکه زنان بدلیل ویژگی بیولوژیک خود، نقش اصلی را در کاهش یا افزایش جمعیت دارند. اما موقعیت زنان خود چگونه سنجیده می‌شود؟ در این رابطه شش حوزه مد نظر قرار گرفته می‌شود.

- ۱- بیان سیاسی: بررسی اینکه چه حقوقی به زنان تعلق می‌یابد و تا چه حد به اجرا درمی‌آید؟ آیا امکان حق رای و حق مالکیت زنان وجود دارد و آیا می‌توانند از راه جنبشهای زنان اعلام مخالفت نمایند؟
- ۲- کار و تحرک شغلی: میزان نخالته زنان در کار و دستمزدشان چگونه است؟ آیا قدرت تغییر شغل دارند و کلاً مشاغل آنها چگونه گروه‌بندی شده و چقدر فرصت فراغت و استراحت دارند؟
- ۳- تشکیل، بوم و اندازهٔ خانواده: آیا زنان خود همسرانشان را انتخاب می‌کنند و آیا امکان طلاق آنها را دارند؟ مقام و موقعیت زنان مجرد و بیه چگونه است و آیا زنان آزادی رفت و آمد دارند؟
- ۴- تحصیلات: دسترسی زنان به امکانات تحصیلی چگونه است و تا چه حد می‌توانند از آن برخوردار شوند. آیا شرایط تحصیلی و اصولاً درسا برای زن و مرد یکی است؟
- ۵- بهداشت و کنترل جنسی: آیا باروری زنان تحت کنترل خود آنها است؟ میزان مرگ و میر زنان چگونه است و در معرض چه بیماریها و مشکلات و فشارهای جسمی و روانی شخصی قرار دارند؟
- ۶- بیان فرهنگی: تصویری که از زنان و جای آنها

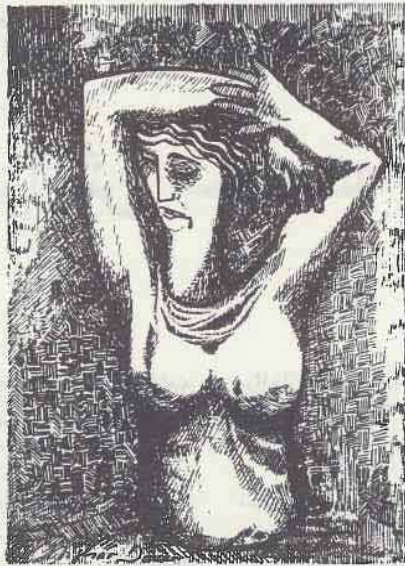
شود؟ «همو در رابطه با محور سوم و چهارم می‌افزاید: «عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده است، هم با عدالت و حقوق فطری بهتر تطبیق می‌کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می‌نماید و هم اجتماع را بهتر به جلو می‌برد». (۳) از جمله تفاوت‌های طبیعی که به عقیدهٔ مطهری توجیه‌گرایان نابرابری است، می‌توان به «اندام درشت مرد»، «مغز بزرگ مرد»، «احساسات بی ثبات تر زن»، «نرسیدن زن در علوم استدلالی و مسائل خشک عقلانی به پای مرد» و... اشاره کرد! از نظر رهبران جمهوری اسلامی، داشتن حجاب به معنای تحقیر و یا انزای زنان نیست، بلکه «ارتقاء آنان به سطحی بالاتر» است. همچنین خانه‌داری نیز، «جهاد زن» تلقی می‌شود. بنا بر پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی «خانواده واحد بنیادین و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است» و «زن در چنین برداشتی از واحد خانواده، از حالت (شیئی بودن) و یا (ابزارکار بودن) در خدمت اشاعهٔ مصرف‌زگی و استثمار، خارج شده و ضمن بازیافتن وظیفهٔ خطیر و پراح مابری در پرورش انسانهای مکتبی پیش‌آهنگ، خود هم‌رزم مردان در میدانهای فعال حیات می‌باشد و در نتیجه پذیرای مسئولیتی خطیرتر و دردیگاه اسلامی برخوردار از ارزش و کرامتی والاتر خواهد بود. وجه مشترک مقابله با زن به‌مثابهٔ موجود جنسی فتنه انگیز و ستایشی از او به‌مثابهٔ مادر و همسر و نهاد او مهربان، در کنترل زنان است که چیزی از کنترل جنسی و ورود تکلیف آن است. در واقع هم از اینرو نخستین تلاش برای اعمال قدرت و سطر مهربان حاکم، از طریق اجباری کردن حجاب به‌حمله به موقعیت زنان صورت گرفت و هم‌گام با آن نیز یکی از اصلی‌ترین حوزه‌های کنترل و اعمال سلطه بشمار می‌رود. بنا بر گزارش سازمان ملل و اعتراف رسانه‌های دواتی تنها طی یکسال (۱۹۹۲) ۱۱۲ هزار نفر تحت عنوان «اشاعهٔ فساد و بد حجابی» دستگیر شده‌اند که نشان‌دهندهٔ اهمیت تداوم چنین سیاستی پس از گذشت ۱۴ سال در حفظ قدرت و پاسداری از ایندولوژی حاکم است. از سوی دیگر بزم رهبران حکومت اسلامی با پایان گرفتن قیام و پیروزی جمهوری اسلامی، وظیفهٔ مذهبی زنان اقتضاء می‌کرد که به وظایف سنتی خود بعنوان مادر و همسر برگشته و به خانه‌داری بپردازند. پیامد مجموعه این سیاستها تلاش در عقب راندن زنان و تغییرات جمعیت شناختی بود که بر اثر آن بی‌آرامی و آشغال:

با اجباری شدن حجاب در نخستین گام بیش از ۱۰۰ هزارتن از زنان شاغل در سال ۱۳۵۹ بدلیل مقابلهٔ در برابر حجاب اجباری و یا «غیر مفیده» تشخیص داده شدن از کار برکنار شدند. در این بین تنها ۲۰ هزار آموزگار زن در همین سال اخراج شدند (۴) که خود از جمله پیامد سیاست جدائی جنسی در مدارس و نامطلوب دانستن حضور معلم زن در مدارس سه‌رانه بود. در همین سال در حدود ۱۴ هزار معلم مرد و ۲۲۰۰ معلم زن در مدارس عالی تکریم می‌گردند، اما تعداد معلمان زن تا سال ۱۳۶۲ به ۱۴۰۰ نفر کاهش می‌یابد. بسیاری از زنان از مشاغل تکنیکی که «مناسب» زنان تشخیص داده نمی‌شود، برکنار می‌شوند (برفاصله ۶۲ - ۱۳۵۸). در رشته حقوق تمام زنان به استثنای ۱۱ زن از کار برکنار می‌شوند. دلیل این امر عدم صلاحیت برابر زنان در امر قضاوت و فقدان بلوغ عقلی یکسان آنها با مردان - از نظر حکام جدید - بود. ۱۱ زنی که شغل خود را حفظ کرده بودند، تنها مسئولیت رسیدگی به پروندهٔ افراد نابالغ یا دیوانه را برعهده داشتند که بلافاصله شرعی مجاز است (۵). برای آنکه به وظیفهٔ زناشویی و مادری زنان در خانه لطمه نخورد، ۲۰ هزارتن کار تمام وقت را از دست داده و مجبور به کار نیمه وقت شدند و مهد کودکها که غالب کارکنان آن زن بودند، تعطیل شد تا مادران خود به وظیفهٔ «مقدس»شان بپردازند و اجازه داده نشود که کانون خانواده سست گردد. همچنین به منظور تشویق

زنان به خانه نشینی قوانین متفاوتی وضع شد. برای مثال برنامه های بازنشمی تنظیم شد که برطبق آن زنان حتی با ۱۵ سال سابقه کار بتوانند بدون از دست دادن مزایا خود را بازنشسته کنند. بعد از آن، قانونی وضع شد که برطبق آن اگرزن و شوهری شاغل بوده و زن تصمیم بگیرد برخانه بماند، هری بتواند از تمام مزایای حقوق زن استفاده کنند. از زنانی که شوهرانشان شاغل بودند نیز خواسته شد که با کتاره گیری از استخدام راه را برای مردان بیکار و یا مردان تازه وارد به بازارکار هموار کنند. این سیاست تا کنون بطور اساسی تغییر نکرده است و در بوست و هشتاد و هشتمین جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۷۱ با تاکید بر نقش زن در خانواده به عنوان شغل اصلی، سیاست اشتغال چنین تشریح شد: «با توجه به قداست مقام مادری و تربیت نسل آینده و مدیریت خانه و با عنایت به اهمیت نقش زنان در فرایند رشد فرهنگی و توسعه اقتصادی باید ارزش معنوی و مادی نقش زنان در خانواده و کارآنان درخانه در نظر گرفته شود. الف: مشاغل که پرداختن بدان از سوی زنان مطلوب شارع است مانند مامانی، رشته هانی از پزشکی و تدریس؛ ب: مشاغل که با ویژگی های بانوان از لحاظ روحی و جسمی متناسب است مورد تأیید است (۶). چنین سیاستهایی نقش مؤثری در کاهش موقعیت زنان در نیروی کار شهری ایفا کرده است. نه فقط بسیاری از رشته های شغلی به روی زنان بسته شد، بلکه مجدداً اجازه شوهر برای کار زنان اجباری شد. بنابر ماده ۵۲ پیش نویس قانون کار اسلامی «زنان شوهردار می توانند برای انجام کارهایی که مزاحم حقوق زناشویی نباشد استخدام شوند و در صورتیکه انجام کار موجب تضییع حقوق زناشویی شوهر باشد، استخدام منوط به اجازه و رضایت شوهر است».

همچنین در سال ۶۱ رسماً لایحه خدمت نیم وقت زنان به منظور «جلوگیری از لطمه خوردن به روابط خانوادگی، تصویب شد (۷). آمار سال ۱۳۶۲ نشان می دهد که ۲۸ درصد از کل کارمندان دولت زن هستند. در میان زنان شاغل نیز ۴۲ درصد در مدارس و آموزشگاههای دخترانه به کار مشغولند که وجود آنها بر اساس سیاست جدائی جنسی ضروری و اجتناب ناپذیر است. چرا که در این مدارس تنها معلم زن مجاز به تدریس هستند. از دیگر شغل های سنتی زنان بجز معلمی می توان از منشی گیری و پرستاری نام برد. بیش از ۱۰ درصد زنان شاغل به بیباری و پرستاری مشغولند که وجودشان بدلیل شرعی اجباری است. در مشاغل صنعتی کاهش کار زنان چشمگیر است. بطور کلی میزان اشتغال زنان ایران از ۱۱۰ کشور مطالعه شده در دنیا در سال ۱۹۹۰، در پایین ترین ردیف قرار داشته و تنها زنان کینه و نیجریه از میزان اشتغال کمتری برخوردار بوده اند (۸). بطور کلی از نسبت زنان از نظر اقتصادی فعال به کل جمعیت در بعد از انقلاب ۲ درصد کاسته شده است. در سال ۱۳۵۵، ۹۴ درصد از زنان از نظر اقتصادی فعال شاغل بودند، حال آنکه این رقم در سال ۱۳۶۲ به ۶۹ درصد کاهش می یابد. همچنین میزان استخدام در صنعت مدرن نسبت به قبل از انقلاب کمتر شده است. از زمان انقلاب تمام گروه های سنی زنان میزان فعالیتشان کم شده است. تعداد زنان شاغل با مدرک فوق لیسانس کمتر شده است. در حالیکه در سال ۱۳۵۵، تعداد زنان مزد بگیر در تولیدات صنعتی و معادن ۲۰ درصد از کل جمعیت شاغل در این حوزه را تشکیل می داد، در سال ۱۳۶۲ زنان شاغل در کارخانجات شهری ۷ درصد کل شاغلین آن رشته را تشکیل می دهند که کاهش شدیدی را در اشتغال زنان در کارخانه ها به نمایش می گذارد (۹). دلیل چنین کاهش از آنروست که با بسته شدن شرکتهای چند ملیتی و یا تغییر صاحبانشان به استخدام مردان ارجحیت داده شده و میزان بیکاری برای زنان کارگر صنعتی بالا رفت. بدین ترتیب میزان بیکاری زنان شهری بطور چشمگیری افزایش یافته است.

با اینهمه **واللتاین مالم** بر آنست که در مجموع تفاوت



چشمگیری در نقش زنان در نیروی کار - بعد از انقلاب - ایجاد نشده است. چه، اگر در رشته هانی میزان بحالت زنان کاسته شده، در برخی زمینه ها مثلاً در بخش دولتی با افزایش اشتغال زنان رو برویم. افزایش جمعیت شهری، جنگ و گسترش بخش دولتی پس از انقلاب از دلایل چنین افزایشی است. جنگ بویژه با روانه کردن مردان به جبهه ها زمینه اشتغال زنان و افزایش آنرا در برخی زمینه ها میسر کرد. همچنین ایجاد ۱۳ نهاد انقلابی اسلامی (علاوه بر وزارتخانه های سابق) موجب افزایش استخدام در بخش دولتی شد. در واقع ایندولوی حاکم در تقابل با ضرورت های اقتصادی ناگزیر از در نظر گرفتن اهمیت هر که زنان در بازار کار بود. کمبود نیروی کار متخصص، ضرورت های ناشی از جنگ و ارجحیت استفاده از نیروی کار ایرانیتر زنان از جمله ضرورت های اقتصادی بودند که خود را بر ایندولوی حاکم تحمیل کردند. از سوی دیگر زنان با تلاش برای تحصیل بیشتر و پائی ماندن در محیط کار، بگونه ای با روند خانه نشین شدنشان مقابله می کردند.

به گمان **واللتاین مالم**، بیکاری گسترده زنان ناشی از بیکاری عمومی است که بحران اقتصادی دلیل اصلی آنست و مردان بیشتر از زنان بیکار شده اند (۱۰).

برغم نکات بسیار ارزنده ای که در این بحث وجود دارد، بیرون نکته باید تاکید گذاشت. نخست اینکه آمار سال ۱۳۷۰ بطور روشنی کاهش میزان اشتغال زنان را در قیاس با قبل از انقلاب بنمایش می گذارد. دیگر آنکه روشن ساختن دقیق این مطلب که آیا سیاست و ایندولوی جمهوری اسلامی عامل اصلی بیکارسازیهای وسیع زنان و کاهش اشتغال آنها بوده و یا مسئله بیکاری عمومی، نقش تعیین کننده را در این امر داشته، کار ساده ای نبوده و احتیاج به اطلاعات بسیار بیشتری دارد. اما بطور قطع می توان از وجود یک رابطه متقابل بین ایندو سخن گفت. از یکسو با افزایش بیکاری عمومی، در بین زنان بمثابة یکی از نخستین قربانیان با کاهش اشتغال و افزایش بیکاری رو برو می شویم و از سوی دیگر ایندولوی زن ستیز حاکم با اخراجهای گسترده زنان و ممانعت از اشتغال آنها در بسیاری از رشته ها، موجب افزایش بیکاری می شود. برای مثال، نرخ عمومی بیکاری در ۱۳۶۵ تا حدود ۱۵ درصد افزایش می یابد که رشد بالائی را در قیاس با سال ۵۶ - ۱۳۵۵ نشان می دهد. اگر رقم بیکاران غیر جوانی کار را نیز در نظر بگیریم، این میزان بیکاری به ۲۶/۳ درصد

می رسد (۱۱). در حالیکه طی دهه ۵۵ تا ۶۵ بطور متوسط عرضه سالانه نیروی کار حدود ۲۰۰ هزار نفر بوده، هر سال تنها ۱۹۰ هزار شغل ایجاد شده است که به معنای ایجاد ۱۱۰ هزار بیکار در سال است (۱۲).

بنابرسرشماری عمومی نفوس و مسکن در مهرماه ۱۳۶۵ در کل کشور، افراد شاغل و جوانی کار (بیکار) جمعاً ۳۹ درصد از جمعیت ده ساله و بیشتر را تشکیل می داده اند. این نسبت برای مردان ۶۹ درصد و برای زنان ۸ درصد بوده است. همچنین نسبت زنان شاغل در فاصله سالیان ۶۵ تا ۷۰ حدود ۶ درصد بوده است که کاهش چشمگیر را در مقایسه با سالیان ۱۳۵۵ و ۱۳۵۱ نشان می دهد. بزبان روشنتر بیش از ۹۰ درصد از جمعیت زنان در سن کار فاقد هنر و شغل و منبع درآمد مستقلی بوده و از اینرو بشدت بحاظ مالی به خانواده و یا شوهر وابسته اند.

در حالیکه در فاصله ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۰ بیش از ۱۰ میلیون نفر به جمعیت زنان افزوده شده، از میزان زنان شاغل ۲۲۵ هزار کاسته شده و از ۱/۲ میلیون به ۹۷۵ هزار نفر رسیده است (۱۳). میزان بیکاری زنان نیز از ۱۲ درصد در سال ۱۳۵۵ به ۱۸ درصد در سال ۱۳۶۱، افزایش یافته و بعد از آن نیز سیر صعودی داشته است.

در حالیکه در قبل از انقلاب انگیزه و تقاضای کار تقریباً بر تمام گروه های سنی زنان به چشم می خورد، بعد از انقلاب این امر با افزایش میزان ازدواج و بچه داری کاهش یافته و بنابر آمار سال ۶۵ بعد از سن ۲۲ سالگی جوانیگی کاربرد زنان نزول کرده و در ۲۰ سالگی تقریباً متوقف می شود. همچنین عدم تطابق مهارت های زنان با نیازهای بازار کار، خود عامل دیگری برای برحاشیه ماندن زنان است. در صورتیکه هری جنس فرصت شغلی برابری داشته باشند، زنانی می توانند مشغول به کار شوند که تحصیلات بالاتری دارند. در حالیکه ۶/۳ درصد مردان شاغل دارای تحصیلات عالی و ۲۶ درصد دارای تحصیلات متوسطه هستند، برای زنان این نسبت ۱۸ درصد و ۴۶ درصد است (۱۴).

کاهش اشتغال زنان، خود همراه با کاهش اشتغال عمومی به ۲۲ درصد از کل جمعیت در سال ۱۳۷۰ بود. بدین ترتیب نسبت افرادی که باید با کار خود مایحتاج زندگی دیگران را تأمین کنند، از یک به سه در سال ۱۳۶۵ به حدود یک به چهار در فاصله ۷۰ - ۱۳۶۵ رسیده است.

یعنی یک پنجم جمعیت ایران باید معاش چهارپنجم دیگر را نیز تأمین کند. البته افزایش تعداد افراد تحت تکفل علاوه بر رکود اقتصادی و بیکاری عمومی و خانه نشین ساختن ناشی از رشد باروری و افزایش جمعیت جوان کشور نیز هست. اما افزایش جمعیت بر همین حال از جمله محمول سیاست خانه نشین نمودن زنان شهری بوده است.

**تفصیلی:**

سیاست زن ستیزانه جمهوری اسلامی در حوزه تحصیل بر ۲ محور استوار بوده است:

۱ - برچیدن مدارس مختلط که با توجه به ممنوعیت امکانات تحصیلی در روستاها برای آموزش جداگانه، به محروم ماندن انبوهی از دختران از ورود به مدارس منجر شده و به افزایش بیسودی در میان زنان روستایی انجامیده است. در حالیکه در سال ۱۳۵۵ میزان بیسودی زنان روستایی حدود ۸۲/۵ درصد بود، این رقم بنا بر گزارش اخیر گالیندوپل اکنون به ۸۹ درصد رسیده است. البته ناتوانی عمومی در پاسخشگویی به نیازهای تحصیلی نیز در این افزایش مؤثر بوده است.

۲ - ممنوعیت تحصیلات عالی برای زنان در رشته هایی که با قوانین شرع اسلام ناسازگار است و محدود ساختن عملی تحصیل زنان در رشته هایی که «مردانه» است و مناسب حال زنان نیست. برای مثال در پی انقلاب فرهنگی سال ۱۳۵۹ ورود زنان به آموزش عالی بسیار محدود شد. صرف نظر از مسئله عقیده سیاسی، «فساد اخلاقی» که به معنای عدم رعایت پوشش اسلامی است، یکی از معیارهای پذیرش دانشجویان شناخته می شد. همچنین بسیاری از زنان دانشجویان ناگزیر از تغییر رشته طبق مقررات جدید اسلامی بودند. در سال تحصیلی ۶۴ - ۱۳۶۲ رشته هایی که زنان می توانستند انتخاب کنند محدود تر شده و به گزارش شهروزاد مجاب در سالیان ۶۲ - ۱۳۶۲، از ۱۹ رشته مهندسی و فنی تنها در ۱۱ رشته امکان تحصیل برای زنان وجود داشت. ۹ درصد از رشته های گروه علوم تجربی و ۸۰ درصد از رشته های گروه کشاورزی بوی زنان بسته شد. در سال بعد امکان تحصیل در ۶۰ درصد از رشته های گروه فیزیک - ریاضی از زنان گرفته شد. این محدودیت ها هرساله در برخی رشته ها افزایش یافت. بگونه ای که در سال ۶۸ - ۱۳۶۷ زنان از شرکت در ۵۷ درصد از رشته های گروه علوم ریاضی و فنی، ۲۸ درصد از رشته های علوم تجربی و ۱۴ درصد رشته های علوم انسانی محروم شدند. در سال بعد در گروه ریاضی و فنی و علوم تجربی تا حدودی از محدودیت ها کاسته شد، اما برعکس محرومیت از شرکت در رشته های گروه علوم انسانی به ۲۹ درصد افزایش یافت و ۶ درصد از رشته های گروه هنر نیز بوی زنان بسته شد.

درواقع در حالیکه زنان ۴۹ درصد جامعه را در سال ۱۳۶۵ تشکیل می دادند، تنها حدود ۴۹ هزار یعنی نود و نهم درصد، دانشجوی زن وجود داشت. برغم این محدودیت ها که اساساً با هدف خانه نشین کردن زنان تحصیل کرده و دانشجوی صورت می گرفت، تعداد زنان دانشجوی در دوره دهه ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۶ تقریباً ثابت مانده است که بنظر می رسد با تغییر در رشته های تحصیلی، زنان می کوشند در برابر سیاست خانه نشین کردن مقاومت کنند (۱۵). این در حالی است که از مجموع ۳۳۱ رشته دانشگاهی، در ۱۲۲ رشته دانشجوی دختر وجود ندارد.

**سوءفهمیت زناشویی:**

یکی از اصلی ترین زمینه هایی که در آن سیاست نابرابر کردن هرچه بیشتر حقوق زنان با مردان به اجرا درآمد، حقوق زناشویی و خانوادگی زنان بود. در نخستین گام با القای قوانین حمایت خانواده و بازگشت به قوانین اسلامی در سال ۱۳۵۸ (که بنا بر آن مردان حق طلاق یکجانبه و بدون اجازه دادگاه را مجدداً کسب می کنند و در کنار آن کاهش سن ازدواج به ۹ سال برای دختران و ۱۴ سال برای پسران، آزادی چند همسری و رواج صیغه) بطور چشمگیر و همزمان از نواجها و طلاقها افزایش می یابند. تنها در فاصله ۵۹

- ۱۳۵۷ تعداد از نواجها بیش از ۸۰ درصد و میزان طلاقها حدود ۶۰ درصد افزایش می یابد.

سیر صعودی طلاقها در سال ۱۳۶۵ به اوج خود می رسد. یعنی از ۱۵ هزار طلاق در سال ۵۷ به ۲۹ هزار مورد در سال ۱۳۶۵ می رسد که افزایشی بیش از ۲/۵ برابر را نشان می دهد. میزان از نواج نیز طی یکدهه بعد از انقلاب نزدیک به ۲/۵ برابر شده و از ۱۸۴ هزار در سال ۵۷ به ۲۵۹ هزار در سال ۱۳۶۸ می رسد. بنا بر ادعای مرکز آمار ایران در سال ۱۳۶۲ متوسط سن از نواج زنان حدود ۱۶/۷ سال و متوسط سن طلاق ۲۵ سال است که کاهش چشمگیر نسبت به گذشته را نشان می دهد. همچنین بنا بر یک پژوهش دیگر درباره طلاق در تهران، گروه بیسوادان با ۳۳ درصد، بالاترین میزان را در گروه های مورد مطالعه تشکیل داده اند که خود نشانه نقش فقر اقتصادی در افزایش طلاقهاست (۱۶).

با سیاست تشویق از نواجهای زودرس و کاهش سن متوسط از نواج، رواج چند همسری و صیغه و همچنین تشویق زنان به زائیدن هرچه بیشتر «سربازان و فرزندان انقلاب» و تأکید بر نقش «مقدس مادری» آنها و کنار نهادن سیاست تنظیم خانواده، میزان باروری زنان و رشد جمعیت افزایش یافته که بنوبه خود بریه خانه راندن هرچه بیشتر زنان و زخامت اوضاع عمومی سخت مؤثر بوده است.

**افزایش جمعیت:**

بطور کلی سیاست رهبران جمهوری اسلامی از آغاز بر پایه تشویق زاد و ولد و افزایش جمعیت قرار داشت که خود در کنار دیگر عوامل ذکر شده، رشد چشمگیر جمعیت را تنها طی یکدهه پس از انقلاب موجب گردید. تنها در فاصله ۶۵ - ۱۳۵۵ جمعیت ایران از ۳۳/۷ میلیون به ۴۹/۵ میلیون رسیده و از متوسط نرخ رشد سالانه ۲/۷ به ۲/۲ افزایش یافته است. در فاصله ۷۰ - ۱۳۶۵ نیز جمعیت ایران رشدی معادل ۳/۱۷ درصد در سال داشته و به حدود ۵۸ میلیون رسیده است. چنین رشدی در شرایطی است که در کل جهان میزان رشد جمعیت ۱/۷ درصد در سال است که در این میان کشورهای توسعه نیافته همچون هندوستان با ۲/۸ و مکزیک با ۲/۲ و جوامع صنعتی نظیر انگلیس با ۱/۱ درصد و فرانسه با ۰/۳۶ درصد، از زمره بالاترین و پایین ترین میزان رشد در دنیا را بنمایش می گذارند (۱۷). رهبران جمهوری اسلامی با استقبال از افزایش رشد جمعیت اعلام کردند که «ما اعتقاد نداریم که باید جلوی رشد جمعیت را گرفت» زیرا جمعیت مؤمن «از لحاظ وزنه ای که نظام ما در منطقه و جهان دارد بسیار پرمناست» و حدود یازده میلیون نفری که در فضای انقلاب بدینا آمده اند و با شعار الله اکبر و مرگ بر آمریکا بزرگ شده اند، امیدی برای بشریت و همه ملت های اسلامی هستند. (۱۸).

بعبارت روشنتر جمهوری اسلامی کوشید از سلاح جمعیت برای مقاصد سیاسی بهره برداری کند، بی آنکه به عواقب وحشتناک رشد جمعیت بیندیشد که با برجه فعلی رشد جمعیت ایران هر ۲۲/۵ سال دو برابر می شود. رشد جمعیت طی این دهه عملاً در شهرها بوده و در مورد روستاها با افزایش میزان رشد جمعیت در فاصله ۶۵ - ۱۳۵۵ روپرو نیستیم. همچنین در حالیکه میزان باروری در روستاها در همان حد ۷/۸ باقی مانده، در شهرها این رقم از ۴/۵ به ۵/۵ افزایش می یابد. دلیل این امر چیست؟ یک دلیل آن می تواند تشدید مهاجرت های روستایی به شهرها باشد که الگوی باروری در شهرها را از الگوی روستایی متأثر ساخته و به رشد آن منجر شده است. همچنین مهاجرت از روستا خود بخود میزان جمعیت شهری را افزایش می دهد. بنا بر سرشماری سال ۱۳۶۵ نسبت متولدین در محل سرشماری در مجموعه شهرهای کشور نزدیک به ۷۰ درصد جمعیت بوده و مابقی را جمعیت مهاجر (روستایی و آوارگان افغانی و عراقی) تشکیل داده اند (۱۹). دلیل دیگر افزایش باروری زنان شهری را باید در تغییر موقعیت آنان جستجو کرد. بیکاری و خانه نشینی زنان، ممنوعیت سقط جنین و برچیدن سیاست تنظیم خانواده، قبل از همه زنان شهری و بویژه زنان منور را دستخوش تغییر

ساخته و از جمله افزایش باروری در شهرها را موجب شده است.

در دهه بعد از انقلاب تعداد جمعیت صرفاً چهارده ساله ی کشور رو به افزایش نهاد و به رقم ۲۵/۵ درصد در سال ۱۳۶۵ رسید. در واقع نیمی از جمعیت ایران در این سال زید ۱۷ سال قرار داشتند. در سال ۱۳۶۷ تعداد دختران صرفاً چهارده ساله به بیش از چهار برابر زنان ۲۹ - ۲۵ ساله رسید که سرعت جانشینی آنان بر امر باروری به مراتب بیشتر از میزان رشد جمعیت است. بدین ترتیب بر اثر باروری شدید، ساخت جمعیت کشور نسبت به قبل جوانتر شده است. اکثریت این جمعیت جوان که بلحاظ اقتصادی مصرف کننده اند، به خوراک، مسکن، پوشاک، بهداشت و آموزش نیازمندند. این در حالی است که از میزان شاغلین کشور نسبت به کل جمعیت کاسته شده است.

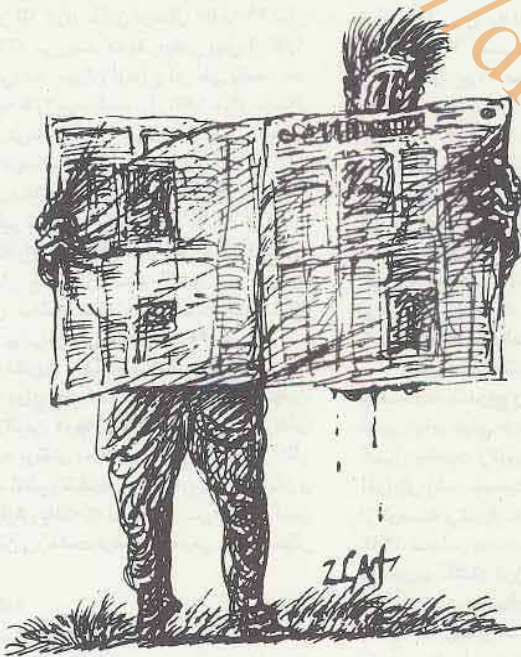
چشم انداز وخیم و تهدید کننده افزایش بی رویه جمعیت بتدریج رهبران اسلامی را متوجه درک ضرورت های عینی کرد و بتدریج زمره ضرورت کاهش و کنترل جمعیت و توجه شرعی آن بالا گرفت. نگرانی از افزایش رشد جمعیت بالاخره دولت را بدانجا کشید که از توصیه و تبلیغ به قانون متوسل شود و سوم ژانویه ۱۹۹۲ مجلس به تصویب لایحه ای پرداخت که بنا بر آن در صورت داشتن فرزند چهارم، مادر از مرخصی زایمان و کودک از حمایت های تأمین اجتماعی محروم می شود (۲۰). اما روشن است که تحت مجموعه شرایطی که نگرش، توسل خشک به یک اقدام تنبیهی تأثیر مطلوبی بر روند افزایش جمعیت کشور نخواهد گذاشت.

**سخن آخر:**

چنانکه مشاهده شد، تغییر موقعیت زنان، نقش بسیار مهمی در تحولات جمعیتی ایفا می کند. از جمله کاهش و یا افزایش رشد جمعیت متأثر از عواملی نظیر توسعه اقتصادی، افزایش سواد و بویژه اشتغال زنان، کنترل بارداری و... است. با عقب راندن زنان از اجتماع و خانه نشین کردن آنها و اعمال سیاست های زن ستیزانه و نقض کامل حقوق آنها، شانسی برای کنترل جمعیت وجود نخواهد داشت، و تنها در پرتو بهبود موقعیت زنان، چنین امری میسر است. با وجود ایندوآوری زن ستیز حاکم، این مهم چگونه عملی است؟

**منابع:**

- ۱ - بتل از ولتاین مقدم: زن، کار و ایندوآوری در جمهوری اسلامی، شماره ۱۰ سال ۱۳۶۸
- ۲ - بتل از ولتاین مقدم، همانجا
- ۳ - مرتضی مطهری: نظام حقوق زن در اسلام، قم ۱۳۵۷
- ۴ - گزارش چهارم گالیندوپل بتل از ایران تریبون - ۳ دسامبر ۱۹۹۲
- ۵ - زنان در ولایت فقیه: سازمان وحدت کمونیستی، ۱۳۶۴.
- ۶ - زن روز، ۱۲ شهریور ۱۳۷۱.
- ۷ - ناامید یگانه: کروئوژی نیمه دیگر شماره ۷ سال ۱۳۶۷
- ۸ - بتل از ماه افشار: زنان ایران در بازار کار، سمپوزیم ایرانشناسی، استکهلم ۱۹۹۲.
- ۹ و ۱۰ - ولتاین مقدم، همانجا
- ۱۱ - سانامه آماری کشور، ۱۳۷۰
- ۱۲ و ۱۳ - ایران تریبون ۲۰ اکتبر ۱۹۹۲
- ۱۴ - ایران تریبون - ۹ اکتبر ۱۹۹۲
- ۱۵ - شهروزاد مجاب، کنترل نوات و مقابله زنان در عرصه دانشگاه های ایران، نیمه دیگر، شماره ۱۴ - سال ۱۳۷۰
- ۱۶ - تصویری از واقعیت های از نواج و طلاق در ایران، آینه شماره ۱۱ سال ۱۳۶۶ و مهرداد درویش پور، همانجا. از آنجا که در مقالات در جستجوی ظل فروپاشی خانواده های ایرانی در خارج از کشور (ارش شماره ۱۵ - ۱۴) و زناشویی و طلاق در اسلام و ایران اسلامی (ارش شماره ۲۰) به موقعیت زناشویی در ایران پرداخته شده، در این مقاله تنها اشاراتی کوتاه و گذرا شده است.
- ۱۷ - محمد انوری: رشد شتابان جمعیت و نیازهای آتی جامعه ما، ارش شماره ۲۰ سال ۱۹۹۲
- ۱۸ - کیهان ۷ آبان ۱۳۶۵
- ۱۹ - حبیب الله زنجانی: جمعیت ایران تا سال ۱۳۹۰ و چگونگی توزیع آن در سطح کشور - اطلاعات سیاسی - اقتصادی - شماره ۲۲ - ۲۱ سال ۱۳۶۹
- ۲۰ - ایران تریبون - ۸ ژانویه ۱۹۹۲



## نخستین مطبوعات زنان ایران

دولت آبادی، که مؤسس سازمان فمینیستی «کانون زنان» نیز بود، چاپ نشریه خود را بسال ۱۳۰۰ شمسی در تهران از سر گرفت.

به طور همزمان، فخرآفاق پارسا، «جهان زنان» را به سال ۱۲۹۹ شمسی در مشهد انتشار داد و با درج مقالات گوناگون بر لزوم تعلیم زنان پای فشرد. این مقالات چنان به صاحبمنصبان و تارک اندیشان گران آمد که از انتشار نشریه جلوگیری کردند. پارسا، همچون دولت آبادی به قصد تهران رخت سفر بست. انتشار «جهان زنان» در تهران نیز غوغائی برپا کرد. بازاریان آنرا ضد دینی خوانده و خواهان مجازات مؤسس و ناشران شدند. پارسا به اراک تبعید شد و جهان زنان برای همیشه در توقیف باقی ماند (۲).

فارغ التحصیلان مدرسه دخترانه امریکائی، که از اولین مدارس دخترانه ایران بود، نشریه «عالم نساوان» را بسال ۱۲۹۸ شمسی بچاپ رساندند. مقالات «عالم نساوان» به قلم فارغ التحصیلان این مدرسه نوشته می شد و مانند دیگر نشریات زنان خواهان پیشرفت و ترقی نساوان بوده و با شعاری که به چاپ می رساند، زنان را به کسب حقوق خود تشویق می کرد:

نساوان! ننگ، ذلت و پستی تا چند؟ درحالت نیستی و هستی تا چند؟  
یا  
همت، همت، که روز بیداری ماست  
غیرت، غیرت، که وقت هشیاری ماست  
فرصت، فرصت، که کاریا یاری ماست  
جرات، جرات، که عصر دلداری ماست  
و یا

گرجوی غیرت بود ما را و بیعت درنهاد  
بهراثبات حقوق خود نمائیم اجتهاد (۵)

«نامه بانوان» را شهناز آزاد بسال ۱۲۹۹ شمسی در تهران انتشار داد. این نشریه شعار خود را «زنان، نخستین آموزگاران مردانند» قرار داده بود و شهناز آزاد هدف از چاپ «نامه بانوان» را چنین توضیح می داد:

«این روزنامه برای بیداری و رستگاری زنان بیچاره و ستمکش ایران است».

علاوه برچاپ مقالات مختلف راجع به زنان، نشریه به چاپ اشعار عاشقانه نیز مبادرت می ورزید. دیری نیابید که شهناز آزاد به جرم پیشوایی زنان و مخالفت با حجاب، گرفتار زندان شد و نشریه اش از چاپ باز ماند (۶).

مجله «نساوان وطنخواه ایران» را ملوک اسکندری بسال ۱۳۰۲ شمسی در تهران بچاپ رساند.

اغلب مطالب مجله به زنان، ازدواج، و اصلاحات اجتماعی در رابطه با زنان اختصاص داشت. اسکندری که مؤسس «جمعیت نساوان وطنخواه ایران» نیز بود، در گرد هم آئی جمعی از زنان با چشمان گریان موقعیت فریبست زنان ایران را با «ترقیات نساوان ملل فاضله دنیا» مقایسه کرده و زنان را به تغییر موقعیت خود فرا می خواند (۷).

روشنک نوح دوست، نشریه «بیک سعادت نساوان» را در ۱۳۰۷ شمسی در رشت منتشر کرد. وی که درسال ۱۲۹۷ مدرسه دخترانه سه کلاسه ای را در رشت تأسیس کرده بود، به تشکیل جمعیت «بیک سعادت نساوان» نیز دست زد و جمعی از زنان را در این انجمن گرد آورد.

از زمره دیگر نشریاتی که دراین سالها بچاپ می رسید، می توان از «نامه نورانشان» به مدیریت شوکت سلامی، منتشره درپوشهر بسال ۱۳۰۹ شمسی، «نساوان شرق» به مدیریت مرضیه ضرابی، منتشره درپندرانزی بسال ۱۳۰۴، و «زنان ایران» منتشره در ۱۲۹۹ در تهران نام برد.

بدینسان فعالیت های مستقل پیشگامان مطبوعات و جنبش زنان بیش از بیست سال بطول می انجامد. در طی این نود دهه و طیرغم تهاجم همه جانبه واپسگرایان، این زنان برابری طلب و آزادیخواه کوشش خود را برای کسب آزادی زنان ایران ادامه می دهند و گرچه از امکانات محدودی برخوردارند موفق می شوند در تهران و اصفهان و رشت و مشهد، گروهی از همجنسان خود را

### آزاده مکرری

توهین قرار گرفتند، به تبعید گرفتار آمدند ولی از پای ننشستند. زیرا - آنطورکه در نوشتار و گفتارشان آشکاربود - معتقد بودند که برای کسب آزادی و حقوق برابر برای زنان می بایست فرهنگ جامعه را از بیخ و بن لنگرگون کرد و این لنگرگونی مبارزه از تریون را می طلبد. برای تغییر عمیق می بایست اثبات می کردند که با فرمانهای ملوکانه و با ارباب و بگیر و ببند می توان کشف حجاب کرد، لباس فرنگی برتن مردم پوشانید و کلاه فرنگی بر سرشان گذاشت، اما زمینه ای هیچگونه تحولی در ترک جامعه نمی توان پدید آورد.

باری، فعالیت های مطبوعاتی زنان را صدیق دولت آبادی با انتشار نشریه «زبان زنان» بسال ۱۲۹۷ شمسی (۱۹۱۹ میلادی) درشهراصفهان ادامه داد. زبان زنان، اولین نشریه ای بود که نه تنها با فکر و قلم زنان نوشته شد، بلکه نام زنان را نیز بر خود گرفت. جسارت دولت آبادی و همکاران او که آزادی و اعتلای موقعیت زنان را از مبارزه برای آزادی و احقاق حقوق تمامی افراد جامعه جدا نمی دیدند، از بید مستبدین پوشیده نماند: دفتر نشریه و نیز خانه های کارکنان آن بارها مورد هجوم و حمله اجیرشدگان و اوباش قرار گرفت و دولت آبادی مجبور شد رخت مهاجرت بپوشد. او در مقاله ای که پس ازاین حملات منتشر شد، نوشت: «ما را عشق وطن، ما را آرزوی پرورش مشروطیت ایران و ما را افتخار خدمت در نگاهداری استقلال با معنی ایران به میدان معارف خواند. ما برای رستگاری ملت از روزگار تاریک و برای نجات خواهران بی نای خود و برای یاری وطن قلم بست گرفتیم. ما از کشته شدن باک نداریم و بلکه به فدا شدن در راه وطن و ملت آزاد خود افتخار می کنیم» (۲).

هشتاد و پنج سال پیش، هنگامی که مشروطه خواهان ایرانی رکار مبارزه با استبداد و خوکامگی حکام و استعمارگران بودند، زنی مشروطه طلب و آزادیخواه اولین نشریه زنان را درتهران بچاپ رساند (۱). «دانش» که بسال ۱۲۸۶ شمسی (۱۹۰۸ میلادی) و به مدیریت خانم کحال انتشار یافت، اولین قدم مصمم و آگاه برای بیداری توده نساوان بود. بدینسان، پیشگامان نهضت زنان، مطبوعات را به یاری گرفتند تا «ششصد کرور زنده بگور» (۲) را جان بخشند و این امر خود تعلیم و تربیت زنانی را می طلبید که آموزگاران نسل های آینده بودند.

«دانش» نشریه ای بود که در طی یکسال انتشار کوشید به تربیت نساوان پرداخته و اخلاق آنان را از اوام و خرافات تصفیه کند.

این اولین ابتکاررا زنان آگاه و بیدار ایرانی با چاپ نشریات متعدد دیگر پی گرفتند.

«شکوفه» سه سال پس از «دانش» و با همان مضامین در تهران بچاپ رسید. خانم مزین السلطنه، مسلك نشریه خود را «تربیت نوشیزگان و تصفیه اخلاقی زنان» نامید و از لزوم تأسیس مدارس دخترانه سخن گفت.

فعالیت های مستقل و مستمزن زنان ایرانی که شمارشان درابتدا به اقلیتی کوچک از تحصیلکردگان و آزادیخواهان محدود بود، گسترش بیشتری یافت. آنان نه تنها از طریق نوشته و سخنرانی علیه قید و بند های سنتی که مانع ترقی و پیشرفت زنان بودند، بپا خاستند، بلکه با تأسیس مدارس دخترانه و ایجاد گروه های زنان دست زبند تا همجنسان خود را به سلاح دانش و بینش تجهیز کنند. آنان به زندان افکنده شدند، مورد آزار و

بسیج سازند. آنان فرمان نمی‌دهند. خود، زنند و می‌خواهند از زنان و از درون خانه‌ها آغاز کنند. می‌گویند زنی که از اوام و خرافات رها شود، زنی که باسواد شود، زنی که دخترش را به مدرسه بفرستد، زنی که بداند درجهان و پیرامونش چه می‌گذرد، زنی است که برای خود ارزش قائل خواهد شد. حجاب را نیز کنار خواهد گذاشت، دیگر تمکین نخواهد کرد، از زن بودن خود شرمند نخواهد بود، در امور جامعه شریک خواهد شد و حقوق برابر خود را خواهد ستاند.

اما این تغییر یکروزه میسر نخواهد شد و نیازمند تلاشی طولانی است. بقول شهناز آزاد «وجود تعلیم نسوان یا شخصیت‌گرور زنده بگور به گفتن آسان و تصویرش خارج از امکان...» (۸). مؤسسان «دانش و شکوفه»، «زبان زنان»، «دجهان زنان»، «عالم نسوان»، «نامه بانوان» و «نسوان وطنخواه» هرچه امکانات داشتند در این راه نهادند زیرا به مبارزه خود اعتقاد داشتند.

در آن سالها، رضا شاه - که برخی «آزاد کننده زنان» ایران خوانده‌اند - در عرصه سیاسی پیدا نبود. سالها بعد، این اصلاح طلب اقتدارمنش به تبع مصطفی کمال آتاتورک به فکر تغییرات افتاد و راه نجات را در تحکیم قیومیت خود بر مردم دید. قیومیتی که به عرصه فعالیت‌های زنان نیز تحمیل شد. زنان را صغیر شمرده، کوششهای مستقل و بارورشان را نادیده گرفت و می‌خواست بجای زنان اما بنام زنان سخن گوید. با فرمان و تهدید کشف حجاب کرد، زنان را به ناگاه به لباس و کلاه فرنگی آراست و می‌خواست یکروزه جامعه را به سمت «دروازه‌های تمدن» هل دهد.

بدینگونه بود که فعالیت‌های زنان شکل خود جوش و مستقل خود را از دست داده و به ابزاری نوآنی تبدیل شد. جای پیشگامان آزادیخواه جنبش زنان را فمینیست‌های نوآنی یا femocrat‌هایی گرفتند که تنها در پی پیش بردن سیاست‌های نوآنی در امور مربوط به زنان بودند.

در نشریات زنان دیگران شعارها و مقالات ضد استبدادی و آزادیخواهانه و برابری طلبانه‌ای که مبارزه برای کسب حقوق برابر با مردان را از مبارزه در راه آزادی جامعه جدا نمی‌بینند، اثری برجای نماند.

حکومت استبدادی گرچه موفق شد تحولاتی در زمینه‌های حقوقی و اجتماعی در موقعت زنان ایجاد کند، اما این تحولات به عمق جامعه نفوذ نکرده و در سطح باقی می‌ماند. چرا که با سرکوب حرکت‌های مستقل و تلاش مستبدانه برای در اختیار گرفتن هراپتکار عملی در این زمینه توسط حکومت توده مردم اساساً آزادی زنان را با حکومت رضا شاه هم هویت می‌دید و از آنجا که در برابران حکومت قرارداشت، با ملال در برابر نفس آزادی زن نیز قرار می‌گرفت و حتی زنان (به استثنای اقلیتی که با حکومت رضاشاه همکاری می‌کردند - femocrat‌ها -) خود را در این تغییرات شریک نمی‌دانستند.

بی‌جهت نبوده بخش عظیمی از جامعه، پس از استعفای شاه از سلطنت، دوباره در پی احیای ارزشهای مذهبی - سنتی سرکوب شده برآمد و حجاب دوباره شایع شد.

\*\*\*

و صدای مستقل زنان اما در این فیهاو انگار برای ده‌ها خاموشی گرفت \*

زینبوس:

- ۱ - اطلاعات مربوط به نشریات زنان از کتاب «تاریخ جراید و مجلات ایران» تألیف محمد صدرماشی، اصلهان، انتشارات کمال، چاپ دوم ۱۳۶۳ در چهارجلد به عاریت گرفته شده‌اند.
- ۲ - نقل از سرمقاله اولین شماره «نامه بانوان»، هاشمی، جلد چهارم، ص ۲۶۱
- ۳ - هاشمی، جلد سوم، صفحات ۹ - ۸.
- ۴ - همانجا، جلد دوم، صفحات ۱۸۱ تا ۱۸۵.
- ۵ - همانجا، جلد چهارم، صفحات ۲ - ۲.
- ۶ - همانجا، ص ۲۶۱
- ۷ - همانجا، جلد دوم، صفحات ۱۷۰ - ۱۶۹
- ۸ - همانجا، جلد چهارم، ص ۲۶۱.

پوران بازرگان فعالیت سیاسی خود را از اواسط سالهای ۱۳۲۰ در هسته‌های نخستین سازمان مجاهدین خلق ایران آغاز کرده و اولین زن عضو این سازمان بوده است. سپس با یکی از مؤسسان این سازمان، محمد حنیف‌نژاد، ازواج کرده و پس از ضربه ساواک در اول شهریور ۵۰ به این سازمان (که منجر به دستگیری و اعدام همسرش نیز گردید) در سازماندهی زنان و خانواده‌های زندانیان و جانانگان مجاهدین و نیز برای ایجاد ارتباط بین زندان و رهبری آن سازمان نقش برجسته داشته و با مسئولان وقت آن: احمد و رضا رضائی و بعد بهرام آرام بر تماس تشکیلاتی بوده‌است.

در اردیبهشت ۵۲ هنگامی که مأموران ساواک برای دستگیری او به محل کارش دبیرستان دخترانه رفاه، حمله می‌کنند، موفق می‌شود از چنگ آنان بگریزد و زندگی مخفی را در خانه‌های تیمی شروع می‌کند. در شهریور ۵۲ مخفیانه به خارج سفر کرده و به بخش خارج از کشور مجاهدین پیوسته و تا زمان قیام ریزش‌های تبلیغاتی و ارتباطات و تدارکات این سازمان (چه قبل از تغییر اینواوری بخش منشعب و چه پس از آن) فعالیت نموده است. او با جنبش مقاومت مردمی فلسطین و ظفار نیز همکاری فعال داشته است. پس از بازگشت به ایران در زمان قیام، در سازمان پیکار فعالیت می‌کرده و از سال ۶۱ مانند هزاران مبارز مخالف رژیم جمهوری اسلامی در تبعید بسر می‌برد. آنچه می‌خوانید فشرده و حاصل گفتگویی است با او که از روی نوار پیاده شده و به نگارش برآمده است. آرش، بدون هیچگونه ارزشدآوری دربار فعالیت این و آن سازمان سیاسی و با سپاس از آقای حبیبری که متن حاضر را در اختیارمان قرار داده است، صرفاً جهت منعکس کردن تجربیات یکی از نخستین زنان فعال در جنبش مسلحانه‌ی سال‌های ۴۰ و ۵۰ ایران (که بخشی از هستی لکری روشنفکران آن سال‌ها را تشکیل می‌دهد است) به برج این مطلب اقدام می‌کند.

## خاطره من از مشارکت زنان در بخشی از

### جنبش مسلحانه دو دهه ۴۰ و ۵۰

رغم ابتدائی بودنش در اشکال گوناگون تظاهرات و تحصن و حتی فعالیت نظامی (مثلاً در مقاومت دبیرانه آذربایجان علیه استبداد) جلوه‌گر شد و در چهارچوب تأثیری که رفته‌رفته جامعه ما از دنیای متحول این قرن می‌پذیرفت به اشکال عالی‌تری ارتقا یافت. باز شدن مدارس دخترانه، ظهور جمعیت‌های خیریه و انجمن‌های زنان و تلاشی که از سوی خود آنان برای دفاع از حقوق فردی و اجتماعی‌شان صورت گرفت جلوه‌ای از این تحول تکاملی است. همین دستاورد‌های مقدماتی که در شرایط تاریخی جامعه ما اهمیتی فراوان داشت با مبارزات و تلاش و رنج زنان و مردانی آگاه و دمکرات حاصل شد که در تاریخ ایران فراموش نشدنی است.

افت و خیزهای این راه، اهداف، عملکردها و نتایج مثبت و منفی اقداماتی که در این مورد در دوره رضا شاه انجام شد، نفوذ افکار آزادیخواهانه و دمکراتیک که همیشه ملازم با طرح آزادی زنان بوده و مقاربت‌های ارتجاعی که غالباً خود را در موضعگیری طمعی دین در این باره نشان می‌داد، هیچیک از اینها موضوع این مطلب نیست و به همین اشاره بسنده می‌کنم و می‌پردازم به تجربه و خاطره خودم که گوشه‌هایی است از مشارکت زنان در بخشی از جنبش انقلابی بران سالها.

● ● ●

آشنائی من با فعالیت اجتماعی و سیاسی از سال ۳۰ - ۱۳۲۹ شروع شد. ما که از خانواده‌های سنتی و

بعنوان مقدمه اشاره می‌کنم که سخن از مشارکت زنان در این یا آن جنبش اجتماعی، با توجه به اینکه آنها نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند، شاید بی‌معنی و عجیب باشد ولی رسوبهای تاریخی و فرهنگی تفاوتی در این زمینه به وجود آورده است که معمولاً حتی در بین ملت‌های پیشرفته، از مشارکت زنان در امور اجتماعی، بطور ویژه سخن به میان می‌آید.

اگر جنبش انقلابی و مسلحانه دو دهه ۴۰ و ۵۰ حاصل نقد و تجربه اندوزی سال‌های پیشین بود، مشارکت زنان در این جنبش نیز ریشه در تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران داشت و نیز ناشی از بیداری آنان نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی بود. در اینجا به این پیشینه‌های ذهنی و عینی نمی‌پردازم. موضوع این مطلب، طبعاً مشارکت زنان روستاها و عشایر برامر تولید نیز نیست چرا که همه می‌دانیم آنان در بخش مردان به کشاورزی و دامداری می‌پردازند و حتی در صنایع سنتی نظیر ریسندگی و بافندگی (از نوع قالی) پاراساسی تولید برعهده زنان است. همچنین به تحولاتی که از مشروطیت به بعد در اندیشه و عمل زنان در جامعه ما رخ داده نمی‌پردازم چون موضوع این مطلب نیست. فقط اشاره می‌کنم که در تحول انقلابی و ریشه‌داری که در زمان مشروطیت رخ داد زنان نیز مانند مردان مشارکت داشتند و حضور خود را با حمایت از اهدافی که می‌تواند پیشروانه یا عقب‌گرایانه ارزیابی شود، در صحنه مبارزه اجتماعی نشان دادند. این تجربه به

پایند به دین بودیم طبعاً خواستهایمان در قالبهای فرهنگی ای که برایمان قابل قبول و توجیه بود شکل می گرفت. فعالیت اجتماعی خارج از چارچوب خانه باید صورت چیزی نظیر «انجمن اسلامی بانوان» بر مضمون پیدا می کرد. اعضای آن عموماً دختران تحصیل کرده ای بودیم که هر کدام از طریق یکی از افراد خانواده مان با مسائل مبارزاتی آن زمان (یعنی مخالفت با دیکتاتوری شاه و شکوه از فقر و ستم و فساد صوملی، که در فعالیت احزاب و جمعیت های ملی و برخی از روحانیون مخالف شاه خلاصه می شد) آشنا شده، مشارکت در این مبارزه را ایدال خویش می دانستیم و بی آنکه بوضوح بیان شود، آن را وسیله ای برای خلاصی از تحقیر زن بودن می دیدیم. برنامه کار ما عبارت بود از مطالعه بعضی کتاب های عمومی، آشنائی با اوضاع ایران و جهان، تعمیق اطلاعات و دانش محدودی که از مسائل اجتماعی و فرهنگی داشتیم، آشنائی با کار جمعی و رشد استعدادی - اگر کسی داشت - در سخنرانی و نگارش و غیره و البته همه در چارچوبی که خویمان آن را اسلام روشنگرانه و مدرن، تلقی می کردیم. عضو این انجمن بودن ما را مورد تعقیب ساواک قرار می داد. فعالیت ناچیز ما در آن فضای خفقان زده - مثل فعالیت چند انجمن کوچک و انگشت شمار دیگر - توجه مأموران ساواک را جلب می کرد و همین به ما نشان می داد که کار ما چندان هم بی اهمیت نیست و خود بخود موجب دلگرمی ما می گشت. مشارکت ما بعنوان دانشجو در اعتراضات و تظاهرات دانشگاه، خود اقدامی جسورانه محسوب می شد و بی آنکه خود بدانیم نوعی ابراز شخصیت برابر با مردان بود. این فعالیتها بتدریج ما را با مسائل اجتماعی و سیاسی بیشتر آشنا می کرد. در ادامه همین راه است که با فعالین سیاسی آن سالها (اوایل ۱۳۲۰)، با زندان و زندانیان سیاسی و خانواده های آنان آشنا شدم و بتدریج جزء اپوزیسیون قرار گرفتم که خواستار انقلاب، تغییر رانیکال جامعه و براندازی رژیم بود. در اواسط دهه چهل گروه های مخفی زیرزمینی بقصد آمادگی برای فعالیت انقلابی که رژیم را براندازد شکل می گیرند. این گروه ها کوچکند و اعضای آنها گاه بسیار کم تجربه اند. اما آرمان خواهی و جسارت و اراده آنان برای شکستن بن بست سیاسی در اوج قرارداد. زنان نیز هر چند در تعداد محدود، در این گروه ها وجود دارند. طبعاً از وجود افراد در این گروه ها چه مرد و چه زن تنها زمانی دیگران مطلع می شوند که آنها به چنگ پلیس می افتند یا در عملیاتی شرکت می کنند که نامشان فاش می شود. یکی از این گروه های مخفی گروهی بود که من در آن فعالیت داشتم و بعدها نام خود را سازمان مجاهدین خلق ایران اعلام کرد.

تا سال ۵۰ که این سازمان ضربه خورد و اکثریت قریب باتفاق کارهای آن دستگیر شدند فعالیت آن طی چندین سال صرف سازماندهی، کار آموزشی تئوریک و عملی، امکان سازی، تدارک آغاز عملیات مسلحانه و ایجاد پایگاه های مردمی و به وجود آوردن شبکه همکاری در ایران و در خارج می شد. زنان معدودی که تا آن موقع در سازمان فعالیت داشتند در همه این فعالیتها سهیم بودند.

در سال ۴۸ جمعی از بازاریان و روحانیون ناراضی و مخالف رژیم شاه با ایجاد یک بنیاد فرهنگی کوشیدند دبستان و دبیرستان دخترانه ای باز کنند و از من که چند سال بود در تهران دبیر بودم دعوت کردند که مدیریت دبیرستان را که در فراه نامیده شد به عهده بگیرم. مؤسسین این بنیاد میخواستند تعلیم و تربیت دخترانشان هم با مدارس دولتی فرق داشته باشد و هم با برخی از مدارس مثلاً وابسته به «انجمن تعلیمات اسلامی». بهتراست اشاره کنم که سالها بود در ایران، در کنار مدارس دولتی، مدارس خصوصی ای که هر دسته غالباً ویژگی های خود را داشتند فعالیت می کردند مثلاً مدارس فرانسوی ژاندارک و رازی را داشتیم یا گروه فرهنگی کوش و اتفاق که زیر نظر یهودیان بودند یا مدارس آمریکائی متعدد و نیز مدارس وابسته به انجمن تعلیمات اسلامی یا مدارس طوی و همچنین دبیرستان

کمال و هنرستان نارمک (که این دو تای اخیریه جریان فکری مهندس بازرگان تعلق داشتند). اگر برای مؤسسین بنیاد رفاه درک و هدف خاصی از این کار وجود داشت و اگر این محافل سنتی آنقدر تحول یافته بودند که ضروری می بینند دختران شان به دبیرستان بروند و درس بخوانند اما میخواستند که تربیتشان با آنچه رژیم شاه میخواست تفاوت داشته باشد، برای ما هم که در آن دبیرستان کار می کردیم بر عین وجود نوعی اهداف مشترک در آن سالها، خود وسیله ای بود برای داشتن رابطه با خانواده ها و اقشار اجتماعی ای که خویمان هم کم و بیش از همانها برخاست بودیم. زمینه ای بود برای انتخاب و تربیت جوانانی که ما آنها را آماده پذیرش دیدگاه فکری و سیاسی خود می دانستیم و محلی بود برای برخورد و گفتگو با روشنفکرانی از نوع خویمان. دبیرستان رفاه در واقع فضای فعالیت توده ای و اجتماعی و در عین حال فکری و سیاسی امثال من بود و پشت جبهه ای برای سازمان مجاهدین. این را هم بگویم که سازمان مجاهدین پس از تأمل و سبک و سنگین کردن، با کار من در آن دبیرستان موافقت کرد. پیش میبندم بر ضرورت تماس و فعالیت توده ای برپینشی که فقط بر خلوص و پرهیز از محافل غیر خودی تأکید می گذارد فائق آمد و من کار دبیرستان را شروع کردم. طی تقریباً چهار سال که تا اریبهشت سال ۵۲ طول کشید ما تجربه ای از کار فرهنگی انبوه خیم، امکانات و یاران فراوانی پیدا کردیم. برخی از کارکنان و نیز از دانش آموزان بعدها به جنبش انقلابی سالهای ۵۰ پیوستند که بعضی به شهادت رسیده اند از جمله:

رفعت افراز که مدیر دبستان رفاه بود. او که آموزگاری با سابقه و جدی و زحمتکش بود از سالهای قبل از ۵۰ با سازمان مجاهدین فعالیت می کرد و بالاخره بخاطر نورش از خطر دستگیری که احتمالی می رفت و در چارچوب همکاری سازمان با انقلاب مسلحانه در عمان همراه با خواهرش محبوبه افراز که پزشک و عضو سازمان بود در اوایل سال ۵۲ به ظفار رفت و با شایستگی وظیفه خدمت در کرایک پزشکی را به پیش برد ولی در مرداد همان سال بر اثر ابتلا به یک بیماری بومی در راه انجام وظیفه انقلابیش به شهادت رسید. رفعت افراز همسر مجاهد شهید حسن ابراری بود.

محبوبه متعهدین که در دانشکده هنرهای زیبا دانشجو بود، در دبیرستان ما نقاشی تدریس می کرد. ابتدا فعالیت اجتماعی و مذهبی چشمگیری همراه با دوستان نکتهدلی شریعتی داشت. با همسر و همفکر خود، حسن آلاپوش ازبواج کرد. بعدها هر دو تفکر مذهبی را رها کرده به مارکسیسم روی آوردند و به سازمان مجاهدین م. ل (بخش منشعب) پیوستند. حسن در سال ۵۲ در درگیری با مأموران ساواک به شهادت رسید و پس از چندی محبوبه نیز در یک درگیری مسلحانه با آتمکشان ساواک و بعد از آنکه توانست زیر پوشش تیراندازی خود ریفیقی را که با او همراه بود نجات دهد (در چهارراهی نزدیک پل چوبی تهران)، خود مورد اصابت گلوله قرار گرفت و شهید شد.

هاپده بازرگان (حوری) خواهرم که دبیر بود و با سازمان مجاهدین همکاری داشت. با دستگیری نامزدش لطف الله میثمی او نیز جزء خانواده های زندانیان شد و چه در ارتباط با زندان و پیام رسانی و پیام گیری، چه در سازماندهی خانواده های زندانیان در قم (که به آن اشاره خواهم کرد)، چه در تماس با رکلانی که از خارج به ایران آمده بودند فعالیت قابل توجهی داشت. او در اواخر سال ۵۲ از کشور خارج شد و به فعالیت خود ادامه داد از جمله مدتی در بیمارستان غزه در اردن و فلسطینی صبرا در بیروت و مدتی بیش از یکسال در دفتر سازمان مجاهدین در عدن و نیز در برنامه رادیویی سازمان فعالیت داشت. در زمستان سال ۵۵ که همراه با مقداری سلاح به ایران برگشت در محاصره پلیس قرار گرفت و همراه با رفیق همراش مرتضی خاموشی به شهادت رسید.

طه خواجه زارع که دبیر دبیرستان ما بود در سال ۵۰ به انگیزه تماس با فلسطینی ها و آموزش نظامی از

کشور خارج شد. در خارج به سازمان پیوست و پس از چندین سال فعالیت به ایران برگشت. او بعد از قیام با جمعی از مبارزین که صرفاً به کارگزاری در کارخانه اعتقاد داشتند در رابطه بود و توسط رژیم جمهوری اسلامی دستگیر و اعدام گردید.

اینها که نام بردم همه همکاری بودند که با تغییر اینتلوژی سازمان در سال ۵۲ همراه شدند. بعضی از همکاران ما هم بودند که مذهبی مانند مانند قاطعه امینی دبیر زنان که همسر برادر من بود و نیز سردر آلاپوش دبیر ورزش که هر دو در زمان شاه به شهادت رسیدند.

من در اینجا به گوشه ای از تجربه خودم در این رابطه اشاره کردم و گرنه هر یک از رفقای دختر که در سازمان بودند یا با آن تماس و همبستگی داشتند در کنار فعالیت تشکیلاتی به فعالیت های اجتماعی هم می پرداختند که بعدها بنوعی در خدمت سازمان قرار می گرفت. توجه به این نکته هم ضروری است که سازمان از جمله به دلیل شرایط سخت پلیسی می کوشید افرادی را بدقت برگزیند و باید اطمینان حاصل می کرد که فرد به لایزال خانوادگی یا اجتماعی مجبور به ترک سازمان نخواهد شد. امری که در مورد دختران که معمولاً بیشتر تحت فشار خانواده و سنت های حاکم هستند ساده نبود. به این دلیل در عضو گیری دختران تردید و تأمل زیاد بکار می رفت. از سوی دیگر ذهنیت مرد سالارانه نیز وجود داشت. این عیب نیست. زیرا وقتی می بینیم که پس از سالها و از سرگذراندن تحولات بسیار هنوز هم این ذهنیت در جامعه روشنفکری و سیاسی و مبارز ما کمترین خورده می توانیم وضع آن زمان را بهتر در نظر مجسم کنیم. بهر حال نگرشی که در مورد مشارکت زنان در امور تشکیلاتی و سیاسی وجود داشت در عمل و در واقع امر مشارکت ثانوی و پشت جبهه ای بود. ضعف تربیتی خود ما زنان نیز سهم بزرگی در این عقب ماندگی تاریخی و تثبیت و رسمیت یافتن آن حتی در سازمان های سیاسی دارد. باری تا قبل از سال ۵۰ فعالیت ما زنان در سازمان، در صرف اول نیست، جانبی است، تبعی است و عاطفی.

برعکس، شگفتی فعالیت ما از همین دوره ضربات شهرویی ۵۰ به بعد است. سازمان که از همان ابتدا به امر تبلیغ و بسیج توده ای (طی رخ همی چریکی) اهمیت ویژه ای می داد و این را در تاکتیک دفاع در دادگاه، تهیه مدافعان و ارسال مخفیانه آن توسط خانواده ها به بیرون از زندان و توزیع گسترده در بین مردم و شناساندن انقلابیون و اهداف آنها می توان دید، به امر بسیج خانواده های زندانیان اهمیت چشمگیری قائل شد. ما در اینجا بود که حوزه مناسبتری برای فعالیت خود پیدا کردیم و بدیهی است که بدون زمینه مناسب هیچ استعدادی نمی تواند رشد کند بلکه می پرسد.

خانواده هایی که یک یا چند تن از عزیزان خود را در چنگال ساواک گرفتار می دیدند و در حالی که پیش از آن به دلایل امنیتی هیچ آشنائی با یکدیگر نداشتند در تماس با هم قرار گرفتند. درد و آرزو مشترک (که در درجه اول خواست رهایی فرزندان شان بود) آنها را به هم پیوند می داد. تجمع جلوی زندان برای خبر گرفتن از زندانیان و افشاکاری علیه رژیم، تأمین وسایل لازم برای زندانیان، تأمین امکانات لازم برای خانواده های که احتیاج به کمک داشتند جهت حفظ روحیه و ادامه مقاومتشان، جستجوی امکانات برای تماس با مراکز نفوذ در جامعه از شخصیت های مذهبی گرفت تا دانشگاهی و یا فشار بر مسئولین دولتی و بالاخره تماس با خارج کشور. ارسال اخباری که از زندان می رسید و یا ارسال اخبار مربوط به فعالیت خانواده های زندانیان به مطبوعات و رادیو های مخالف رژیم در خارج کشور و یا تماس با کتفدراسیون دانشجویان ایرانی و برخی از رکلانی مدافع و سازمان عفو بین المللی و صلیب سرخ. خانواده ها نه تنها در افشای جنایات رژیم و در شناساندن انقلابیون و اهداف از اینخواهانه و عدالتجویانه آنان فعالیت ارزشمند داشتند و خود بناگزی هر چه بیشتر سیاسی می شدند،



در سال ۱۳۵۵ (که شهید شد) در تبریز یک کار تشکیلاتی انجام وظیفه می کرد. در آن زمان که مبارزه قهرآمیز علیه رژیم پهلوی در جریان بود، ما با همکاران ما با همکامی داشت، در حالی که همه درهای تنفس روحیات اجتماعی بسته بود، برای زنان مبارز ما پیوسته به یک سازمان مبارز و مخفی شدن نهایت آرزو بود. این درک را من امروز البته قبول ندارم اما آنچه جوهر مساله است این بود که زنان حق خود می دانستند که در مبارزه سرنوشت سازی که به امید نیل به آزادی و عدالت اجتماعی (به تعبیری که آنروزها بکار می بردیم) جریان داشت مشارکت فعال و برابر داشته باشند. ما همگی در وضعی قرار داشتیم که واژگونی رژیم سیاسی برایمان کلید هر تحولی تلقی می شد و طبعاً گمان می بردیم که مسائلی از قبیل مردسالاری و تبعیض های رایج سنتی بدنبال پیروزی انقلاب حل شدنی است و البته عموماً درک روشنی از انقلاب و ابعاد آن نداشتیم. برای آنکه نشان دهیم که مبارزه با ستم مردسالارانه از دید زنان مبارز ما پنهان نبود و همواره یکی از اهداف آنان را تشکیل می داد این گفته خواهرم حوری بازرگان را نقل می کنم که می گفت: «اگر همه دشواری های کنونی مبارزه حداقل به کم شدن بار ستمی که بر زنان می رود بیانجامد، باز خوب است و به زحماتش می ارزد».

در اینجا می خواهم با این درک که گاه در انتقاد از فعالیت مبارزاتی و انقلابی آن سالها مطرح می شود مرزبندی کنم که می گویند چرا به نفع از حقوق ویژه زنان نمی پرداختند. بنظر من در انتقاد از درودره تاریخی باید خود را در آن شرایط محین قرارداد و قضاوت کرد. رژیم سرکوبگر پهلوی دیگر برای کمتر کسی قابل تحمل بود و کار به جایی رسیده بود که هزاران تن از فرزندان خانواده های وابسته به رژیم نیز به صف اپوزیسیون انقلابی پیوسته بودند و بعضی از آنها در این راه جان باختند. براندازی رژیم مساله بود و نبود ما بود. در چنین شرایطی ما زنان ندانان برجگرمی گذاشتیم و تضاد خود با رفتار مردسالارانه درون جامعه و حتی از طرف برادران و یا رفقای تشکیلاتی را - که احياناً بروز می کرد - نادیده می گرفتیم تا امری که بنظرمان مهمترین پیش برود. برخی انتقاداتی که امروزه از جای گرم مطرح می شود شبیه به این است که به کسی اعتراض کنند که وقتی از آتش سوزی فرار می کردی چرا کفشت را بپا نداشتی و یا دست و سرت را زخمی کردی.

این امر که در ادواری نسبت به سالهای گذشته پیش کشیدیم نافی آن نیست که درک پیشین همه ما از حقوق زنان مورد انتقاد شدید قرار گیرد. فراروند کسانی که درباره حقوق زنان تئوری می یافتند و قلمفرسایی می کنند اما در عمل همان برخورد عقب مانده کهن را دارند. زنان و هم مردان ما در این مورد، چه برای شناخت حقوق برابر و چه برای عملی کردن آن، احتیاج به آموزش و تربیت دارند. این مسائل، به اعتقاد من، در کلیه سازمانهای سیاسی اعم از چپ یا مجاهدین یکسان بوده است. گمان نکنید وضع در خارج از این سازمانها بهتر است. هرگز. در سطح جامعه و حتی در جامعه روشنفکری پرمسئله ما برخورد به زنان بر مراتب تحقیر آمیزتر و ظالمانه تر است. راه درازی برپیش است تا رسوبهای عقب ماندگی از ذهنها پاک شود و در کار هر فعالیت دیگری تلاش و مبارزه زنان نیاز ویژه وجود دارد تا خود ما به حدی که شایسته حیثیت انسانی مان است ارتقا یابیم. کار و آموزش ویژه ای در مورد حقوق زنان در درجه اول بین خود آنها و سپس بین مردان باید عملی شود، آموزشی که جدا از فعالیت سیاسی و اقتصادی نیست. بار فرهنگی و تاریخی مردسالاری بسیار سنگین است و حتی بفرض که معیارهای فکری و اجتماعی هم واژگون شود باید برای این فاجعه فرهنگی کار مشخص و جداگانه صورت گیرد.

دو نکته زیر را مایلم در پایان سخن اضافه کنم: نکته اول یاد زنان مبارزی است که چه در دوره اول سازمان مجاهدین (تا سال ۵۴) و چه بعد از آن در بخش منشعب (پس از تغییر اینواژگونی) فعالیت و مبارزه نمودند. از زنده ها با اینکه گمان نمی کنم اشکال داشته

بلکه به لحاظ تشکیلاتی نیز وظیفه خاصی به عهده شان بود که عبارت بود از برقرار کردن تماس بین آن بخش از سازمان که در زندان بود و بخش بیرون. اینکارهایی که توسط زنان از زبان رمز و از جا سازی در این دوره بروز کرد، فراموش نشدنی است و نشان می دهد که اگر زنان زمینه مناسب برای انجام کار خویش را بیابند و موانع فکری و عملی از پیش پایشان برداشته شود، بهیچوجه از مردها کمتر نیستند. در بین خانواده ها گاه کسانی بودند که حتی سواد نداشتند اما استعداد و فداکاری و عاطفه انسانی بی دریشان می توانست به روشنفکرانی که خود را جای توده می گذارند صد درس بدهد.

پس از سالها این اولین بار بود که در فضای خفقانزده جامعه یک حرکت مستجمعی آنها اساساً برپوش زنان با گستردگی نسبی کار خود را به پیش می برد. ما رهنمود از سازمان می گرفتیم هر چند در آن دوره تنها چند تن از کارها مانند احمد رضائی و یا بعد رضا رضائی و بهرام آرام بعنوان مسئول در بیرون زندان بودند و جوشان در آن موقع بیشتر جنبه سمبلیک داشت. با وجود این، رهنمودهای آنها و وجود سرپرستی تشکیلات، موجبات کانالیزه شدن فعالیتهای خانواده ها را فراهم می آورد. به این ترتیب بود که برای کشاندن روحانیت آنروز به موضعگیری بنفع مجاهدین زندانی و تلاش جهت آزادی آنها، مسافرت خانواده های زندانیان به شیراز، مشهد و قم و تحصن در خانه ایت الله شریعتمداری سازمان داده شد. بنظر من سازمان در آنروزها فقط به این اعتبار که مردم نسبت به روحانیت گوش شنوایی دارند به تماس با روحانیت و تأثیر گذارین بر آنان می انبشید و نظرش این بود که اگر روحانیت از مجاهدین پشتیبانی کند چه بهتر. اگر هم نکند حداقل فایده رسوا شدن آنها و پاره شدن ماسک و سکوت و همکاریشان با رژیم است. در همین مورد شهید احمد رضائی به من گفت: «ما همکاری هم بکنیم بچه ها را اعدام خواهند کرد. ما برای افشای رژیم و تبلیغ نظر اتان به این اقدام نست می زنیم».

سفر عده ای از مادران و دیگر افراد وابسته به زندانیان به قم و تحصن در خانه شریعتمداری حدود ۲۰ روز طول کشید و کار تبلیغی ارزشمندی بود. آنهم در شرایطی که تظاهرات، اعتصاب و تحصن و حتی یک بیعت گذاشتن برای افشاکاری و جلب توجه عموم کاری غیر ممکن بود. در اینجا فرصت پرداختن به جزئیات نیست و از آن می گذرم.

این بعد اجتماعی و توده ای از فعالیت زنان در افشای رژیم همواره تا زمان انقلاب باقی ماند. در عین حال از این بیعت مشارکت زنان در امور دیگر از جمله عمل مسلحانه و فعالیت تشکیلاتی مشخص تر افزایش یافت. با فعالیتهای و لیاقتهایی که زنان از خود نشان دادند سازمان به اهمیت مشارکت آنان بیشتری برد و آمادگی بیشتری برای جذب و عضوگیری زنان در سازمان پیدا کرد. از طرف دیگر شرایط عینی مبارزه هم تغییر کرده بود و مسائل امنیتی ابعاد گسترده تری به خود گرفته بود و زنان از مردان کارآئی بیشتری در این موارد داشتند مثلاً برای استتار، تغییر قیافه و لباس و حمل و ارتباط گیری امکان نشان بیشتری بود و ترکشان کمتر نظر پالیس را جلب می کرد. نکته مهمتر این بود که زنان به دلیل ستم مضاعفی که بر آنان روا داشته می شود به مبارزه سیاسی و تشکیلاتی علیه رژیم با شور و فداکاری زیادی می نگریستند و همه امکانات خود را در این راه می نهادند. پیوسته به یک سازمان مبارز در آن سالها بنیابه جریان تحقیقی بود که بر آنها بعنوان زن اعمال شده بود. یکی از رفقای شهید ما فاطمه میرزا جعفر علاف که پس از یک نوره چند ساله از تجربه تلخ در زندگی زنانشویی خانه و زندگی را رها کرده در سال ۵۲ زمان مسئولیت رضا رضائی به سازمان پیوسته بود به من می گفت: «می خواهم در سازمان مبارزه کنم. اگر کشته شوم عیبی ندارد. حداقل شوهرم که اینقدر مرا تحقیر می کرد خواهد فهمید که من شایسته آن برخوردها نبودم». این رفیق که تا حدود کلاس ۷ - ۶ بیشتر تحصیل نکرده بود به حدی از خود کارائی نشان داد که

باشد درست نیست اسم ببرم. اکتفا می کنم به اینکه مبارزه و مقاومتشان را در آنروزهای سخت، شایان ستایش و احترام بدانم. از زنان فعال در سازمان مجاهدین قبل از تغییر اینواژگونی فاطمه امینی که در زمان شاه و اشرف احمدی که در جمهوری اسلامی اعدام شدند و زوی مهین لوسه که پس از قیام برگشت، نام می برم. تعداد زنانی که در آن سالها به زندان افتادند و برخی تا سال ۵۷ در زندان ماندند فراوان بود. در دوره بخش منشعب تغییراتی کیفی در مشارکت زنان در فعالیتهای سازمانی رخ داد. آنها چه در مسئولیت تشکیلاتی و چه در کار نظامی و یا در فعالیت های کارگری لیاقتهای چشمگیری از خود نشان دادند. علاوه بر رفقای شهیدی که در ابتدای گفتگو بعنوان همکار در دبیرستان رفاه از آنها نام بردم دیگر زنان شهید در دوره بخش منشعب عبارتند از:

سیمین تاج چهریزی که دبیر بود و در انجام وظایف سازمانی جسور و فداکار. در مهرماه ۵۵ در یک درگیری با مأموران ساواک شهید شد.

منیژه اشرفزاده کرمانی که پس از شکنجه های بسیار در سال ۵۲ اعدام شد. در تاریخ ایران او اولین زن سیاسی است که اعدام شده.

و صدیقه رضائی، لیلیان مریمیان، منیژه افتخاری، حوریه محسنیان، فاطمه تیلنگی، اگر صمد پهلپور لوگس پهلپور همدانی

اما نکته دوم مربوط است به زنانی که در صفوف سازمانهای مبارز دیگر فعالیت می کردند بخصوص مهمترین آنها «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران». زنان در این سازمان نیز جایگاه مبارزاتی ویژه ای داشتند. البته نمی توانیم بگویم که وضع آنها چگونه بود چون خبر دقیقی از آنان ندارم و درست اینست که خوششان در این مورد اظهار نظر کنند. زنان مبارزی چون مرضیه احمدی اسکویی، فاطمه ابراهیمی (مهرنوش قبادی) که مقاومت مسلحانه اش در آن سالها طنزین ویژه ای در فضای خفقانزده سیاسی داشت و معصومه شاهپگان (رفیق مادر) که شرح شکنجه هائی که بر او رفت را خودم (از بی سیمی که در سازمان برای گرفتن اصواج خاص رایبیتی مأموران ساواک درست شده بود) شنیده ام و چند فرزندش را از دست داد و اشرف دهقانی که بر زندان افتاد و شکنجه شد و با همکاری خانواده مجاهدین از زندان فرار کرد و موضوع فعالیت های بعدی اش را تا امروز همه می دانند و هزار آیه و شهیدین معاضد (فضیلت کلام)

و بسیار و بسیار دیگر، از همه گروه های مبارز چه شناخته شده ها و چه بخصوص گمنامان.

در خاتمه اشاره می کنم که آنچه در این دهه از مشارکت زنان در جنبش انقلابی به ظهور رسید مرحله ای بود در ادامه تحولات پیشین و بدون شک مقدمه ای مؤثر در تحولات بعدی که در مشارکت جسورانه و فعالانه و توده ای زنان در جنبش انقلابی، آزادیخواهانه و عدالتخواهانه و ضد سلطنتی سال ۵۷ نمودار شد تا بعد به اشکال گوناگون مقاومت مردمی علیه رژیم جمهوری اسلامی بیانجامد که در ۱۴ - ۱۳ سال است زنان در صف مقدم مبارزه با آن، خستگی ناپذیر می زنند. آنها نه تنها بسیاری از فرامین ارتجاعی و عقب مانده رژیم را به تمسخر گرفته و نقش بر آب می کنند بلکه موجودیت برابر خود با مرد را در کلیه جنبه های زندگی انسانی روز به روز به ذهنیت جامعه و فرهنگ سنتی و دینی و پاسداران آن تحمیل می کنند اما هنوز راه درازی در پیش است.



تهمینه میلانی، از فیلمسازان جوانی است که به رغم مصروفیت‌های بسیار به خاطر زن بودن، توانسته به موفقیت‌های چشمگیری درحیطه‌ی کارش دست یابد. از سال ۱۳۵۸، با دستیاری کارگردانان، کارسینمایی را آغاز کرده و برسال ۱۳۶۸، نخستین فیلمش را ساخته است: «بچه‌های طاق»، که در جشنواره‌ی سینمایی فجر- برسال ۶۸- برنده‌ی جایزه‌ی بهترین فیلم درخش نخستین فیلم کارگردانان شد. فیلم «دیگه چه خبر؟» - که برسال ۱۳۷۰ ساخته است- این روزها یکی از پر فروشترین فیلم‌ها برای کارکن عمومی سینماهای ایران است. منتی را که می‌خوانید، حاصل گفتگویی است که طی سفرش به پاریس در اسفند ۷۱، با او انجام گرفته است.

## گفتگو با تهمینه میلانی

### شیوه‌ی زندگی مادران ما ،

### شیوه‌ی مثبتی برای ما نیست.

کیسو صفلی‌نیا

آیا به نظر شما چیزی به نام «فرهنگ زنان» وجود دارد؟  
ه - م : من نمی‌دانم اسمش را چه باید گذاشت اما واقعیت اینست که دختر و پسران کودکی تربیت متفاوتی دارند. به دخترچه اجازه نمی‌دهند توی کوچه بازی کند. می‌گویند تو بختری، کوتاه نپوش؛ تو بختری، جوراب نپوش؛ تو بختری، نخند، بلند حرف نزن...! درحالی‌که این سانسور برای پسر وجود ندارد. پس، یک نوع تربیت خاص و یک نوع فرهنگ خاص برای دختر قائل می‌شوند. اما با این وجود، همین الان اگر یک اتفاق ایده‌آلیستی بیفتد؛ مثلاً مجزه‌ای بشود، زن و مرد مانند هم احساسات خواهند داشت، مثل هم فکر خواهند کرد و مثل هم واکنش نشان خواهند داد. این دیگر ربطی به جنسیت ندارد. آنوقت از دختران جوان صحبت نمی‌شود، از جوانان بطور کلی صحبت می‌شود.

گ- ص: وقتی انقلاب ۵۷ شد، شما هجده ساله بودید. می‌خواهم بگویم که از نسل انقلابید. بنظر خودتان، حضور در این نسل، چه تأثیری در کارتان داشته است؟

ه - م : هر دوره‌ای، تجربه‌ی خاص خود را دارد. من گذشته را هرگز نفی نکرده‌ام. سعی می‌کنم مادرم را درک کنم. فیلم‌های من همه بر این تأکید دارند که انسان را درک کنیم. آدم بد و جانی بالفطره وجود ندارد. مثلاً «همه‌خانم»، به عنوان تیریدی واپسگر است که نسبت به نسل جوان، واکنش منفی دارد. ولی دلائلی برای واکنشش دارد که به تناسب ذهنیت خودش - که ذهنیت آن دوره است - منطقی است. مثالی بزنم تا قضیه روشن‌تر شود: انقلاب صنعتی انگلیس. وقتی ماشین می‌آید، کارگرها می‌ریزند و ماشین‌ها را داغان می‌کنند. این واکنش آنها، یک عمل انسانی و طبیعی است؛ اما از دور که نگاه می‌کنی، می‌گویی چه اشتباهی! ماشین به جهت رشد اجتماعی است، باید داغان شود؟ درحالی‌که آنها دلائل منطقی خود را دارند. با آمدن ماشین، بیکاری می‌شوند. بنابراین هیچکس را در هیچ دوره‌ای نمی‌توان محکوم کرد. من حتی نسبت به آدم‌هایی که بطور روزمره با آنها درگیری فکری و ایدئولوژیکی دارم، خشمگین نمی‌شوم. سعی می‌کنم توضیح بدهم، قانعشان کنم. حال، با فرزندان که امکان داشت باشد. مثلاً در فیلم «افسانه‌آه» می‌شنوی که زن می‌گوید «من همسرم را از دست دادم چون یاد گرفته بودم که به شیوه‌ی مادرانم زندگی کنم». خوب، شیوه‌ی زندگی مادران ما، شیوه‌ی مثبتی برای ما نیست. در دوره‌ی خودشان کارایی داشته است. من نمی‌توانم زن خانه‌داری باشم که فقط پیژم و بشویم. اگر همه‌ی فعالیت‌هایم را متوقف کنم، تبدیل می‌شوم به یک کتیز یا یک برده. این در شرایط امروز کارایی ندارد و منجر به قطع روابط انسانی می‌شود. این، حقیقت است اما از طرف دیگر باید با درک موقعیت نسل‌های قبل از ما، همین حقایق را توضیح داد. همه‌ی اینها که گفتم اما یک سوی قضیه است. سوی دیگران، شرایط اجتماعی است. نیمی از جمعیت ما زنانند. از این ۵۰ درصد، فقط ۵ درصدشان فعالند. این ربطی به اختلاف نسل ما با نسل مادرانمان ندارد. یعنی مشکل، جنسیت زن نیست. یک معضل اجتماعی است که باید حل شود. فعال شدن زنان در عرصه‌های اجتماعی، به نفع جامعه‌ی مردانه هم هست. فشار مالی اغلب خانواده‌ها روی دوش مردان است. حل آن معضل اجتماعی، دست کم از این جهت به کمک مردان هم می‌آید.

گ- ص: حقوق و قوانین جاری در جامعه‌ی امروز ایران، جزئی از شرایط اجتماعی است که می‌گویند؛ مثل «صیغه» و مسائل مشابه مانند حق ازدواج با چند زن، آیا فکرمی‌کنید که صرفاً با توضیح دادن برای قانع کردن، می‌توان با این حقوق و قوانین برخورد کرد؟

ه - م : از نظر شرعی، ازدواج مرد با چهار زن، عملی و قانونی است. ولی طبیعی است که من با آن شدیداً مخالفم. صیغه هم، خوب، در دین اسلام پذیرفته شده است و توصیه می‌شود ولی نظرم در مورد آن، نیازی به اشاره ندارد. اینها عملی است و انجام هم

کیسو صفلی‌نیا: در چند فیلمی که از شما دیده‌ام، به نظرم می‌آید که شما می‌خواهید از زاویه‌ای به موضوع زن در جامعه مان بپردازید و آن ذهنیت رایج نسبت به زن را بشکنید؛ مخصوصاً با قرار دادن نسل جوان دوراً بر نسل قدیم.

تهمینه میلانی: من مطالعه‌ای روی کل بافت جامعه‌ی ایران از دوره‌ی فتوحالیت به اینطرف انجام داده‌ام و متوجه شده‌ام که زیربنای اقتصادی جامعه عوض شده اما رویبای آن تغییری نکرده است. خیلی ساده بگویم: سیستم خانواده‌های ما، سیستم شوهرمی‌کردن و می‌آمدن توی این خانه. روابط زن و شوهری و خواهر برادری، تحت تأثیر همین سیستم بوده است. ولی الان دیگر خانواده‌ی ایرانی، تک سولوی است. محدود شده است به زن و شوهر بچه؛ و آن سیستم سنتی خانواده‌ی گسترده دیگر نمی‌تواند عملی باشد. نسل جدید، به آن نوع رابطه اعتراض می‌کند. نمی‌توان هم از ماشین لباسشویی استفاده کرد و هم لباس را در حوض آب شست. ماشین لباسشویی و تلویزیون و تلفن، فرهنگ خود را می‌طلبند. هنوز آن خصوصیات فرهنگ قدیم یعنی نحوه‌ی برخورد با دین، زبان و فرهنگ تربیتی و غیره درگرم نشده. بیشترین گرایش درگرمی نسل‌های تحصیلکرده است که به دلیل ارتباط با جوامع اروپایی و آمریکا یا مطالعات آزاد خودشان در ایران، آمانگی پذیرش تغییر را دارند اما پدر مادرهای ما مقاومت می‌کنند. متأسفانه، چون جامعه‌ی بسته‌ای داریم، نمی‌توان این حرف‌ها را صریح زد.

گ- ص: یکی از پرسش‌های زن فیلم «افسانه‌آه» می‌گوید: «دلم می‌خواستم مرد بودم»، چرا؟

ه - م : به عقیده‌ی من، این آرزوی نود درصد زنان ایران است. من ده سال در دبیرستان‌ها تدریس کرده‌ام و تجربه‌ی برخورد هایم با دختران جوان به من نشان داده که اغلب دختران این نسل، آرزو دارند که مرد می‌بودند. چون فکرمی‌کنند که اگر مرد بودند، امکانات بیشتری برای حرکت داشتند؛ خانواده دست و پاشان را نمی‌بست و جامعه هزارمشکل برایشان ایجاد نمی‌کرد. در واقع، اینها با جنسیتشان مشکل ندارند، با سد راه‌ها مسکه دارند.

گ- ص: گاهی گفته می‌شود که: چون شما زن هستید، دیدتان به دنیا متفاوت است. با فروغ فرخزاد مصاحبه‌ی آینده‌بود که در آن مصاحبه به او گفته بودند که شما شما زنانه است (چیزی با این مضمون). او اعتراض کرده بود که: زن بودن من، روی کارم تأثیری گذارد اما مسئله‌ی من فقط مسئله‌ی زنان نیست. سؤال در این رابطه اینست که



سه شعر از : هما سیگار

این سوی ویرانی

شب می وزد .

آن سو

پشت فاصله ها

ستاره ای

از اوج کاج می غلغله .

(که گفت :

- آئی ! به کجای این شب تیره ...؟)

شب لچوج

برپام های ویران

تلخ می وزد .

\*\*\*

کناره شط را

حیات غلف می پیماید

و هول از تمام سو ما جاری ست

(گرچه کلاغ ما هنوز جوانند)

و موج

برسینه فراخ باد

مضاعف می گردد

\*\*\*

سبب سرخ !

برشاخ دانائی :

سرشاخه گناه .

نسیم

بر برگ انجیر می وزد

و خواب مار برمی آشوبد .

وسوسه ای بی نام

عصیان را به نام می خواند

و دستی معصوم

خیال سرخ سببی را ...

زمین تنها

در انتظار میهمان می چرخد

اندوهی

در آستانه موزی نور

(بهشت تنها می ماند)

می گیرد اما بصورت پوشیده . جامعه ی ما آمادگی پذیرش اینها را ندارد و نخواهد داشت . الان زن ایرانی به حقوق خود آگاه است و می تواند مبارزه کند . اینکه چقدر موفق می شود ، بحث دیگری ست . مهم اینست که شرایط فئودالی را نمی پذیرد . زن ایرانی ، درست به دلیل آنکه به شدت تحت فشار است ، عصیانگراست . اما می بینیم که روابط مردسالاری حاکم ، چنان خفه اش کرده که گاه به آنچه هست ، تن می دهد .

گ- ص : نسل جوان سخت تر هم ؟

ج- م : طبیعتاً ست که آن خاصیت تراست و متأسفانه گاه به مبارزه ی منفی دست می زند که من با آن موافق نیستم .

گ- ص : منظورتان از مبارزه ی منفی چیست ؟

ج- م : مثلاً گرایش به مد ، سعی می کنند موهاشان را هفت طبقه بالا ببرند و فلان طور از زیرمقنعه بیابردن بیرون . این ، از نظر فرهنگی ، حرکت زیبایی نیست . البته پسران هم همینطورند . دلیلش قابل فهم است . وقتی در ایران هیچ مرکز تفریحی و ورزشی عمومی و جدی وجود نداشته باشد و برداشگاه ها هم همه چیز کنترل شده باشد و حتاً یک فرمول اخلاقی برای جوانان تنظیم کنند و امکان انتخاب و اختیار را از انسان سلب کنند ، بیهوشی ست که این عصیان و این مبارزه ی منفی شکل می گیرد .

گ- ص : این کنترل متمرکز پرکار شما چه تاثیری داشته است ؟

ج- م : من همیشه سعی می کنم قصه ی فیلم را خالص بنویسم و بگذارم که آنها به من بگویند کجایش باید حذف شود ؛ اما قطعاً خودسانسوری هم می کنم . یعنی یا همه ی تلاشی که برای سانسور نکردن خودم می کنم ، باز - بی اختیار - نمی توانم آزادانه فکر کنم و آزادانه بنویسم . این یعنی ، همیشه در نظر داشتن آن کنترل و فرمول تعیین شده . و این اثر مخربی روی کار می گذارد . مثلاً فیلم آمریکایی فرمیتور را در نظر بگیرید . کارگردان آن ، هرچه را که در ذهن داشته ، توانسته بصورت فیلم درآورد . اما در یک جامعه ی بسته ، هم به لحاظ تکنیکی و هم از نظر فشارهایی که از طرف سیاست های حاکم برهنرمندست ، چنین چیزی امکان ندارد . مجبوری هرچیزی را اطو شده بگوئی و این ، به ساخت و بافت فیلم لطمه می زند . اما بگذار به یک واقعیت دیگر هم اشاره کنم : در ایران به همه ثابت شده که جلوی راه هنرمند را نمی شود گرفت . هزارسوراخ در سدی که ایجاد کرده اند ، می کشد و می آید بیرون . اما این ، باعث می شود که بخش مهمی از انرژی اش به هز روی .

گ- ص : این چند ساله ، فیلم ایرانی خوب ، چه دیده اید ؟

ج- م : بهترین فیلم ایرانی که دیدم ، «مادیان» بود ساخته ی علی زکاتن . فیلم ، راجع به یک مادیان است که به عنوان شیربها به یک خانواده داده می شود درازای یک دختر سیزده چهارده ساله ؛ تا او هم مثل یک مادیان برود توی یک خانواده و بزاید . یعنی یک تعویض . نقشی که جامعه برای زن بعنوان مادیان قائل است . به خوبی در این فیلم نشان داده شده است .

البته هرچند فیلم های ایرانی مرا به ندرت دگرگون می کنند اما می توانم بگویم که ۹۰ درصد آن ها راضی کننده اند . چون می دانم هرچه شرایط سختی ساخته می شوند . ممکن است از نظر سلیقه ، راضی ام نکنند اما این تلاش ها ارزنده اند .

گ- ص : چند روز پیش مقاله ای می خواندم توی یکی از روزنامه های ایران درباره ی چندتارهای سینمایی فجر ، که ضعف اصلی سینمای ایران را ضعف سناریو دگر کرده بود . بنظر شما همینطور است ؟

ج- م : بله . و این ، با وجود شورای بررسی فیلم ، بسیار تشدید شده است . الان شورایی که فیلم ها را بررسی می کند ، مرکب از یازده نفر است . یازده نفر که سلیقه ی مشترکی ندارند و کارشان سینما نیست . خوب ، بسیاری چیزها تصویب می شود که ارزش هنری ندارند و بسیاری گرفتار محبوبیت می شوند که از ارزش های هنری مهمی برخوردارند .

گ- ص : فیلم «ناصرالدین شاه» ، آکتور سینما (ساخته ی محسن مخملباف) از طرف ایرانیان خارج از کشور ، بسیار مورد توجه قرار گرفت اما ظاهر آن برای ایران استقبال چندانی از آن نشده است ؛ چرا ؟

ج- م : مخملباف ، وضعیت ویژه ای دارد که از طرف جامعه ی سینمایی ایران واکنش ایجاد می کند . در محافل سینمایی ایران هیچ واکنش مثبتی به این شخص نمی بینی . البته فیلمساز با استعدادی ست اما مسائلی را که او می تواند در فیلم هایش بگوید ، هیچ کارگردانی اجازه ی طرحشان را ندارد . در حالی که فیلمسازانی داریم از او باشعورتر و با تجربه تر . «ناصرالدین شاه» هم صرفاً یک سوء استفاده از آرشو سینمای ایران است . آرشویی که فقط به روی مخملباف باز است نه به روی مثلاً مهرجویی ، بیضایی ، کیمیایی ، یا کیارستمی . ایرانیان خارج از کشور - به تجربه دیده ام - طایرغم تصور ، خیلی زود تحت تاثیر تبلیغات دولتی قرار می گیرند .

گ- ص : در ایران معمولاً بحثی هست راجع به ایرانیان خارج از کشور ؛ که گاه آنها را مورد انتقاد قرار می دهند اما بیشتر از آنها انتقاد می کنند که - مثلاً - گذاشته اید و رفته اید و ...

ج- م : تا پیش از آنکه به خارج از کشور بیایم ، با مسئله ی حضور ایرانیان در خارج از کشور ، خیلی دگم برخورد می کردم و تصورم این بود که اینان در رفاهند و مسئله شان دیسکونک و تفریحاتی از این قبیل است که در ایران نمانده اند . ولی از چند سال پیش که به کشورهای اروپایی سفر کرده ام و با جوانان و مشکلات آنان روبرو شده ام و دیده ام که اغلب سعی می کنند هم به آرمانشان و هم به ایرانی بودنشان وفادار بمانند ، طبیعتاً نظرم تغییر کرده است . به نظرم ذهنیت بسیاری از کسانی که بر می آیند ، مانند من است . تا با ایرانیان در خارج از کشور روبرو نشده اند ، تصور نادرستی از وضعیت دارند . به هر حال ، آرزویم اینست که شرایط طوری شود تا همه ی کسانی که به آرمانشان و به ایرانی بودنشان وفادارند ، بتوانند به ایران برگردند .

# مادر سالاری هرگز وجود نداشته است گفتگو با استلا جنورگودی

ترجمه: تراب حق شناس

[ اشاره: ]

خانم استلا جنورگودی در مرسه علمی مطالعات عالی دانشیار علوم بینی است و متخصص ادیان یونان باستان، آثاری که تا کنون منتشر کرده عبارتند از: «اسبها و گاوها در کشور یونان» (۱۹۹۰) و رساله «باشوفن، مادر سالاری و عهد باستان، تاملی درباره آفرینش یک اسطوره» که درجده اول از «تاریخ زنان» زیر نظر «میشل پرو» و ژرژ لویی، چاپ شده است. (۱۹۹۱)

● شما متخصص تاریخ یونان باستان هستید، بنظر شما مادر سالاری چیست؟  
استلا جنورگودی: از این اصطلاح، دست کم دو تفسیر مختلف وجود دارد: از نظر برخی، این اصطلاح بیانگر واقعیت تاریخی است یعنی نظامی سیاسی - حقوقی که با برتری و حتی سلطه زن چه در محیط خانواده و چه در جامعه مشخص می شود. اما از نظر عده ای دیگر، این اصطلاح یک سلسله از افسانه هائی را تداعی می کند که مربوطند به قدرت هولناک و تهدید کننده زنان که یا مثلاً یونانیها آنها را بعدی کهن و پسر آمده کنار گذارده اند و یا متعلق است به اقوام «وحشی» که مشخصه آنان نداشتن قانون و آداب شهرنشینی است.

حال آنکه مادر سالاری هرگز وجود نداشته است و ما امروز این نکته را ببرکت پیشرفت چشمگیری که بر زمینه قوم شناسی، باستان شناسی و مطالعه اسطوره ها حاصل شده است می دانیم. این نظر بویژه از طرف دانشمندان قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ که اسطوره های اصیل از مادر سالاری درست کرده بودند مورد استفاده قرار گرفت. در بین آنان مقام اول بی چون و چرا به یوهان یاقوب باشوفن (۱۸۱۵ - ۱۸۸۷) بر می گردد.

● باشوفن چه کسی بود؟

۱ - ج: یکی از اشراف ثروتمند شهر ریال (سوئیس)، دکتر در حقوق رم و علاقمند به فلسفه که ادبیات قدیم را نیز به خوبی می شناخت. وی که با ذهنیت اثبات گرایانه (پوزیتیویستی) زمان خویش مخالف بود، به مطالعه اسطوره ها روی آورد و برای ترک ایدئالیستی و رمانتیک تاریخ اولویت قائل شد و برحسبیات و احساسات تاکید ورزید. در ۱۸۶۱ اتریشیادین خویش (Das Mutterrecht) «حق مادری» را منتشر کرد و در آن طاعانه اظهار داشت که در جوامع نخستین بشری، «حق مادر» و «قدرت زنان» حاکم بوده و این یعنی حکومت زنان (ژینکو کراسی). با وجود این اگر مادر سالاری (ماتریارکا)، بطور کلی، بعنوان اختراع بزرگ او تلقی شود باید گفت چنین اصطلاحی که بر لفظ یعنی «قدرت مادران» است در کتاب او به چشم نمی خورد. تنها در اواخر قرن ۱۹ و در حدود ۱۸۹۴ است که برقیاس پاتریارکا (پدر سالاری)، کلمه ماتریارکا (مادر سالاری) ساخته می شود. باشوفن گاه از «زن سالاری» و گاه از «حق مادری» سخن می گوید بی آنکه بین این دو تمایزی قائل شود و این خود موجب می گردد که بین عقیده «قدرت زنان» و عقیده برسمیت شناختن انحصاری اسلاف (نیاکان) مادری - که انسان شناسان آنها سلسله نسب مادری می نامند - ابهام و اغتشاش پدید آید.

● آیا صرفاً باشوفن چهار چنین ابهام و اغتشاشی شده؟

۱ - ج: بهیچوجه. هم اکنون نیز مانند گذشته، چنین اغتشاشی را در نظریه ای از طرفداران مادر سالاری می توان دید. اینها ادعا می کنند که نظام های خویشاوندی مادری مستلزم آنست که زنان در جامعه جایگاهی مسلط (هژمونیک) داشته باشند و چنین نظام هائی اجباراً از قدیم وجود داشته اند. حال آنکه ما متهاست می دانیم که گروه های انسانی دارای سازمان اجتماعی کهن، ممکن است بر اساس اسلاف پدری شکل گرفته باشند همانطور که در برخی از جماعت های ابتدائی در استرالیا مشاهده می کنیم. از سوی دیگر جوامع بسیار پیشرفته و تحت اداره مردان را نیز می توان سراغ گرفت که نظام خویشاوندی مادری را پذیرفته اند.

این را هم اضافه کنم که برخی از پژوهشگران با وجود آنکه عقیده مبتنی

بر جامعه های مادر سالار را رد می کنند اما می گویند اصطلاحات «مادر سالاری» و «زن سالاری» را در معنای متفاوت بکار گیرند، یعنی نه بمفهوم سلطه زنان، آنطور که قابل مقایسه با سلطه مردها در جامعه مرد سالار باشد، بلکه بیشتر بمعنی نوعی مشارکت زنان در حاکمیت با مردان. بهرحال من فکرمی کنم که در طرح مسأله ای به این اهمیت، بهتر است از استعمال چنین کلماتی که چنین بار معنایی را با خود به همراه می آورند خودداری شود تا راه برای ابهام و سوء تفاهم بیشتر باز نشود.

● بوگولیم به باشوفن، او نظری را بر چه پایه ای استوار کرده بود؟

۱ - ج: در چارچوب جریان فکری موسوم به تکامل تدریجی اقوام (انتوالوژیسیونم) که گمان می کرد تمدن ها از تکاملی تک خطی پیروی کرده اند و از «توحش» به تمدن، از «ساده» به پیچیده و از سطح ابتدائی به سطح متعالی رسیده اند، وی سرچشمه تمدن ها را جستجو می کرد. این تکامل بر اساس الگوی یک زندگی انسانی اندیشیده شده بود: مردمان همانند افراد از حالت جنینی به کودکی و سپس به سن رشد می رسند. در دوران کودکی، آنها نیازمند دستهای محکم و اطمینان بخش مادرند که با رسیدن به سن بلوغ خود را از آن می رهاوند؛ یعنی سلطه مادری متعلق به دورانهای نخستین تمدن است.

● همه تمدن ها؟

۱ - ج: بر پایه سناریوی باشوفن، این حکمی کلی و جهان شمول است اما برخی از نظریاتی که وجود مرحله مادر سالاری را در بین اقوام هند و اروپائی منکر شده اند طبعاً حکم باشوفن را جهان شمول نمی دانند. از نظر باشوفن، زن سالاری «خصلتی صرفاً متعلق به یک قوم نیست بلکه متعلق به یک دوره از تاریخ بشریت است». او از شبه جزیره ایبری (اسپانیا) تا هند، از جنوب روسیه تا افریقا را جستجو کرد و البته یونان باستان، کربت، یا مصر (کشوری که نمونه زن سالاری است) را از قلم نیانداخت. باشوفن معتقد بود که در مصر باستان زن بر مرد برتری داشته و نشانه آن اینست که الهه ایسیس، زمین تامین کننده خوراک، بر آریس که به رود نیل و قدرت بارور کننده تشبیه شده چیره می شود.

● بنظر می رسد که همه چیز بر محور رابطه خصمانه بین زن و مرد می چرخد.

۱ - ج: درست است. از نظر باشوفن، در هر صحنه جهانی دو قطب وجود دارد که در عین وحدت، با یکدیگر بر تضادند. قطب مثبت عبارتست از «نقطه تلاقی» و ظرف جسمی، «ماده منفعل»، دایه ای که به هر چیزی غذا می دهد و قطب منکر عبارتست از «ارگان باروری»، نیروی فعال، نطفه ای که باز تولید می کند و بالاخره عاملی غیر جسمی که بیانی است از «معنویت خالص». زن طبیعت است، ماده است، زمین است، تیرگی است، ماه است و مرگ. اما مرد کشت است، روح است، خورشید است و نور و زندگی. نوع انسان، در آغاز، گورمال گورمال می گویند محیط خود را بشناسد، چیزی جز حکومت مادری نمی شناخت و بعد ها بود که به مرحله بالاتر مرد سالاری رسید که آنهم از نظر باشوفن تنها در تمدن رم بطور واقعی بدان دست یافت. صاحبان این نظریه، این تاریخ طولانی را از طریق داستانهای اساطیری برای ما حکایت می کنند.

● به این ترتیب باشوفن به روایت های اساطیری، سهم مهمی از واقعیت تاریخی می بخشد.

۱ - ج: اسطوره از نظر باشوفن «تاریخ روزگاران نخستین» است و در واقع، خزانه اساطیری مثلاً یونان آنقدر غنی هست که بتوانند آنچه را جستجو می کنند در آن بیابند. چنین است که اسطوره مربوط به نام آتن، کشمش «تاریخی» بین جامعه مادر سالارانه رو به انحطاط که در «آتنا» تجسم دارد از یک طرف، و نظام پدر سالارانه نو پدید را که «پروژنیدون» آنها نمایندگی می کند از طرف دیگر، باز می تاباند و این کشمش بنحوی برخلاف روال عمومی حل می شود یعنی پدر سالاری برنده می شود اما آتنا نام خود را به شهر می دهد. الهه «مادر سالاری» اردوگاه خود را ترک می کند و در کنار پدرش «ژئوس» قرار می گیرد و به یک الهه پدر سالاری تبدیل می گردد.

بهمین نحو در تراژدی آرسستی (Orestie) اثر اشیل نیز، آتنا برتری حق پدری را

برسمیت می‌شناسد. این نمایشنامه سه پرده‌ای از طرف باشوفن و پیروانش بمثابة نمودی از مبارزه تاریخی، بین مادرسالاری رو به زوال و پرسالاری پروزمند تفسیر شده است. بنابراین عبور از یک مرحله به مرحله دیگر جز از طریق رویارویی تهرامیز بین دو جنس میسر نیست.

● آیا اسطوره‌آمیزان‌ها (۱) در چهارپای همین تصویرها می‌گیرند؟

۱ - ج : از نظر طرفداران پرو پا قرص مادرسالاری، آنچه بویژه وجود جامعه زن‌سالاز را در گذشته‌ای بسیار دور ثابت می‌کند، این اسطوره است. آنها حتی به جستجوی آمازون‌های باستانی برآمده‌اند و گمان برده‌اند که می‌توانند آنان را بین زنان این یا آن قبیله جنگجو بیابند. برخی از پژوهشگران اسطوره‌آمیزان‌ها را هوشمندانه بمفهوم معکوس تفسیر و تعبیر کرده‌اند بدین معنی که دنیای آمازون‌ها برعکس شهریوانی است زیرا نزد آنان زنها قدرت را بردست دارند و رفتارشان مردانه است.

یک نکته ظریف است و آن اینکه اسطوره هرگز، آنطور که باشوفن می‌اندیشید، عکس برگردان واقعیت نیست. از سوی دیگر وی رابطه تنگاتنگی بین «تکین زنانه» و «عصرزن سالاری» قابل بود. درحقیقت اگر برامداد تاریخ بشری، زن برجس مذکر برتری می‌یابد، به خاطر آمادگی طبیعی اوست بسود خدایان و مارا، الطیبه و اعجاز و امور غیرقابل تعقل.

● آیا از همینجاست ایده الهه بزرگ مادری، چهرة یکتا پرستی زنانه روزگار باستان؟  
۱ - ج : در اینجا به نظریه مهم دیگری می‌رسیم که درحال حاضر بسیاری از دانشمندان تاریخ ادیان و پژوهشگران ادوار ما قبل تاریخ و حتی روانکاوان آنرا قبول دارند و آن اینکه یک گوهر ایدئالی زنانه، که ذاتی است و وحدت بخش، برسروشت جوامع باستانی فرمانروایی می‌کرده است. این گوهر دورانها و تمدنها را پشت سرگذارده و سرانجام در قالب مریم تجسم یافته است.

● چنین نظری را چگونه توضیح داده‌اند؟

۱ - ج : بویژه توسط باستان شناسی. جستجوهای که تقریباً در همه جا چه در اروپا و چه در خاورمیانه صورت گرفته تندیس‌های کوچک متعددی را از زن به نمایش گذارده است. از بین معروفترین آنها می‌توان از انواع تندیس‌های «نونس» که در مرحله عالی پارینه سنگی یعنی بین ۳۰ هزار تا ۱۰ هزار سال قبل از میلاد مسیح ساخته شده نام برد و نیز تندیس‌های زن، درحال نشسته، که در هزاره ششم قبل از میلاد در آناتولی (ترکیه امروز) ساخته شده یا «بتهای» جزایر سیکلا (در دریای اژه) متعلق به سالهای بین ۲۲۰۰ تا ۱۹۰۰ قبل از میلاد که مشخصه آنها بی پیرایگی و سادگی است. آیا این تندیس‌های کوچک می‌توانند آن «الهه بزرگ نخستین»، آن تجسم باروری و مادری و آن نماد مادرسالاری ما قبل تاریخی را بازتابند؟ در این باره سخن زیاد گفته شده است اما این تندیس‌ها جزئی از محسمه‌هایی هستند که در بین آنها موجودات نر و نیز خنثی یا آنها که جنسشان مشخص نیست هم وجود دارد. بنابراین نمی‌توان آن تندیس‌های زن را جدا از دیگر تندیس‌ها مورد تفسیر قرارداد. چرا آنها را خدایان مختلف یا موجودات انسانی ندانیم؟ درحال آمازون تصاویر که بدون «شرح» به ما رسیده‌اند هیچ چیزی نمی‌توان استنباط کرد که یک نظام دینی یا موقعیت زنان را نشان دهد.

● آیا ایده الهه بزرگ هرگز طرفدارانی دارد؟

۱ - ج : برخی از پژوهشگران از تلاش برای اثبات واقعیت آن دل نمی‌کنند. از جمله ماریچا گیپوتاس، استاد باستان شناسی اروپا در دانشگاه کالیفرنیا، در سال ۱۹۸۹ کتابی منتشر کرد تحت عنوان «زبان الهه» (The language of the Goddess) که اثری است قطور و مصور و نفیس و در آن همه چیز را به همین مبدأ یعنی الهه بزرگ آفریننده بازگشت می‌دهد و خدایان یونان و رم مانند آتنا، هرا، آرتیس، هکات، مینرو، بیان و غیره را وارثان او می‌داند.

● آیا کسانی که به ایده مادرسالاری پایور دارند هنوز زیاده‌اند؟

۱ - ج : «جورج تامسون»، کارشناس یونان باستان و متخصص و ناشر آثار اشیل و نویسنده کتابهای مشهوره که با الهام از نظریات مارکسیستی نگارش یافته، بدون شک، در بین معاصران، یکی از پرشورترین مدافعان تئوری مادرسالاری بوده است. «پاناکس لکاستاس»، زبان شناس یونانی هم که تا ۱۹۷۰ زنده بود، وفادارانه به نشر افکار باشوفن می‌پرداخت و امروز او را بعنوان مرجع در این موضوع قبول دارند.

● ملاحظات و درنگهای شما درباره واقعیت مادرسالاری - نسبت کم - باید به نظر برخی کاملاً بیت‌شکانه جلوه کند.

۱ - ج : در یونان مثلاً، مرا صاف و راست متهم کردند که ایندولوژی پرسالاران را تکرار می‌کنم و حتی علیه من استدلال کردند که بفرخی اینکه مادرسالاری وجود نداشته، آیا همین نیروی تازه به مبارزه آتی زنان خود دلیلی کافی برای آفرینش یک اسطوره نیست؟ آخر ایده مادرسالاری برای برخی از فمینیست‌ها که مؤسساتی مانند «بنیاد مادرسالاری» در نیویورک و یا «گروه مطالعاتی مادرسالاری» در لندن دایر کرده‌اند، امتیاز و موقعیت مهمی محسوب می‌شود و آنها را به امید عصر نو مادرسالاری زنده و فعال نگاه می‌دارد. برای مثال «ایولین رید» نماینده برجسته فمینیسم امریکائی و نویسنده کتاب «تکامل زن» در سال ۱۹۷۵، هیچ شکی را درباره تاریخ مادرسالاری مجاز نمی‌داند و می‌نویسد: «این حقیقت که جنس ما، در زمانهای دور پیشین جنس رهبری کننده و سازماندهنده زندگی اجتماعی بوده باید ما را در مبارزه مان جهت آزادی زنان هرچه نیرومند تر سازد».

● ملاحظه فمینیست‌ها را در این باره می‌توان ترک کرد اما اینکه مارکسیست‌ها نیز تا این حد به مادرسالاری دلچسپی داشته باشند را چگونه توضیح می‌دهید؟

۱ - ج : انگلس در چاپ چهارم «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» (۱۸۹۱) باشوفن را «پیشگام» و «ناایف» توصیف می‌کند. بنظر او تاریخ حقیقی خانواده با انتشار کتاب «حق مادری» آغاز می‌شود بدین معنی که نظر باشوفن که می‌گفت شکل

پرسالاری خانواده «شکل اصلی نخستین نیست» نشان می‌دهد که شکل پرسالارانة بورژوائی نیز تابعی است از قوانین تکامل تاریخی. خانواده که متکی به مالکیت خصوصی و مبتنی بر بربردی زن است ناپدید شمنی است و نتیجه آن رهائی زن. از نظر انگلس کشف یک مرحله ابتدایی مبتنی بر «حق مادری» که پیش از مرحله پرسالار وجود داشته «برای بشریت همان ارزشی را دارد که در اقتصاد سیاسی، تئوری ارزش اضافی مارکس».

● آیا چنین تضاداتی بعد ها مورد قبول مارکسیست‌ها بوده است؟

۱ - ج : انگلس همچنان برای برخی از اندیش‌های مارکسیستی یا مارکس‌گرا که مادرسالاری را چون نغم پذیرفته و آنرا به ایده کمونیسم ابتدایی پیوند می‌دهند، مرجع به شمار می‌آید. کافی است تعریفی را که «فرهنگ فلسفی» رسمی اتحاد شوروی در چاپهای پیاپی خود (لست کم تا ۱۹۶۷) از مادرسالاری داده بخوانیم. برای مثال در چاپ ۱۹۵۵ آن آمده است که مادرسالاری، حقیقتی تاریخی است که غیرقابل تردید است و «مرحله‌ای است تاریخی» از تکامل جوامع انسانی، مرحله‌ای که «همه ملتها بدون استثنا» از آن گذشته و به پرسالاری رسیده‌اند.

● نظریه مادرسالاری در روانکاوی نیز مورد استفاده قرار گرفته است.

۱ - ج : درست است. رابطه بین روانکاوی و نظریات باشوفن موضوع پیچیده‌ای است که متخصصان هنوز آنرا عمیقاً نشکافته‌اند و من در این مورد صلاحیت اظهار نظر ندارم. لفظ اشاره‌ای می‌کنم به نظریات شخصی بنام «ویلهلم رایش» که مادرسالاری را همچون «شکل نخستین سازماندهی»، شکلی «آبدانی» و «طبیعی» تلقی می‌کرده که پرسالاری با آغاز از آن مرحله بتدریج به «سازماندهی بسیار پیچیده» تکامل یافته است. «ویلهلم رایش» روی این تفاوت - بنظر او بنیادین - بین مادرسالاری و پرسالاری تأکید می‌کند که مشخصه اولی «آزادی زیاد جنسی» بوده درحالی که مشخصه نومی «سرکوب جنسی» بوده است.

● شما بعنوان متخصص تاریخ یونان باستان بالاخره از نظریه مادرسالاری چه نکته‌ای را می‌پزیرید؟

۱ - ج : آثار باشوفن یا دانشورانی که کم و بیش از او پیروی کرده‌اند، قابل احترامند زیرا مسأله روابط بین مردان و زنان را در حوزه قدرت مطرح می‌سازند. من معتقد نیستم که آنها آماده‌اند تا وجود جوامعی از نوع مادرسالار را اثبات نمایند ولی برای بازی منکر و موث هیچ چیزی ساده نیست و هیچ چیزی برای ابد یکسان و منجمد نیست، حتی در جوامع پرسالار جا افتاده نیز، زن بهرحال می‌تواند دارای قدرت حقیقی باشد. تصویر کلیشه ماندنی که گاه از یونان باستان (همچون کشوری که در آن مرد به بیرون از خانه روی آورده و زن منحصرأ به وظایف خانگی پرداخته است) عده‌ای در ذهن دارند، این نکته را، مثلاً، نادیده می‌گیرد که رابطه‌های یونانی بنحوی شایسته در مسائل عمومی مداخله می‌کنند.

از طرف دیگر، وقتی من وجود الهه بزرگ اصلی را رد می‌کنم، پرستش خدایان زن را که در پیوند با زمین، باروری یا مادری بوده‌اند نفی نمی‌کنم. باید روزمینه مذهبی یا فرهنگی معین، بدون آنکه بهارگی گویی‌های مخاطره‌آمیز شویم، همه چیز را به حساب آوریم.

از مجله L'histoire - نوامبر ۹۲

۱ - آمازونها، بنا بر اساطیر یونان، جماعتی از زنان جنگجو بودند که در ساحل دریای سیاه می‌زیستند. آنها فرزندان لکور خود را می‌کشیدند و پستان راست خود را می‌سوزانیدند تا بهتر بتوانند از کمان برای تیراندازی استفاده کنند (لاروس کوچک).



Shahar Navari '92

- تحولاتی در جنبش چپ و جنبش دانشجویی در ایران و خارج از کشور.
- موقتی نبودن رژیم کنونی ایران.
- آمدن زنان با هدف دیگری غیر از تحصیل به خارج از کشور.
- مشکلات جدید این زنان.

- مانند عده‌ای از زنان بعد از اتمام تحصیل در خارج، که این خود باعث تغییراتی در زندگی آنان گردید؛ از جمله اشتغال به کار دائم.

- نداشتن وقت کافی برای مسائل سیاسی مثل سابق. سهیلا گلشانی:

سال ۸۴ که به المان آمدم زنان مقیم خارج کشور را به دو بخش می شد تقسیم کرد:

۱- زنانی که در رابطه فعالیت با گروه‌های سیاسی به خارج کشور آمده بودند. تصویر سازمان‌های زنان برای این گروه چیزی فراتر از دیگر سازمان‌های مکرراتیک نبود؛ به همان دلیلی بایستی در سندیکا فعال بود که در سازمان‌های زنان؛ و هدف اصلی بردن خط پیشرو چپ در تشکلهای زنان بود. در سازمان‌های سیاسی نیز مشکل زنان جدی گرفته نمی‌شد. خنده‌آور یا شاید دریناک باشد که مریبان ما در زمینه آگاهی زن رفقای مرد بودند.

از دوستانمان در المان - فعالان تشکلهای زنان در آن کشور- خواسته بودیم تا میزگردی ترتیب دهند و پیرامون مولعیت زنان ایرانی در خارج از کشور و فعالیت‌های مستقل آنان، به بحث بنشینند و حاصل را برای لرج برآش - ویژه زن - ارسال کنند. آنچه می‌خوانید، حاصل فشرده‌ی بحث‌های آن میزگرد است که در لوریه ۹۲ به همت آن دوستان برگزار شد و توسط شرکت‌کنندگان درمیز گرد تنظیم گردید.

# میز گرد زنان در آلمان

۲- زنان دانشجویی که از زمان شاه اینجا بودند بخشی از آنها سابقه کتدراسیون را به همراه داشتند و برخی نیز تمایل به این و یا آن سازمان در بدو انقلاب داشتند ولی خیلی زود از سازمانها جدا شدند.

هر دو گروه زنان یکدیگر را نفی می‌کردند. برای گروه اول، دومی‌ها زنان لیبرالی بودند که از لحاظ فکری به بخش زنان بورژوا تعلق داشتند و گروه دوم زنان سیاسی را ستون پنجم مردان و سازمان‌های سیاسی می‌دانستند لذا همکاری آنها با هم به خاطر عدم اطمینان، بسیار مشکل بود.

پس از تحولی که در بنیای سوسیالیسم صورت گرفت که تأثیر بزرگی بر روی سازمان‌های سیاسی گذاشت و درک جدید از مکرراسی و مباحث دیگر که در اینجا جای بازگویی آن نیست، پس از سالها رکود رابطه، این دو گروه از زنان را به یکدیگر نزدیک‌تر کرد. نمونه هاتواجر و جلساتی در فرانکفورت که به همت سازمان زنان این شهر برگزار شده نمونه‌های آن است. در این دورانی که رکود سیاسی در همه جا به چشم می‌خورد، زنان در شهرهای مختلف دور هم جمع می‌شوند با هم صحبت می‌کنند تحلیل می‌کنند و این مایه خوشبختی است. من مطمئن هستم که در سالهای آینده با سازمان‌های محکم زنان روبرو خواهیم بود. زن بودن ما عامل اتحاد ما می‌شود.

سهیلا گلشانی:

من در صحبت‌هایم به عواملی اشاره خواهم کرد که به نظرم دلایل پای‌گیری و یا عدم پای‌گیری تشکلهایی بوده‌اند که یا با آنها کار کرده‌ام و یا از نزدیک شاهد کار آنها بوده‌ام.

اولین عامل اعتماد و یا عدم اعتماد به مستقل بودن تشکلهای سازمان‌های زنان است. این عامل بنظر من عاملی بود که باعث اولین انشعاب بزرگ در تشکل زنان آلمان بود. همانطور که منصوره اشاره کرد برای تدوین منشور، این تشکل به دو تکه تقسیم شد و بعد با دو گرایش هریک به تنهایی ادامه کار دادند. گرایش اول را در مجموع زنانی نمایندگی می‌کردند که به گونه‌ای به سازمان‌های سیاسی موجود گرایش داشتند و خط فکری آنها را نمایندگی می‌کردند. این گرایش خط و مرزهای خط فکری سیاسی خود را عملاً در سازمان زنان وارد می‌کرد. مثلاً معتقد بود که در منشور باید ذکر شود که ورود توده‌ای و اکثریتی ممنوع است و اینکه اینگونه سرزبندی‌ها اصولاً چه ربطی به تشکل زنان دارد در آن دوران مورد بحث و تفکر قرار نمی‌گرفت. این گرایش با داشتن هسته تفکری مبنی بر اینکه سازمان زنان نیز سازمانی سیاسی است در عمل به انصراف غلطیده و آن را با سازمان سیاسی صرف اشتباه می‌گرفت. گرایش دوم نیز با وجود داشتن هسته تفکری

در کشورهای دیگر بر وجود آمد، ولی بعضی از این گروه‌ها بعد از مدتی به فعالیت خود ادامه ندادند.

به علت نو بودن این پدیده و کمبود تجربه و فقدان مطالب در مورد زنان به زبان فارسی، به بخش تئوری بهاء بیشتری داده شد. تا آن زمان در مورد موضوعات مختلف مسائل زنان، مقاله‌ای نوشته نشده و بحثی درنگرفته بود. بدین جهت نیروی بسیاری برای آن صرف شد و سمینارهای مختلفی درباره موضوعاتی از قبیل ستم مضاعف بر زن، فمینیسم و دیدگاه‌های مختلف در مورد مسئله زن، حقوق زن در اسلام و غیره برگزار گردید و مقالات بسیاری در این مورد نوشته شد. برای تهیه چنین مقالاتی به منابع احتیاج بود که همه آنها به زبانهای مختلف بود. از این رو، نیروی زیادی نیز صرف خواندن و ترجمه بخشی از آنها به زبان فارسی شد.

نوشتن اعلامیه، جزیه و کتاب، برگزاری ۸ مارس (روز بین‌المللی زن)، گذاشتن میز کتاب در منزای دانشگاه و برگزاری جلسات هفتگی، جلسات با زنان آلمانی و خارجی و غیره.

بنظر من چندین فاکتور مهم را می‌توان نام برد که در بوجود آمدن شکل فعلی جنبش زنان نقش داشته‌اند:

- رکود جنبش دانشجویی در آلمان.
- تغییرات سیاسی در کشورهای شرق.

### منصوره بهار:

بلحاظ زمانی، آنچه‌ی که موجب ایجاد حرکتی در بین زنان ایرانی در خارج از کشور شد، و ایجاد تشکل مستقل زنان را به ضرورتی واقعی تبدیل کرد، اعلام حکم با حجاب بودن عکس پاسپورت از سوی جمهوری اسلامی بود.

از آنجا که هر کدام از زنان مورد بحث ما دیدگاه مشخصی از پدیده‌های اجتماعی داشتند و مسئله زن را از دیدگاه خود بررسی می‌کردند، احتیاج به منسوری بود که دربرگیرنده نقاط مشترک نظرات همگی باشد که بتوان درچارچوب آن، کاربرد مورد زنان را در یک سازمان مستقل و دموکراتیک پیش برد اما تا شکل گرفتن چنین منسوری بحثها و تبادل نظرهای زیادی را می‌طلبد؛ براین اساس مقالات بسیاری نوشته شد و سمینارهای مختلفی در شهرهای آلمان برگزار گردید.

اما متأسفانه نداشتن شناخت از یکدیگر و همچنین برچسبها و پیش داوری‌ها که هر کدام دیگری را به گروه و یا نظری متهم می‌نمود، باعث شد که زنان نتوانند طی رغم هدف مشترک در یک سازمان مستقل به مبارزه ادامه دهند. اگرچه هر کدام از آنها بعداً در تشکلهای جداگانه و یا به اشکال دیگر با دیدگاه خود به مبارزه برای خواسته‌های زنان ادامه دادند و می‌دهند. در همین سالها گروه‌های زنان دیگری نیز در آلمان

صحیح و اینکه سازمان زنان با فلان حزب و یا سازمان سیاسی متفاوت است، به شکل دیگری به انحراف ظنیده و آن را کاملاً از محتوای سیاسی خالی می‌کند و این حساسیت تا به آنجا می‌رسید که به زنان وابسته به سازمانهای سیاسی مثل طاعون زده برخورد می‌شد و به انحاء مختلف از ورود آنها به این سازمانها جلوگیری می‌شد.

هر دو این انحرافات به نظر من عواملی بودند که باعث به شکست رسیدن برخی از تشکلهای شدند. تا به آنجا که اکنون هر دو این گرایشها صیقل خورده و به نظرم به درستی به یکدیگر نزدیک شده‌اند.

۳- عامل دوم این است که برای پای گیری هرتشکل و گروهی می‌باید اهداف کوتاه مدت و دراز مدتش دقیقاً روشن باشد. بسیاری از تشکلهای و یا گروههای زنان بدون داشتن برنامه دراز مدت تشکیل می‌شدند. یعنی بطور مثال یک عامل مشخص و یا یک اکسیون مشخص باعث می‌شد که گروهی از زنان به گرد هم آیند. این عامل می‌توانست ترجمه یک کتاب و یا برگزاری یک سمینار، شرکت در یک راهپیمایی و یا برگزاری یک راهپیمایی باشد. به عبارت دیگر برای برگزاری یک اکسیون تشکل شکل می‌گرفت و پس از پایان این اکسیون عملاً با بی برنامه‌گی مواجه شده و بناچار به تحلیل می‌رفت.

۴- عامل سوم اتخاذ تاکتیکهای تداوم دار و دراز مدت است. به عبارت دیگر پس از تعیین اینکه چه می‌خواهیم باید به سوال چگونه می‌خواهیم نیز پاسخ گوئیم. مثلاً اینکه زنانی را که گرد آورده‌ایم چند وقت یکبار، کجا و با چه برنامه‌ای دور هم جمع می‌کنیم.

عامل چهارم حضور کارکنان حرفه‌ای است، که به نظرم یکی از عواملی است که برای پایگیری و تداوم یک تشکل نقش تعیین کننده دارد. یعنی بطور مثال به یک هسته مرکزی نیازمندیم که کار در این زمینه را جدی یافته و در حد معینی برای آن نیرو بگذارد. یعنی تعدادی که بتوان بر روی آنها حساب کرد، بهیچوجه لازم نیست که تعداد این کارها خیلی زیاد باشد ولی بهرحال همین تعداد کم قادر خواهد بود که طایفه نیروهای سیال و قابل تغییر، یک تشکل را حفظ کنند.

بطور کلی به لحاظ سازماندهی در سطح محفلها هستیم. به عبارت دیگر ما در حال حاضر در حال تجربه‌ای هستیم. و طبیعتاً این تجربه ابتدا در جمع‌های کوچک صورت می‌گیرد. همانطور که خصالت همه محفلها به طور کلی است، این محفلها نیز عملاً مرز بندی دقیق و روشن علمی و یا تئوریک ندارند. چنانکه شاهد هستیم که ممکن است مثلاً در یک شهر یا حتی یک منطقه، سه محفل زنان وجود داشته باشد که وقتی از نزدیک کارشان را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که تفاوت عمده و اساسی با یکدیگر ندارند ولی با وجود این جدا از یکدیگر کار می‌کنند و این در واقع همانطور که توضیح دادم به دلیل نداشتن تجربه سازمانیافتگی وسیع است. بنابراین به لحاظ سازماندهی در سطح محفلها هستیم و این هم در مورد داخل و هم در خارج صادق است.

تنها در خارج از کشور به فضای باز و نبودن حلقان شاهد تعداد بیشتری از این محفلها هستیم ولی در داخل تعداد آنها کمتر است. ولی شکل حرکت یکسان است. در داخل عامل سرکوب و حلقان عامل مستبد کننده‌ای است که در اینجا وجود ندارد، ولی یک عامل مستبد کننده در خارج از کشور داریم که زنان ما در داخل آن را ندارند و آن اینست که ما در واقع در اینجا پشت جبهه هستیم یعنی ما با دشمن بطور مستقیم و رودر رو مواجه نیستیم. ما در اینجا فشار قوانین جمهوری اسلامی را با گوشت و پوست خود احساس نمی‌کنیم. طبیعتاً این باعث تخفیف پیدا کردن انگیزه مبارزاتی ما زنان در خارج از کشور می‌شود. ما زنان خارج از کشور باید خودمان را بعنوان پشت جبهه، بطور دائم با گرفتن اخبار ایران در موقعیت نگه داریم و با اصطلاح خود را شارژ کنیم، در حالیکه در ایران برای زنان این انگیزه در مرحله‌ی زندگی‌شان در آن نظام ایجاد می‌شود. همانطور که گفتیم این هم عاملی است که تنها

در خارج از کشور بعنوان عامل مستبد کننده و زاینده شادابی حرکت ما عمل می‌کند.

لایلا پاستانی:

در شکل گیری گروه‌های زنان در خارج از کشور، دلایل متعددی عمل می‌کنند: از جمله:

۱- نیاز به واکنش در مقابل فشارهای سیاسی بر زنان در داخل و خارج از ایران

۲- واکنش در مقابل فشارهای اجتماعی و فرهنگی بر زنان

۳- نیاز به شناختن خود به عنوان یک زن و شناخت موقعیت اجتماعی - تاریخی زنان

۴- تمایل به شکست قالب سنتی زن (تحت تاثیر امکانات اجتماعی - فرهنگی که در خارج از کشور وجود دارد)

۵- فشارهای روحی آمیخته غریب، فشار مشکلات و احساس تنهایی

۶- برانگیزی موجود در زندگی زنانه (متاهلین) شکل فعالیت‌هایی که گروه‌های زنان انجام می‌دهند

یا داده‌اند، هر دو جنبه‌ی تئوریک و پراتیک را در بر می‌گیرد. در حوزة تئوریک: مطالعه پیرامون مسائل زنان و آشنا شدن با جنبش زنان کشوری که در آن زندگی می‌کنند و یا کشورهای دیگر، فعالیت تئوریک در خصوص مسئله تبعیض جنسی و ستم مضاعف، مذاهب، تاثیر سن و قوانین روی زندگی اجتماعی، آشنائی با نظریات تئورسی‌های مختلف مثلاً سیمون بویوار، آشنائی با ادبیات زنان در داخل و خارج از کشور، آشنائی با روانشناسی زن و موقعیتش در خانواده، در رابطه با عشق، حس مادر، بعنوان همسر، مادر، معشوقه، خواهر و دوران کودکی.

حوزه فعالیت‌های پراتیک: افشاکاری وضعیت زنان در ایران و در بعضی موارد در خارج از کشور، شرکت در تظاهرات عمومی برای مسائل نمکرانیک، جمع آوری اسناد مربوط به زنان، کتابخانه زنان، برگزاری سمینارها، انتشار آثار فمینیستی، ترجمه و انتشار کتابهای معروف در مورد مسئله زنان، نشریات مختلف فرهنگی و ادبی زنان، تلاش‌های مختلف برای جنبه هرچه بیشتر زنان به فعالیت‌های اجتماعی و کسب حقوق در حوزه‌های توانایشان، مراکز مختلف گروه‌های، کافه‌های زنان، ایجاد مراکز مشاورتی و همچنین کمک به زنان در حوزه‌های مسائل حقوقی، روانی و مشکلات اجتماعی.

این گروهها که در شرایط گوناگون و به دلایل گوناگون شکل گرفته‌اند، بدلیل وجود مشکلاتی چهار رگه شده و یا خطر رکود تهدیدشان می‌کند. این مشکلات را بطور کلی به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: ۱- مشکلات مالی - ۲- اختلاف نظری در مورد شیوة فعالیت. مثلاً آیا گروه‌های زنان باید فعالیت سیاسی بکنند یا فرهنگی؛ که در مقابل این سوال، نظرسومی هم بوجود آمده که ضمن برخورد با مسائل سیاسی، فعالیت فرهنگی را الزامی می‌شمارد.

پهلوین آراسته:

من فکر می‌کنم ما زنانی که اینجا هستیم بقول سیمین مسئله مبارزه در اجتماع را بان شکل حادی که در ایران است نداریم البته نه اینکه بگویم بگل نداریم ولی می‌توان گفت که شکل مبارزه در اجتماع اینجا با ایران فرق می‌کند و آن چیزی که در اینجا در رابطه با ایران است مسئله پشت جبهه و پشتیبانی از حقوق زنان ایرانی است. و چیزی که زنان اینجا با آن درگیر هستند بیشتر مبارزه با فرهنگ مردسالاری است.

طبق تعریفی که بوستان از هسته اولیه ارائه دادند، این هسته شامل یک عده زنان روشنفکر تحصیل کرده بود که بعدها یک عده از سیاسیون هم به آنها پیوستند. سیاسیون بیشتر هدفشان از شرکت در تشکلهای زنان، انتقال دیدگاههای خود به آنان و پشتیبانی از زنان ایرانی بود که بیشتر منجر به اکسیون‌نیم می‌شد. حالا خود نمی‌دانستند کی هستند و کجا حرکت می‌کنند و چقدر تأثیری گذارند. و همین اکسیون‌نیم و حرکت‌های عالی و آبی، آنها را تا مدتی راضی می‌کرد ولی بعد از

مدتی چون دید دراز مدتی از مبارزه نداشتند و اکسیون‌نیم و رضایت از حرکت‌های آبی هم از اوچ خودش افتاد، به این نتیجه رسیدند که مبارزه بیشتر طریقه فرهنگ مردسالاری باید صورت گیرد. اما مبارزه طریقه فرهنگ مردسالاری، اندامهای خودش را می‌خواست. چون انسان باید آنقدر منعطف باشد که وقتی افکار خودش بیزیر سوال می‌رود قابلیت پذیرش آنرا داشته باشد و مسلماً ارزشها و تفریباتی باید در افکار و عقاید و مسائل شخصی ایجاد شود که برای همه قابل تحمل نیست.

برگرایش دیگر هم که بچه‌های هسته اولیه هستند، بعضی راضی و خشنود از آگاهی بیست آمده و - در ذهن خود - برابری کسب شده، مبارزه‌شان تمام شد و زندگی در بنیاد آزاد را شروع کردند. چون بنیاد نرسیده بودند که بی حقوقی زنان پدیده‌ای فردی نیست بلکه ساختاری اجتماعی است که بشکل‌های مختلف گریبان زنان را می‌گیرد.

زنانی هم که پناهنده بودند و ممکن بود حتی سیاسی هم نباشند، بعضی از تشکلات زنان قصدشان کمک کردن به مسائل پناهنده‌گی آنان و بعد آگاهی دادن به آنها بود، ولی دیدیم که بعد از اینکه مشکل پناهنده‌گی‌شان حل می‌شد، انگار دیگر مسئله‌ای نداشتند و می‌رفتند.

ولی اینها هم باید قبول کنیم که الان دوره رکود است و همه مانند دوران انقلاب معترض به بی حقوقی نیستند. در همین شهر - هانور - می‌توانم بگویم که ما جزء تشکلات جان سخت این شهر هستیم. لاقبل برنامه‌های خودمان را داریم، حالا هر چند نفر که باشیم. ما باید ببینیم که چطور و حول چه خواسته‌هایی می‌توان مبارزه کرد و جنبش زنان را بوجود آورد که نظرم در اینجا می‌توان حول برابری زن ایرانی در خانواده با فرهنگ مسلط مرد سالاری و سنتی ایرانی و همچنین حل مشکلات زنان با فرزندان خود با فرهنگ کاملاً بیگانه و نیز فشارهایی که در این جامعه از طرف راسیسم و بیگانه بودن بر زنان تحمیل می‌شود و همچنین پشتیبانی از خواسته‌های زنان ایرانی برایان حرکت کرد. باید ما راه آنرا در خارج از کشور پیدا کنیم و موانع کلیدی را بشناسیم.

ژلیلی شوریوه:

جنبش زنان ایرانی، به دلایل متفاوت در برخی کشورها دوران سکون خود را طی می‌کند و در برخی بطور فعال عمل می‌کند و برپاره‌ای از کشورها تازه پا گرفته است.

آلمان از جمله کشورهاییست که جنبش زنان ایرانی بر آن کمابیش فعال است (حداقل در چند شهری که من اطلاع دارم). دلایل متعددی در این زمینه عمل می‌کند از جمله وجود منابع مختلف در حوزة زنان و امکان آشنائی با جنبش زنان این کشور و رابطه مستقیم با برخی از گروه‌های زنان آلمانی و گاه فعالیت مشترک با آنها (چون از سونی معتقدیم که زنان دنیا مشکلات مشترک و بعضاً اهداف مشترک دارند و از سونی دیگری به شناخت ما از فرهنگ و روابط آنها و پدیده‌های نور و برمان کمک می‌کند) و عمدتاً تحت تاثیر امکانات مختلف موجود و بهره‌برداری از آنها که بوستان بر شمرند و از جهتی دیگر فضای باز خارج از کشور که امکان استفاده از این موقعیت و منابع را به ما می‌دهد. البته فضای موجود در تشکلات، روزنه مؤثریست برای ادامه کاری؛ که در توضیح این نکته، طبیعتاً من به تجربه شخصی‌ام رجوع می‌کنم.

۱- گروهی که من با آن کار می‌کنم، یکی از علل وجودیش ماهیت و خصالت نمکرات بودنش و استقلالش از ایندئولوژیهای مختلف است. در این گروه، افراد با نظرات مختلف توانسته‌اند در کنار یکدیگر فعالیت خود را پیش ببرند؛ مسلماً برخورد نظری همواره وجود دارد ولی این، مانعی در راه فعالیت ما نمی‌شود.

۲- فعالیت عملاً بر اساس نیاز فردی و علائق شخصی و همکاریهای متقابل و بنا به ظرفیت افراد و تا حدی درک شرایط و موقعیت آنها برنامه ریزی می‌شود.

۲ - وجود برنامه‌ها و فعالیتهای متفاوت و گسترده که هر کدام از ما جانی و یا جاهانی بزرگی از این زمینه‌ها قرار می‌گیریم.

۳ - بزرگ نسبی ما از کارجمعی که بیشتر بر اساس تجربه و شناخت متقابل ویژگیها و ضعفهای یکدیگر بوجود آمده.

۵ - تنوع فعالیتهای در حوزه‌های تئوریک و عملی که به نظرم لازمه ادامه کاری، مرتشکل و گروهی است؛ چه آنها را مکمل یکدیگر می‌دانم. البته رعایت این نکته‌هایی را که بر شمریم در دراز مدت و با تجربه برکار مشترک و جمعی و تحمل نظرات یکدیگر میسر شده است و چه بسا تنش‌های عمیقی داشته‌ایم (مثلاً تک روی افراد، خصوصاً افراد فعال و غیره...) که افرادی مجبور به عدم همکاری شده‌اند.

من با نظر سیمین بنو دلیل مخالفم؛ یکی را سهیلا توضیح داد، دیگر، وجود هسته مرکزی که او برای ادامه کاری لازم می‌داند. این واژه و یا هر واژه دیگری بدین مضمون، سلطه و آمریت خود را اعمال خواهد کرد. درست است که تاکنون عملاً چنین بوده ولی دلیلی بر حقانیت این امر نیست. این جمع، که جمعی دمکراتیک و مستقل است باید سعی کند بر اساس توان و سلیقه خود تقسیم فعالیت کرده و با توجه به حقوق برابر، افراد، ثمره کار مشترک و یا حتی فردی داشته باشند.

هما ثابت:

اگر تاریخچه تشکل‌های زنان در خارج از کشور را مروری کوتاه بکنیم، می‌بینیم که انگیزه‌ها و خواسته‌های زنان برای کرد همایی و تشکیل گروه‌های مستقل زنان در ابتدا تقریباً یکسان بود ولی نحوه تفکر و عملکردشان فرق می‌کرده است. می‌خواستند مستقل باشند، مستقل از هر نوع ایندولوژی و سازمان سیاسی با وجودیکه خیلی از آنها عضو سازمان سیاسی بودند ولی اعتقادشان بر استقلال بود. با او رژیم مرزبندی داشتند، چون در رژیم سلطنتی که آزادی نبود، رژیم جمهوری اسلامی هم نه تنها ضد آزادی بود بلکه ابتدایی‌ترین حقوق زنان را از بین برد. این تشکلهای با یکسری کارهای روشنگری و هویت‌یابی و شناخت از خود دست زدند. از جمله مطالعه، برپا کردن میز کتاب، برگزاری سمینارهای مختلف. می‌خواستیم بدانیم بعنوان یک انسان مشکلاتمان چیست؟ یعنی برای اولین بار بخود آمدیم که کجای کاریم، چرا بما ستم وارد می‌شود؟ چطور می‌توانیم جبران کنیم یا تا حدی این ستم را از بین ببریم. البته ناگفته نماند که خیلی از گروه‌ها یا خود بخود از بین رفتند یا اسم عوض کردند، منشور نوشتند، اما ندانیدیم منشورهای از بین رفت، حرف‌ها راحت‌تر گفته شد، دمکراتیک‌تر شد. ما هیچ تجربه‌ای از نه از آزادی داشتیم و نه از مفهوم استقلال. اول به این رسیدیم که چه نمی‌خواهیم و بعد چه می‌خواهیم. برای خواسته‌هایمان شروع به قدم برداشتن کردیم. ممکن بود قدمها سنجیده باشد، سگندری بخوریم، خیلی‌ها ممکن بود پرواز کنند، بهرحال روند تجربه را طی کردیم.

من فکر نمی‌کنم دچار رکود شده‌ایم بلکه مشکلات خارج از کشور به مشکلات ما اضافه شده است. مثل نو فرهنگ شدن، اقدام شدن یا نشدن، درخود ماندن یا نماندن، روی واژه‌ها بحث کردن، آزادی یعنی چه؟ حق انتخاب یعنی چه؟ چرا باید در این جامعه اقدام بشویم و یا چرا نشویم، چرا باید برگردیم و یا چرا نباید برگردیم، این آزادی را تا چه حد قبول داریم و تا چه حد قبول ندارم؟ قدرتش بخسور یا به نفع خودم یا مملکت است. همینست چیست؟ در خیلی از کشورها کلی مشکلات خانوادگی بوجود آمده؛ خیلی از زنانی که در ایران از نواچ کرده‌اند، در اینجا نمی‌توانند به همان شکل زندگی زنانشوئی را تحمل کنند و به آن تن بدهند. اینهم یک نوع هویت‌یابی است. ممکن است با هیچ تشکل زنانی کار نکنند، ولی رشد فردیت و شخصیت زنان خیلی بیشتر شده است. دنبال تحصیل و کار رفته‌اند، زودتر زبان کشور بیگانه را یاد می‌گیرند و به مسائلشان بیشتر می‌اندیشند.

# آیا زنان در آینده سیاست حضور خواهند داشت؟

ماریت سینهو Mariette Sineau

ترجمه: امیرحسین جهانگیری

انفعالات اجتماعی است که چهره انتخاب کنندگان زن را تغییر داده است. جدایی بین از سیاست، دمکراتیزاسیون آموزش و پرورش و بخصوص دبیرستانها و دانشگاهها، رشد بخش خدمات و شکل‌گیری سیستم دستمزدی ماهانه و جلوگیری از بارداری، در شمار این فعل و انفعالاتند.

مؤسسات سیاسی در برابر این بیداری ایندولوژیک زنان و تفکرات جستجوگر مقاومت می‌کنند. در آغاز قرن بیست و یکم، مردان در تمام سطوح تصمیم‌گیری سیاسی، همچون احزاب سیاسی، پارلمانها، دولتها، سمتهای عالی دولتی، دادگاههای عالی و غیره، بلحاظ کمی بر زنان برتری دارند. اما آیا زنان غربی فقط نقش سپاه لشکر را ایفا خواهند کرد؟ البته، نسبت به فضا و جایگاه - مثلاً در یک حزب سیاسی مشخص و یا در برخی از محافل سیاسی - زنان با درجات مختلف بر قدرت شریک هستند. امروزه زنان یک چهارم کرسیهای پارلمان ایسلند و هلند، یک سوم کرسیهای پارلمان سوئد، دانمارک و نروژ و نزدیک به ۴۰ درصد از کرسیهای پارلمان فنلاند را اشغال کرده‌اند. دو کابینه‌ای که خانم گروهارلم بروند تلند، (۴) رئیس حزب کار نروژ، در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۹۱ تشکیل داد، بطور مساوی از دو جنس تشکیل شده بودند. در این کشورها (ی اروپای شمالی)، کمینیزم سالهای ۱۹۷۰ منجر به سیاست زنانه کردن مجامع سیاسی شده است. اختلاف با کشورهای اروپای جنوبی حیرت‌آور است. در فرانسه، یونان و پرتغال ۹۰ درصد از نمایندگان پارلمان را مردان تشکیل می‌دهند. در فرانسه، جنبش آزادی زنان (۵)، که مذاکره با سیاستمداران و مسئولان سیاسی را نفی می‌کرد، به هیچوجه نتوانست موقعیت زنان را در پارلمان مستحکم کند.

در انگلستان و آمریکا، با تاریخی سوفاچتها (۶) و جنبشهای نئوفمینیستی نتوانسته اکثریت مذکر مجالس عمومی را از پای در آورد. تعداد زنان در کنگره آمریکا کمتر از کنگره اسپانیا و کم تر از ۱۰ درصد اعضایش است. پارلمان انگلستان در سال ۱۹۹۲ - با وجود اینکه زنان آن کشور از ۱۹۲۰ دارای حق انتخاب شدن هستند - فقط ۱۰ درصد از اعضایش را زنان تشکیل می‌دهند.

از نظر مردم شناسان، در جوامع سنتی، قدرت سیاسی نه تنها صرفاً به مردان تعلق دارد، بلکه وابسته به استفاده از قدرت مردانه است.

در جوامع کنونی [جوامع مدرن] نیز انحصار و برتری مردان هنوز ادامه دارد و بسیاری از ملل غربی با عقب زدن زنان به دمکراسی رسیده‌اند.

از این نظر فرانسه یک نمونه است. انقلاب کبیر سال ۱۷۸۹ میلادی، که مؤسس دمکراسی مدرن است، در یک وجه دنبال رو سنت پادشاهی پیشین بوده، و آن کنار نگاهداشتن مصرانه زنان از دنیای سیاست است. در گذشته با پذیرفتن زنان بعنوان شهروندان مدنی، در واقع شهروندی سیاسی آنان را قبول نمی‌کردند. شهروندی مدنی زنان هم با مجموعه قوانین مدنی سال ۱۸۰۴ (۱) از بین رفت. همچون جمهوریهای یونان کهن، انجمن انقلابی سال ۱۷۹۲ (۲) استفاده از حقوق سیاسی را منوط به توانائی اسلحه بدست گرفتن دانست. بدین ترتیب، بمدت یک قرن و نیم، یعنی تا انتشار حکم ۲۱ آوریل ۱۹۴۴ (۳) (حق رای برای زنان)، اساس نظریه‌ی غیرمشروع بودن حضور زنان فرانسوی در حیطه سیاسی ریخته شد. بعضی دیگران زنان اروپائی، مثل بلژیکی‌ها، یونانی‌ها، ایتالیائی‌ها و سوئیسی‌ها، تا نیمه‌ی دوم قرن بیستم منتظر استفاده از حقوق سیاسی و شهروندی کامل شدند. قرن بیستم که شاهد رهائی سیاسی زنان است، به هیچ وجه به معنای تقسیم مساوی قدرت سیاسی بین دو جنس نیست. اصول حکومت منحصرأ مذکر، اثری قومی بر روحیه، وجدان و آگاهی مردم گذاشته است: نمونه‌ها و مدل‌هایی که از قدرت نکر می‌شوند و مورد استناد همگان قرار می‌گیرند، مذکر هستند.

با گذشت سالها، بیشتر زنان غربی در سیاست فعال شده‌اند و کوشیده‌اند تا خواسته‌های خود را مطرح کنند. آنان تقریباً به همان صورت که مردان، خواستار اشتراک در امور سیاسی هستند (برخلاف سانهای ۱۹۵۰). در حالی که در گذشته زنان، اغلب با احزاب محافظه کار مذهبی (احزاب دمکرات مسیحی) بودند، امروزه همراه با احزاب چپ (سوسیالیست، دمکرات، سوسیال دمکرات) هستند و خواستار تقسیم مجدد نقشها. البته این هویت سیاسی جدید، ثمره فعل و

مشارکت زنان غربی در قدرت یکسان نیست و بستگی به احزاب سیاسی مختلف دارد. در گذشته، احزاب چپ (کمونیست یا سوسیال دمکرات) خود را مدافع فمینیسم و دارای بالاترین تعداد نماینده زن می دانستند. در فرانسه، این احزاب دیگر چنین امتیازی را ندارند؛ بطور مثال از ۲۶ نماینده پارلمانی حزب کمونیست فرانسه، که تبدیل به حزبی حاشیه ای شده، فقط یک نماینده زن است. حزب سوسیالیست، بعد از ۱۰ سال در قدرت، نتوانسته تعداد نمایندگان زن را افزایش دهد؛ ۶/۲ درصد از گروه پارلمانی حزب سوسیالیست را زنان تشکیل می دهند، در حالی که حزب محافظه کار «ار.پ.ا» (۷) حدود ۷/۵ درصد از نمایندگان پارلمانی زن هستند.

در اسکاتلندی، تمام احزاب بزرگ، چپ یا راست، یک سهم ۲۰ درصدی برای زنان در لیستهای انتخاباتی معین کرده اند. این قبیل اقدامات که اوتل زینفونز جنبشهای رهایی زنان صورت می گرفت، امروزه وسیله ای برای جلب آراء زنان شده است. و به همین دلیل حزب سوسیال دمکرات آلمان (S.P.D) اعلام کرده است که یک سهم ۲۰ درصدی برای زنان در انتخابات سال ۱۹۹۸ در نظر گرفته است. حزب کار انگلستان هم با اینکه در قبل، از عقاید فمینیستی فاصله گرفته بود، بطور محسوس سیاست خود را تغییر داده و در انتخابات ۱۹۹۲، ۲۷ زن را به مجلس آورده است؛ یعنی ۱۴/۶ درصد از ۲۷۱ نماینده حزب کار.

احزاب جدید نیز لیستهای انتخاباتی خود را زنانه (féminisé) کرده اند. حزب سبزهای آلمان توانست در انتخابات ۱۹۸۷ بیش از حزب سوسیال دمکرات نماینده زن به مجلس بفرستد. نیز ۵۰ درصد از لیست انتخاباتی حزب سبزهای فرانسه در انتخابات نمایندگان پارلمان اروپا را زنان تشکیل دادند. وجود مردسالاری در بعضی از محافل و مؤسسات سیاسی سنتی، در تعدادی از کشورهای اروپایی موجب شده که زنان تصمیم بردارند که احزاب فمینیستی بگیرند. ولی در هیچکدام از کشورهای این احزاب نتوانسته اند وارد بازی انتخاباتی بشوند. تنها استثنا ايسلند است: در سال ۱۹۸۷، حزب زنان توانست ۱۰ درصد از آراء را بخود جلب کند و ۶ نماینده به پارلمان این کشور بفرستد. در غروب قرن بیستم، عده کمی از زنان به مسئولیتهای سیاسی خیلی دست یافته اند. واضح است که عدم مساوات بین دو جنس در سیاست، در واقع عدم مساوات در برابر قدرت است. در فرانسه اولین زنی که توانست وارد شورای نگهبان قانون اساسی (conseil constitutionnel) که بالاترین نهاد نگاهبان قانون در کشور است، بشود، نونل لونوار (۸) بود که در ۱۹۹۲ به این شورا ملحق شد. زنانی که خواستار اشغال سمتهای عالی دولتی هستند، با مشکلات بسیاری مواجهند. اینکه که بیشتر پارلمانهای غرب نقش محوری خود را از دست داده و تکنوکراتها تصمیم گیرهای اصلی کشورها شده اند، تازه در پارلمانها به روی زنان باز شده و به همین نسبت، امکان کسب سمت عالی دولتی از آنان سلب شده است. این مسئله حتی در اسکاتلندی هم محسوس است. روی هم رفته می شود فرانسه را، در رابطه با این مسئله، یک استثنا دانست. تا سال ۱۹۴۴ در این کشور زنان حق رای نداشته اند، و در نتیجه از طریق اشتغال عالی دولتی وارد دنیای سیاسی شده اند. در اکثر موارد، زنان از طریق کابینه ها و دفاتر وزرا، وارد جهان سیاست شده اند. یک سوم از اعضای دفتر فرانسوا میتران را کارمندان و مشاورین زن تشکیل می دهند. البته در این موارد، زنان فقط مطیع تصمیم شخصی و مطلق وزرا و دیگر مقامات مرد حکومتند. در چنین حالتی، زنان هیچ وقت دارای آن حقیقت سیاسی که اعضای انتخاب شده (با رای عمومی، مانند نمایندگان مجلس یا ...) از آن برخوردارند، نیستند.

وقتی نوبت به زنان می رسد، انتصابات همیشه چهره ای مشکوک دارند. برای مثال، عکس العمل جراید و محافل سیاسی فرانسه در مورد انتصاب خانم ادیت کرسون (۹) به سمت نخست وزیر، بوسیله فرانسوا

میتران در سال ۱۹۹۱، قابل توجه است.

با مشاهده جایگاه زنان در حیطه های سیاسی، جایی برای خوش بینی نیست. هنوز برای رسیدن به تساوی کامل در مؤسسات سیاسی، موانع زیاد وجود دارد. این موانع یا ریشه در موقعیت اجتماعی زنان دارند- بطوری که زنان آموزش و پرورش کافی برای روبرو شدن با انتخابات را ندارند- و یا خود در محافل سیاسی موجودند.

در فرانسه، همان کارکرد سلسله مراتب امرانه درون احزاب سیاسی است که زاینده نفوذ مردان در مراکز قدرت است. سیمون وی (۱۰) می گوید: «آپارچیگا و بزرگان احزاب هستند که با ورود زنان به محافل سیاسی مخالفند». در حالی که سیستم نمایندگی سیاسی و پارلمانی در بحران بسر می برد، زنان می توانند با خواسته های نوین خود، آلترناتیو جالبی برای قدرت بوروکراتیک پسیده سیاستمداران حرفه ای باشند. همه پرسش ها نمایانگر خستگی جامعه از مردسالاری در کارهای دولتی هستند. و این در حالی است که حضور زنان در انتخابات و نمایندگی آنها یک «شمار فروش» برای «بازار انتخاباتی» شده است.

وقتی زنان وارد میدان سیاست می شوند، در اکثر اوقات با تصمیمات تازه خود، اهمیت و ارجحیت مسائل را عوض می کنند. این عقیده، نتیجه نظر خواهی ای است که نمایندگان زن پارلمان فرانسه به آن جواب داده اند. این نمایندگان بر این عقیده اند که اگر فردا مجلس تحت نفوذ زنان قرار گیرد، سیاست کشور بطور کامل عوض خواهد شد. آنان تاکید می کنند که بسیاری از مسائل که در سالهای ۷۰ در پارلمان مطرح شدند و به تصویب رسیدند، به دلیل حضور عده ای انگشت شمار

نمایندگان زن و نفوذ جنبش آزادی زنان (MLF) بود. (قوانین در مورد سقط جنین، تجاوز، تشریح خانواده پدرسالار (patriarcale) و تقسیم کار).

آیا زنان در آینده سیاست حضور خواهند داشت؟ بی شک می شود زنان را یک نفس تازه در زندگی حلقه سیاسی شمرد. وقتی ما کار رئیس جمهور فعلی کشور ایرلند، خانم ماری رایینسون، نریک کشور تحت نفوذ کلیسای کاتولیک را مشاهده می کنیم، می توانیم پیشبینی که یک نقش و عمل سیاسی زنانه، چه خوب می تواند وجود داشته باشد.

از مجله L'Histoire شماره ۱۶۰ نوامبر ۹۲

زینویس:

۱ - code civil

۲ - La Convention Montognarde

۳ - Ordonnance du 21 Avril 1944

۴ - Gro Harlem Brundtland

۵ - MLF - Mouvement de liberation des femmes.

۶ - suffragettes جنبش زنان سالهای ۳۰ - ۱۹۲۰ که

بنیال حق رای (suffrage) دست به فعالیت سیاسی زدند و

منجر به تصویب قوانین باز شدن حق رای برای زنان این

کشورها شدند.

۷ - RPR - Rassemblement pour la Répu-blique

۸ - Mme. Noëlle Lenoir

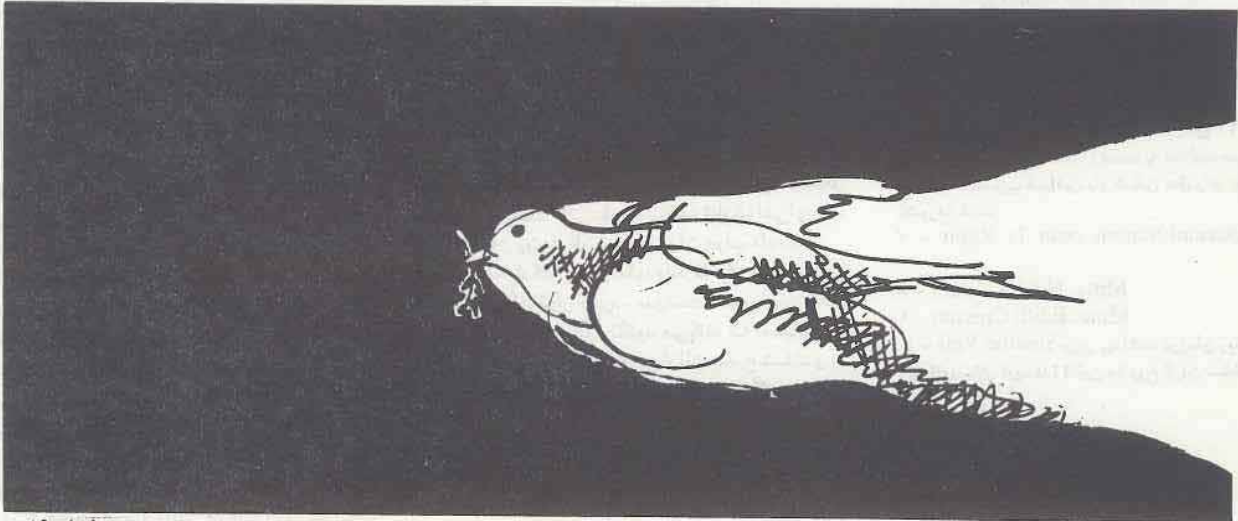
۹ - Mme. Edith Cresson

۱۰ - Simone Veil وزیر بهداشت در زمان ریاست جمهوری

ژسکارستن. نویسنده قانون مشروع کردن سقط جنین.

کشور	حق رأی	درصد زنان در پارلمان	سال انتخاب شدن
فنلاند	۱۹۰۶	۲۸،۵	۱۹۹۱
نروژ	۱۹۱۳	۲۵،۷	۱۹۸۹
سوئد	۱۹۲۱	۲۳،۸	۱۹۹۱
دانمارک	۱۹۱۵	۲۳	۱۹۹۰
هلند	۱۹۱۹	۲۵،۲	۱۹۸۹
ایسلند	۱۹۱۵	۲۳،۸	۱۹۹۱
اتریش	۱۹۱۸	۲۱،۸	۱۹۹۰
آلمان	۱۹۱۹	۲۰،۵	۱۹۹۰
اسپانیا	۱۹۳۱	۱۴،۶	۱۹۸۹
سوئیس	۱۹۷۱	۱۴	۱۹۸۷
لوکزامبورگ	۱۹۱۹	۱۳،۳	۱۹۸۹
کانادا	۱۹۲۰	۱۳،۲	۱۹۸۸
انگلستان	۱۹۲۸	۱۰،۱	۱۹۹۲
بلژیک	۱۹۴۸	۹،۴	۱۹۹۱
ایتالیا	۱۹۴۵	۸،۱	۱۹۹۲
ایرلند	۱۹۱۸	۷،۸	۱۹۸۹
پرتغال	۱۹۷۶	۷،۶	۱۹۸۷
آمریکا	۱۹۲۰	۶،۴	۱۹۹۰
فرانسه	۱۹۴۴	۵،۷	۱۹۸۸
یونان	۱۹۵۲	۵،۴	۱۹۹۰

آنچه می‌خوانید، متن سخنرانی شهرنوش پارس‌پور است در مسامیر گذشته در آلمان. شهرنوش پارس‌پور به صورت چند انجمن فرهنگی، برای ایراد سخنرانی و قصه خوانی به این کشور سفر کرده بود.



دادگستر

## شناسنامهٔ يك نویسنده

### شهرنوش پارس‌پور

نمی‌شد. در حال این بختگر گرفتاری فراوانی برایم برچود آورد که عاقبت مجبور شدم نست از این آرزو و خیال خام بشویم.

در ششمین ماه تولد، هنگامی که قرار بوده بر حسب سنت مرگ و میر اطفال از اثر ابتلا به ذات‌الریه‌ها، دارفانی را وداع گویم، پزشکی کمونیست، با کمک پنی‌سیلین که به تازگی توسط دانشمندی اسکاتلندی کشف شده بوده، جان مرا نجات می‌دهد. در هنگام پرداخت حق‌الزحمه، پزشک درباره شغل پدرم می‌پرسد و هنگامی که متوجه می‌شود او یک کارمند ساده است، مبلغ بسیار مختصری را به عنوان حق‌معالجه پیشنهاد می‌کند، و بعد در پاسخ به این پرسش که اگر من ثروتمند بودم چه می‌کردید، می‌گوید دهها برابر این مبلغ را از شما دریافت می‌کردم. بعدها در فیلم ریش سرخ، اثر کوروساوا، صحنهٔ مشابهی را به چشم دیدم و دریافت جهان، برخلاف تجلیات ظاهری خود، در همه جا از قانونمندیهای یکسانی پیروی می‌کند. در حال نجات از مرگ باعث می‌شود تا اندک اندک رشد کنم و از نزدیکانم بشنوم که برخی از نیاکانم ترک، برخی فارس، برخی تاتار و برخی هندی هستند. اما من به فارسی زبان به سخن‌گشودم و تا این لحظه بجز این زبان از هیچ طریق دیگری قادر نیستم انطور که باید آندیشه‌های خود را بازگو کنم. اما همینطور که از راه شنیدن زبان می‌گشودم، آموختم که از نژاد آریایی هستم و ملت ایران از نژاد آریائی هستند و ملت آلمان پسرعموهای ما

بوده‌اند که جان پنجاه میلیون انسان را به دست باد اجل سپرده است. ایران بیطرف نیز در تحمل بخشی از این بلاها همراه با مردم دیگر نقاط جهان است. این چنین است که در دوران رشد خود شمار قابل ملاحظه‌ای فیلمهای سینمایی را بخاطر می‌آورم که در راستای بررسی همین مصیبت ساخته شده است. بطور مثال نمونه‌های بی‌نظیری از سینمای نئورالیست ایتالیا را بخاطر می‌آورم. این ایتالیاست که بخشی از کودکی مرا فریفته زیبایی، هنر و نحوهٔ نگرش خود می‌کند.

این را می‌دانم که پزشکی یهودی مرا بدنیا آورده که چندی بعد به کانادا مهاجرت می‌کند. ظاهراً نرآنموقع کشف آنکه از پی سالیانی چند مهاجرت بصورت یک اپیدمی گریبان مردم ایران را خواهد گرفت، مشکل بوده است. این را می‌دانم که تا مقطع انقلاب ایران خود بشخصه دریافت روشنی از این مسئله نداشتم. اما می‌دانم که در سالهای کودکی، همیشه می‌دانستم پزشکی که مرا بدنیا آورده است به کانادا مهاجرت کرده است بی آنکه بتوانم بدانم کانادا پرستی کجاست. البته پنج قللهای کانادائی را هم بخاطر می‌آورم که در آن ایام بسیار مشهور بودند. شاید تاثیر شهرت آنها بود که در اوایل بلوغ آرزو داشتم پنج دختر بنیاد بیآورم. تصویری‌کم آنچه عاقبت مرا از تعقیب این رؤیا که ماههای متوالی به محرواصلی ذهنم تبدیل شده بود، رهانید، مشکل نامگذاری دخترها بود، چون هرکاری می‌کردم نام آخرین دختر با نام خواهرهایش هماهنگ

بنظر می‌رسد مردم حق دارند بدانند آن کسی که برای آنها می‌نویسد چه کسی است. این بویژه در کشور ما از اهمیت برخوردار است. چون هنگامی که من کودک بودم بما آموخته بودند هرگاه در خیابان به تکه پارهٔ نوشته‌ای برخوردیم، آن را برداریم و در گوشه‌ای بگذاریم. البته بهتر آن بود که نوشته‌های آن متن را هم با آب جوی می‌شستیم تا اگر احتیاطاً کلام مقدسی روی آن هست، با آب شسته شود و زیر نست و پا نیفتد. گویا که يك نوشته همیشه با مفهوم مقدسی همراه است. طبیعی است که چنین نحوهٔ نگرشی ریشه در نورانی دارد که نوشتن کار ویژهٔ جمعی محدود بشمار می‌آمد و آنان خود بخود امانتدار کلام مقدس بودند. این را نیز می‌دانیم که کتاب مقدس با ستایش کلمه آغاز می‌شود: در ابتدا کلمه بود و کلمه خدا بود.

اما نوسه سده‌ای است که همه - اگر بخواهند - می‌توانند بنویسند. پس من نیز نویسنده‌ام، و اما مردم نیز حق دارند بدانند کیستیم. در این صورت بعنوان نخستین سخنرانی سراسر عمرم چنین بنظرم می‌رسد که شناسایی از خود بدست دهم.

تا آنجا که می‌دانم نطفهٔ اینجانب در ماهی بسته شده است که نخستین بمبهای اتمی جهان در هیروشیما و ناگازاکی منفجر می‌شود. ظاهراً در همان ماههایی که در بطن مادرم رشد می‌کردم، اروپائیان و دیگر ملل درگیر در جنگ بین‌الملل دوم نست به گریبان فقر و گرسنگی، ویرانی و دیگر پیامدهای ترسناک این جنگ مخوف



هستند. عشق شنید مادرم به آلمان، و مسئله پدرم که بعنوان پزشک داوطلب به همراه دیگر داوطلبان از شیراز برای می‌رفت تا به رئیس‌سلی دولوری و دلوزان تنگستان مدد برساند، و همبستگی این ماجرا با نام واسموس آلمانی، هرچند که این مجاهدان شیراز مرکز موفق نشدند خود را به تنگستان برسانند، اما باعث می‌شد تا آلمان یکی از موضوعات اصلی مورد علاقه خانواده ما باشد.

اما برغم این نوع علائق، چون زبان انگلیسی زبان دوم مدارس دولتی محسوب می‌شد، مقدمات این زبان را در مدرسه آموختم، و باز اما چون از چندین دهه پیش از آن شخصیت‌های متفکر ایرانی در برابر نفوذ انگلستان و روسیه پشت زبان فرانسه پنهان می‌شدند و چون بیشتر آثار خواندنی از این زبان به فارسی ترجمه می‌شد، من نیز دچار وسوسه آموختن این زبان شدم و کمی بعد متوجه شدم که بدین ترتیب از نظر اقتصادی بخود زبان وارد کرده‌ام علاوه برآنکه اگر بنا می‌بود همچنان که همیشه آرزو مند بودم روزی بتوانم فلسفه بخوانم، باید آلمانی می‌آموختم و بدنبال آن یا به همراه آن یونانی، عربی و لاتین و البته سانسکریت. اما در نهایت چون به برخی زمینه‌های اندیشه چینی علاقمند شده بودم، چند سالی را با زحمت و مزارت فراوان صرف آموختن زبان چینی کردم که متأسفانه به جایی نرسید. حقیقت تلخی که باید بدان اعتراف کنم، بی‌استعدادی اینچنان بر امر آموختن زبان است. تا این لحظه چندین جلد کتاب ترجمه کرده‌ام اما همیشه در ساختن ساده‌ترین جمله‌های زبانه‌های فرانسه و انگلیسی برمی‌مانم. تصویری که استعدادم در آموختن زبان، مشابه استعداد فرانسویان در آموختن زبان انگلیسی باشد که همیشه خود بدان اعتراف دارند. فکرمی‌کنم دلیل دیگران، نیاز و میل به اندیشیدن باشد. می‌توان به هزاره‌ها یک زبان گفت من تشنه‌ام، اما هیچکدام از این زبانه‌های هزاره یک گانه قادر نیستند تفاوتی در مفهوم و معنای تشنگی ایجاد کنند. از اینرو اگر برای گفتگو با مردمان دنیا آرزو مند زبانی مشترک باشم، نمی‌توانم گفت در رویایی خام بصرمی‌بوم. احتیاطاً هنر در تمامی ابعاد آن نموده از این زبان مشترک بشمارمی‌آید. نوشتن نیز.

اینطوری است شاید که من آلمانی نمی‌دانم، اما با گوش دادن به بتهوین درک غنای احساسی یک آلمانی برایم میسر می‌شود. سالها در این رویا بودم که فیلمنامه‌ای بنویسم به نام «چرا بتهوین در ایران بنویس نیامد». نظرم این بود که تا زمانی که این فیلمنامه را ننوشته‌ام، از آلمان بازدید نکنم. می‌خواستم ببینم آیا از طریق موسیقی بتهوین می‌توان یک آلمان تخیلی را بر پرده مجسم کرد، و آیا این امکان هست که در تمقیب نر چوپانی ایرانی، لحظه‌ای را که روح بیابان در روح نی نفوذ می‌کند، کشف و تسخیر کرد؟ همچنین می‌شد این جستجو را گسترش داد و آبی - خاکستری گسترده برچنگلهای سیاه را، که به پندار من رنگ غالب برچنگلهای سیاهی بود که ندیده بودم، به زرد - آبی تند بیابانهای ایران پیوند زد.

بدیخته‌انجام همه این کارها نیازمند دانستن زبان بود: زبان موسیقی. و میدان بیسوادى از شدت گسترده‌ی، ترسناک به نظر می‌رسد.

بهر حال بخوبی بیاد می‌آورم هنگامی که پنجساله بودم برای نخستین بار برق به خانه‌ای که ما در آن سکونت داشتیم وارد شد. البته برق از چندین دهه پیش در ایران وجود داشت، اما در این مقطع بما رسید، و برای آنکه آب لوله کشی به ما و شهرما که پایتخت ایران است برسد، باید پنج سال دیگر صبر می‌کردم. به همین جهت سنت آب‌انبار را بخوبی می‌شناسم و اطلاع دارم که مردم می‌توانند آبی کدر و خاکستری رنگ را زلال تصور کنند و از داشتن آن شاد باشند و زندگی خاکشیر در آب هم طبیعی بنظر برسد. همچنین می‌دانم که آفتاب را باید در آب حوض گر داد، ظرف غذا را هم، رخت تن را هم، و اگر چه‌اید البته پس از بدو آبی‌زیادی که کرده‌اید و نفس نفس می‌زنید و تشنه‌تان است و

بزرگترها هم خواب هستند و شما را نمی‌بینند، البته می‌توانید نولا بشوید و از همان آب نوش جان کنید. در نتیجه تصویری‌کنم به همین دلیل باشد که از ذات‌الریه که بگتریم، سرخ، مضمك، آبله مرغان، اورین، سیاه سرفه و حصه هم گرفته‌ام. همچنین در همان حدود پنج شش سالگی دیده‌ام که برای معالجه شبکوری نختری جوان که از ده آمده بود، روی چشمهایش جگر کوسفند گذاشتند. این همان موقمی است که همان دختر و مادرش بمن تلقین کرده بودند که در خانه ما جن وجود دارد، و یکی از اهل خانه نیز صاحب همزاد است. شاید ده نفر سوگند خورده باشند که همزاد او را با دو چشم خود دیده‌اند. در نتیجه من از حدود ساعت ۶ بعد از ظهر دیگر فلج می‌شدم و نمی‌توانستم در حیاط رفت و آمد کنم و البته از این خانه قدیمی به حد مرگ نفرت داشتم. آنچه می‌دانم این است که امروز همیشه تنها همین خانه است که در رویاهای من ظاهر می‌شود و در خواب می‌بینم که خاکهای کف حیاط یا یکی از زیرزمینها، یا یکی از آب انبارها جان می‌گیرند و آرام آرام، همانند حضرت آدم که از خاک برآمده بود، مرگانی دوباره رستاخیز می‌کنند. من از این خوابها نمی‌ترسم، اما می‌دانم که این خانه قدیمی می‌خواهد چیزی بگوید که ناتوان است از گفتن آن و اینطوری است که به میدان خواب وارد می‌شود. شاید بخاطر همین خانه است که می‌نویسم این نکته مهمی است. کف می‌شود اگر با قایقی از روی عبور کنید، بعدها مجبور نیستید به احترام قایق آن را همیشه بر پشت خود حمل کنید. شاید این درست باشد، اما باید در نظر داشت که قایق همیشه قایق می‌ماند. می‌توانیم پس از عبور از رود قایق را بر پشت خود حمل نکنیم، اما هنگامی که به رود بعدی رسیدیم، دوباره نیاز به قایق نمود پیدا می‌کند. مفهوم خانه اما از ژرفای بیشتری برخوردار است: احساس داشتن یک سرپناه. حال هنگامی که به گذشته نگاه می‌کنم با شگفتی درمی‌یابم نود درصد خانه‌هایی که در آنها زندگی کرده‌ام، خراب شده‌اند. رشد شهرنشینی، تغییر چهره بسیار سریع و شتابزده یافت شهر را در پی داشت. خانه‌ها را بسرعت خراب می‌کنند تا خانه‌های نو بسازند. این درست هم هست، ولی میدان گسترده‌ای از بی‌هویتی فروری انسان قرار می‌گیرد. این پرسش که: من که هستم و چگونه باید زندگی کنم، خانه، در مقام سرپناه و ویژگی بخش یک چارچوب ذهنی در عین حال ویژگی بخش حجم معینی از خالی است که سهم من، تو، او، ما، شما، ایشان است.

در همین خانه است که در حدود سن یازده نوزده سالگی سخت تحت تأثیر جنگ الجزایر قرار گرفتم. تصویری‌کنم نامه‌ای هم برای یک روزنامه نوشتم و اطلاع دادم که حاضر م خون خود را در اختیار مجروحان جنگ بگذارم، و از آنجائیکه بسیاری از ضعف بودم مورد تمسخر چند تن از اقوام همسن و سال خودم قرار گرفتم. در همین دوره است که عکسهای شماری از هنرپیشگان معروف را جمع‌آوری می‌کردم. پنج زن و پنج مرد. خانمها عبارت بودند از: پرویزت باربو، الیزابت تیلور، جینا لولو بریجیدا، سوفیا لورن، و ادری هپبورن و آقایان: تونی کرتیس، جک پالانس، آنتونی کوئین، ویکتور میجر و جف چاندلر. فکرمی‌کنم در همین ایام که بر حسب مد روز و اما بدلیل کم سن و سالی بیصبرانه دعا می‌کردم تا هیجده ساله بشوم و لباس مد ژورنالی بیوشم، سخت تحت تأثیر انقلاب کوبا قرار گرفتم و فیدل کاسترو همانند محبوبی در ذهنم جای گرفت. همچنین در حدود همین سالهاست که پادشاه عراق با کوتای عبدالکریم قاسم سرنگون می‌شود و هیجانی در جامعه بوجود می‌آورد. و البته زده ترازان توهین به مفهوم شاه را در کلاس نوم دبستان، هنگامی که کولکان بزرگتر و پسر مدیر دبستان تجوی می‌کنند، به چشم می‌بینم. این همزمان با کوتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر محمد مصدق است. آنچه که در این سالها بیش از هر چیزی می‌تواند ذهن کولکانی نظیر من تحت تأثیر قرار دهد، مسئله و امکان توهین به شخصیت‌هایی است که توهین ناپذیر تلقی می‌شوند. اما من به شدت

زیر نفوذ مانریبزرگ هستم که شعر می‌گوید، نقاشی می‌کند و به گفته خودش در جستجوی خداست و در جهت این جستجو مرتب به کتابهای عرفانی رجوع می‌کند و داستان‌هایی از زندگی مشایخ صوفیه را برایم بازگو می‌کند. البته هنگامی که هیجده ساله هستم شخصی بمن می‌گوید خدا وجود ندارد، و بر اثبات این امر از استدلالات سوسفاتیان یونان باستان استفاده می‌کند و من این را براهتی می‌پذیرم. چرا؟ چون خدائی را که در ذهن من جای انداخته‌اند، دارای پیکره‌ای انسانی و مردانه است و من برآستی نمی‌توانم بفهمم او در کجای آسمان زندگی می‌کند و به چه دلیل پیکره مردانه دارد، و چرا زنانی که او را این همه دوست دارند حنا به ناخنهای پایشان می‌مالند و هرگز کتاب نمی‌خوانند و اغلب گریه می‌کنند، چرا به سینما نمی‌روند، چرا هدف مشخصی در زندگی ندارند، چرا بیشترین آنها مرگ از نواچی را روی نوش خود حمل می‌کنند، و من که عکس زنان زیبای غربی را دیده‌ام و جمع می‌کنم این زنان را زیبا نمی‌بینم و دوستشان نمی‌دارم و منطقتان را نمی‌پذیرم و زندگی‌شان برایم جانانه‌ای ندارد و ترانه‌های سوزناکی که زیر لب زمزمه می‌کنند خشمگین می‌کند و حوصله‌ام را سر می‌برد. این زنان اغلب از گروههای فقیر روستائی هستند که بدلیل روزگار ناسازگار و مهاجرت سر از این خانه درمی‌آورد، مدتی می‌مانند و بعد می‌روند، اما بهمراه خود چیزهایی را می‌سازند و چیزهایی را نابود می‌کنند. آنان دریافت‌های ذهن روستائی خود را به شهر منتقل می‌کنند. این دریافت‌ها در روستا همانند دیوار قلعه‌ای حفاظ شخصیتی آنها را تشکیل می‌دهد، اما در شهر از استواری و ثبات برخوردار نیست، به یواری می‌ماند که گویا محکوم به خراب شدن است، همانند تمامی خانه‌های قدیمی. اینطوری است که این زنان حوصله مرا سر می‌برند و اینطوری است که می‌آموزم گهگاه در گفتگوهای ذهنی با خودم تکرار کنم که ای خدا من ترا باور ندارم.

هرچند که انکار خدا بدین صورت ساده، کاری ابلهانه است، اما همین امر آغاز حرکت‌های کور و چند جانبه اینجانب می‌شود: درک این که اراده دارم و می‌توانم بست به عمل بزنم و البته مایه این حالت از قدیمتر نیز در من وجود دارد. در حدود پانزده، شانزده سالگی است که باور می‌کنم اگر بخواهم می‌توانم روی آب راه بروم بی‌آنکه کف پایم تر شود. برآستی نسبت نروغهایی که انسان به خود می‌گوید قابل اندازه‌گیری نیست. من می‌دانستم نمی‌شود روی آب راه رفت، اما ایمان داشتم که این کار شدنی است. این را هم می‌دانستم که بیان این اندیشه باعث مرگ آن خواهد شد. هنگامی که اندیشه‌هایی از این دست را به دیگری می‌گویند، او اغلب می‌خندد. انسان شنونده اندیشه‌های غیر متعارف، بطور معمول موجودی است که می‌خندد، یا اگر خیلی منصف باشد، لبخند می‌زند. بنابراین انسان بسرعت می‌آموزد از این نوع رویاها و اندیشه‌های خود حرفی بمان نیارود. در این لحظه بسیار آرزو مند بودم بدانم هم نسل‌های من، مردان و زنانی که از حوضهای پر از خاکشیر آب خورده‌اند و در عین حال بیننده فیلم‌های سینمائی بودند و درسیزده چهارده سالگی‌شان نخستین ماهواره به آسمان رفته بود، چه نوع اندیشه‌هایی در سر داشتند؟ چون این نسلی است که با انجام حرکات و رفتارهای شتابزده تغییرات بنیادی شگفت انگیزی را در چارچوب جامعه ایران باعث شده، البته هرچند که خود اغلب فرصتها را از دست داده است. امروز برایم باورم که در هنگامی که اندیشه‌ای در ذهن کسی جوانه می‌زند، بیدرنگ باید بگرد و دیگران همانند خود را بیابد. چون هیچکس تافته جدا بافته نیست و بیشک جریانهای اجتماعی مبهم و نامرئی نقش غیر قابل انکاری در هدایت اندیشه فرد و لاجرم افراد بازی می‌کنند.

بهر تقدیر چنین بود که من می‌اندیشیدم می‌توانم روی آب راه بروم بی‌آنکه کف پایم تر شود. البته تمامی آزمایشات در این زمینه منجر به شکست می‌شود اما

همچنان برسر این اندیشه پافشاری می‌کنم. از این مقطع بیدم، همانند آزمایشگری ناشی روی موش وجود خودم دست به آزمایش می‌زنم و موارد متعددی با سرمیانه حوادث و ماجراهای مختلف شیرجه می‌روم. چون در همین دوره است که خواننده ام اگر خدا نباشد هرکاری مجاز است، که البته در همان لحظه که خوانندم و از پی آن همیشه نسبت به ارزش این جمله شک داشتم. اما در عین حال این دوره ای است که نسبت به تمامی ارزشهای مستقر شک روا می‌دارم. اینطور است که میدان مبهمی برای حرکت فراهم آمده که اربابان آن اراده انسانی است. از راههای نور پیام‌هایی می‌رسد. این پیامها را براحتم می‌توان دریافت. گوئی با روان انسان هماهنگی دارند. نختروک فیلم جانوگر شهزرد براحتم وارد سرزمین انسانها می‌شود. همچنین سوهرمن می‌پرد و تازان بسیار زورمند است. برادران زور تمامی موانع را پشت سرمی گذارند. خفاش با سرعت در جاده‌ها می‌راند، اما ناگهان خود رو را متوقف می‌کند. پیاده می‌شود تا تسبیگاری را که دوستش به عنوان علامت در جاده انداخته کشف کند. این تنها عکسی که از این فیلم بخاطر ماندن نشان می‌دهد که در همان سن و سال نیز می‌توانسته ام نسبت به توان و قدرت این قهرمان امریکایی که البته در آن موقع به نظرم انگلیسی می‌نموده شک کنم، همچنان که به باورهای آن زنان غمگین شک می‌کردم. اما عکسها آنچنان زیبا هستند و چنان بسرعت از پی هم رد می‌شوند که فرصت تفکر و اندیشیدن را سلب می‌کنند. با این حال همیشه این پرسش، بر لحظات نادری که فرصت کشف و شهود وجود داشت به ذهنم می‌آمد که این خفاش چگونه می‌توانست در آن جاده و با آن سرعت این تسبیگار را کشف کند؟ و البته خفاش یکی از شخصیت‌هایی است که در کار من راه می‌رود و به من تلقین می‌کند که می‌توانم روی آب راه بروم.

سیزده ساله ام که نخستین قمر مصنوعی به هوا پرتاب می‌شود و کمی پس از آن یوری گاگارین مدت کوتاهی بعد زمین می‌چرخد. کپکشان از انسانهای اروپائی و امریکائی بنام هنریش، نویسنده، شاعر، مخترع، کاشف، عالم و فیلسوف وارد فرهنگ لغات من شده‌اند و روشنفکران با علاقمندی و حالت جذب به تجربه سیمون دوبوار و ژان پل سارتر نگاه می‌کنند. تمامی داستانهای که می‌خوانم یا غریبی است یا ملهم از داستانهای غریبی. من می‌خواهم نویسنده بشوم اما نمی‌دانم برای قهرمانان داستانهایم چه نام‌هایی انتخاب کنم، چون نمی‌دانم هموطنانم چگونه زندگی می‌کنند. هنگامی که شش هفت ساله هستم، پشت سر مادر بزرگم نماز می‌خوانم و با همسن و سالهای عهد می‌بندم که در بزرگی چادریسرتکم، اما درسالهای ۵۰ - ۴۹ شمسی در خیابانهای تهران مینی ژوپ به تن دارم و راه می‌روم و با مردم نامتقنی که به من متک می‌گویند، قهر هستم. در همان حال جامعه شناسی می‌خوانم، در بریا شنا می‌کنم، به ترانه‌های روز غریبی گوش می‌دهم، و باز در همان حال نسبت به اندیشه‌های مارکسیستی شیفتگی غریبی حس می‌کنم، اما هیچ منبعمی در اختیارم نیست، چون انتشار این نوع آثار در آن مقطع در ایران ممنوع اعلام شده و خواندن آنها جرم دارد. پس بنابراین همه آنچه که در این راستا بگویم می‌خورد حقیقی و جذاب جلوه می‌کند، ضمن آن که در همان حال و در حدود همان معلومات ناقص نسبت به اصالت آنها شک دارم. بطور مثال وقتی انعام می‌شود که تمامی مردم شوروی از امکانات مشابهی برخوردارند باور نمی‌کنم، همچنین نمی‌توانم بفهمم به چه مناسبت اجساد لنین و استالین مومیائی شده‌اند و چرا حرکت‌هایی مشابه این حرکت در مجموعه‌های فرهنگی دیگر مضحک قلمداد می‌شود.

و اما حالا نوبت جنگ ویتنام است. آنچه قهرمانان ویتنامی انجام می‌دهند چنان است که شک نسبت به خفاش را به ذهن متبادر می‌کند. به نظرم می‌رسد ویتنامیها هم نسبت به امکانات نامحدود خفاش چهار شک هستند. چون خفاش گویا نو کار را با هم و در آن واحد انجام می‌دهد: (۱) میدان عظیمی برای حرکت

● و اما اگر فرد در قبال حرکت‌های سیاسی اعتراضی دارد این را به چه کسی بگوید که به انقلابی صدمه نزند، آب به آسیاب دشمن نریزد، و متهم به فرصت طلبی نشود؟

● شهادت می‌دهم انسان را دیده‌ام که در زیر بدترین ضربه‌ها انسان مانده است. درست به همین دلیل به اشرافیت انسان در معنای عام باور دارم.

● دلم برای فلسطینی‌ها می‌سوزد، اما در همانحال برای یهودیان نیز غصه می‌خورم. شاعری می‌گوید: و هیچکس نمی‌داند نام آن پرنده مرده، ایمان است. من اما با بند بند وجودم آماده هستم تا ایمان بیارم، حتی مثلاً به آغاز فصل سرد.

● زندگی چنین خواست که بتوانم انسان‌هایی را در مراحل ببینم که تمامی ارزشهای مورد باور آنها در ترازو قرار گرفته بود. دیدم که چگونه از این ارزشها دفاع کرده‌اند و چگونه جان باخته‌اند.

ارادی انسان باز می‌کند، (۲) چون بسیار جوان است بیشتر به اتکالی غریزه و شور جوانی حرکت می‌کند، از این قرار در این حرکت و مدام حرکت، وجهی انفعالی نیز بچشم می‌خورد: حرکتی غریزی، اینطور به نظر می‌رسد که خفاش می‌رود و می‌رود و می‌رود تا برسد به قانونمندیهای بسیار قدیم سنت‌های انسانی، چون گویا او حرکت می‌کند بخاطر نفس حرکت کردن، چون او برآمده از درون هرج و مرج بسیار زیبایی است که گویا متأسفانه بزودی همانند آنچه که همیشه رخ داده، قربانی خواهد شد. با این حال رویای خود را با جهان تقسیم می‌کند، رویای چرخش آزادانه. اینطور بنظر می‌رسد که ویتنام، در آن لحظه تاریخی می‌گوید نه!

مقاله‌ای می‌خوانم درباره این جنگ و متوجه می‌شوم یکی از دلایل آن نفت است. مفسرنوشته است نسبت نفت دنیا به نفت ویتنام نسبت تمیزی است که بریدن فیل چسبانیده باشند. همچنین نوشته است یکی از دلایل اصلی این جنگ، کانچو است. من یک اتومبیل ژیان دارم و چهار احساس شرمندگی می‌شوم. چون لاستیکهای این اتومبیل نیز از همین ماده ساخته شده و پس لاجرم من نیز جزو جنایتکارانی هستم که در این جنگ نقشی برعهده گرفته‌ام. وسوسه رفتن به ویتنام به جانم می‌افتد. بسیار آرزو مند بودم بروم و باین مردم قهرمان یاری برسانم.

درسال ۱۳۴۹ نهضت چریکی ایران آغاز می‌شود. این مسئله موجبات هیجان شنیدی را در کشور فراهم می‌کند. من نیز سخت تحت تاثیر قرار گرفته‌ام، اما باز بسیاری چیزها را نمی‌توانم باور کنم. از سونی دیگر بازی و عریانی فلات پهناوری که سرزمین من است به عنوان فاکتوری بسیار مهم وارد میدان اندیشه‌های من می‌شود. دلم برای فلسطینی‌ها می‌سوزد، اما در همانحال برای یهودیان نیز غصه می‌خورم. شاعری می‌گوید: و هیچکس نمی‌داند نام آن پرنده مرده، ایمان است. من اما با بند بند وجودم آماده هستم تا ایمان بیارم، حتی مثلاً به آغاز فصل سرد. در عین حال در مقاله‌ای می‌خوانم که ماهواره‌های شوروی در صحرائ سینا از حرکت ماری که روی زمین می‌لغزیده عکس گرفته‌اند، و از خود می‌پرسم انسان برای اثبات صمیمیت خود چگونه باید عمل کند؟ چگونه ماشین براند تا سانسیده شدن چرخهای آن بلائی جان مردم ویتنام نشود، در عین حال اگر استعدادی دارد و مستعد ترقی است، چگونه ترقی کند که تصور نرود خود را فروخته است و آیا اصولاً حق ترقی دارد؟ آیا این خیانت به آرمانهای مردم تلقی نمی‌شود؟ و اما اگر فرد در قبال حرکت‌های سیاسی اعتراضی دارد این را به چه کسی بگوید که به انقلابی صدمه نزند، آب به آسیاب دشمن نریزد، و متهم به فرصت طلبی نشود؟

مشکلات شخصی نیز مزید بر علت می‌شود تا بیشتر در تار عنکبوت پرسش «چه باید کرد» فرو بروم. يك اصل برایم مسلم می‌شود: انعام به جهل و نادانی. از آنجائی که هنوز درس نمی‌خوانم که تصور می‌کنم تمامی فرصتهای هستی در اختیار من است، تصمیم می‌گیرم تا جائی که می‌توانم در تاریخ به عقب بازگردم تا چه بسا بتوانم ریشه مشکلات را پیدا کنم. در آغاز باین اشاره کردم که عکسهای هنریشگان را جمع آوری می‌کردم، حالا می‌خواهم اضافه کنم بر این باورم که هم نسل‌های من ناخود آگاه در این اندیشه بوده‌اند که می‌توانند برای هدفی بمریزند و سپس بازگردند و مرگ خود را دوباره ببینند. اینطور بود که من نیز تصمیم گرفتم صد سال اول را صرف جستجوی برگشته کنم. کمبود دانش آزارم می‌دهد. فقر مطلق برداش ریاضی وادارم می‌کند تا چند بار دوره کامل کتابهای ریاضی دبیرستان را بخرم و بخوانم و ببخاتانه همیشه گرفتاریهای اقتصادی و اجبار به کار کردن، همچنین مسئولیتهای مختلف دیگر مزاحم به تحقق رسانیدن این رویا می‌شود.

در میانه این چرخ و واچرخها و در جوار تمامی حوادث اجتماعی که در جریان است، برای مدتی توجهم مصطوف به ترازو می‌شود: این که ترازو، به عنوان یکی از قدیمی‌ترین اشیاء دست ساخت بشر، در مقام صورتی فلکی به آسمان رفته است. زمان ترازو به ترازو فکر می‌کنم. اینطور بنظر می‌رسد که ترازو دار در یکی از مقاطع بسیار دور تاریخ ایستاده است و به اتکالی اختراعی که کشف آن از شدت سادگی غیر ممکن بنظر می‌رسد، چندین و چند چیز را به محک آزمایش عینی می‌گذارد. احتیاطاً عظیمترین نقش او هنگامی آغاز می‌شود که به عنوان مقسم غذا وارد میدان می‌شود، میانه دو طرف مدعی می‌ایستد و غذا را تقسیم می‌کند. ظاهراً این اوست که بزرگ می‌شود و شهر را بوجود می‌آورد. اختراعی اینهمه ساده، و در عین حال در مقطع زمانی خودش حامل تغییراتی که احتیاطاً از تغییرات برآمده از اثر کمپیوتر، عظیمتر می‌نماید. اینطور می‌شود

### تبعید

عباس سما کار

پناه بردن به گذشته، رایج ترین رویای انسان تبعیدی است. در این رویا می توان سختی های محیط بیگانه را به فراموشی سپرد و بر پیچیدگی راهی که در پیش رو است، چشم فرو بست. اما آرامش و خشنودی بر آن نیست. یا اگر هست، پایدار نیست. اصولاً رویا به آینده تعلق دارد. چشم اندازی است که بر آن امید و تلاش است. امید رسیدن به چیزی و جایی است. اما رویای گذشته، وهمی پیشین و خالی و خیالی است. به برد آینده نمی خورد. همین که تیغ افتاب برمی آید و واقعیت تند و تیز روزانه، جایگاه خیالات شب را جارو می کند، انسان در خرویش می نگرود و چشم بر کلاف پیچیده ای که پیش رو دارد می کشاید تا مواقع و مکان خود را دیگر بار بازیابد. کسی که از ریشه و اصل خود دور افتاده و در محیط تازه زیستش تعادل ندارد، کسی که پوسته تنگ پیرامون خود و راه برین رفت از آن را نمی شناسد، خیالش سراسر درگیر و آلوده گذشته می شود. آزمون سختی پیش پای اوست. آزمونی که وجود، توان، بردباری و شرفش را به عنوان یک انسان آرزش یابی می کند.

برای انسان تبعیدی، گذشته فقط به معنی زمان سپری شده نیست، بلکه، تار و پود یک پیوند عاطفی و فرهنگی با سرزمین مادری است. به هجرت دیگر، بازتاب هویتی او است. در سرزمین خودی کسی به گذشته به عنوان یک پدیده مجرد نگاه نمی کند. زمان حال، همواره در پیوند با گذشته است. با آن عجین است. ادامه واقعی و بی نرنگشی شمرده می شود. روزی که می گذرد، امروز است رفته ای نیست. سال های پشت سر، جزئی از وجود حال به حساب می آید. اما در تبعید بین آن ها جدایی می افتد و همیشه این نگرانی وجود دارد که چیزی از دست برود. از اینرو میان گذشته و حال، فاصله ای بوجود می آید که با چیزی پر نمی شود و به بروز بین پندار و واقعیت مانند است. به زمانی می ماند که از حرکت بايستد. این ایستایی، درک تبعید را سخت می کند. اصولاً درک تبعید آسان نیست. تبعید به دل خواه پیش نمی آید. بلکه از سر ناچاری است. اول به نظر ساده است. انگار آدم خودش خواسته است بیاید. بعد می بیند این طور نیست و خیلی سخت تر از این حرف ها است. روز و سال نرازی طول می کشد تا گوشه ای از آن شناخته شود. و چون همیشه گذرا به نظر می آید، کسی بفکرش نمی رسد که آن را بشناسد. اما وقتی بدرازا می کشد، در این بین چیزی بدون اطلاع ما از دست رفته است. از دست رفتن این «چیز» مثل زهر تلخ

می نماید و پیوند بین گذشته و آینده را می بُرد و زیر پای تبعیدی را خالی می کند. در واقع ما زمان حال را از دست می دهیم و گذشته، مجرد و بی پیوند، در نور دست ها قرار می گیرد. و هرچه روند ناسازگاری با محیط جدید بیشتر برود، میل به بازگشت نیز شدت بیشتری می گیرد. در این حالت همین زمان حال گم شده نیز خود، به گذشته ای تبدیل می شود که هویت ندارد. پرده مه آلودی می شود که میان گذشته پیشین و اکنون می ایستد و از پس آن، پیشینه خوبی پیدا نیست. همه چیز بر آن دورها مبهم می شود و رنگی دیگر بخود می گیرد. گذشته ای با این خصوصیات، دیگر گذشته نیست. رویا است. رویا هم نیست. خلاصه است، می شود برایش غصه خورد. نوشتاری ارزانی است که خود را به صورت نشانه ها می نماید و هویت تبعید شده را متقاضی می کند. آینده را نیز ناشناخته تر و پرابهام تر می سازد. حقارتی که بدین سان به انسان روا می دازند باور کردنی نیست. آنوقت درگیری و پاشیدگی آغاز می شود.

چه می توان کرد؟ چگونه می توان این پریشانی را پس زد و سازگاری یافت؟ انسان تبعیدی، دلبستگی ها و کسان و خانه و زندگی خود را گذاشته و آمده است تا گرینش زیر تیغ نباشد. پس طبیعی است که نخواهد تن به این حقارت دهد. اما چگونه باید بچنگد؟ ابزار و اسباب جنگ او کجا است؟ اصلاً باور نمی کرده که این جا هم جنگی در کار باشد. پس چرا اصلاً آمده است؟ واقعیت این است که اینجا هم جنگی در کار است. اما این جنگ حقانیت آمدن او را زیر سوال نخواهد برد. هر حقارت دیگری هم که به او روا دارند، باز دلیلی بر حقانیت شرایط غیرانسانی زیست پیشین او نیست. او اکنون اینجا است و می جنگد و شرایط را سازگار می کند.

شاید با شناخت رویه های گوناگون و پیچیده تبعید بتوان تا اندازه ای به آن بسته از نشواری ها که علتشان، بیشتر نا آگاهی تبعیدی از شرایط بفرنج جامعه میزبان است چیره شد و با این آگاهی اقدامی برای زبودن محدودیت های سیاسی و اجتماعی تبعید گاه و کاهش سختی ها و مشکلات ناشی از آن را آغاز کرد. شناخت تبعید مفید است. اگر تبعیدی نخواهد غریبی آن را دریابد، گذشته اش را نیز در این بفرنجی از خاطر خواهد برد.

یکی از مشکلات ایرانیان در تبعید، نا همخوانی زن و مرد و فری پاشی وضیعت خانوادگی است. این مشکل ابعاد نسبتاً گسترده ای دارد و علت های آن گرچه از پیشینه فرهنگی و اجتماعی ما ریشه می گیرد، و تا حدودی با گسترش همین اختلافات در ایران قابل سنجش است، ولی شرایط تبعید، به آن ویژگی می دهد و نوعاً آن را با نمونه ایرانیان متفاوت می کند.

برای دریات موضوع، بهتر است ابتدا به موقع و مکان اجتماعی زن و مرد تبعیدی نظری بیانداریم. با یک نگاه کلی می توان دریات که بیشترین تعداد پناهنده ایرانی را سردمی از لایه های میانی و مرفه جامعه ما: یعنی متخصصین، هنرمندان، دانشجویان تشکیل می دهد و توده کم درآمد مردم بر آن جایی ندارند. این مسئله بی علت نیست. غیبت زحمت کشان ایرانی از تبعید به این معنی نیست که آن ها از زندگی در ایران خشنودند و یا اصولاً مشکلی با رژیم ندارند. در زمان شاه، در ابتدا، روشنفکران هدف سرریزه و خلفان سیاسی قرار می گرفتند و توده مردم تا زمانی که از تنگی وضع معیشتی خود به جان نمی آمدند، با بردباری وضع بد را تحمل می کردند. اما وقتی این سد شکست، مردم به میدان مبارزه رو در رو براندازانه با رژیم شاه درآمدند و او را سرنگون کردند. انقلاب، تنها رژیم شاه را جارو نکرد. انقلاب، تصویر قدر قدرتی حاکمیت را نیز در ذهنیت عمومی درهم شکست و توده مردم را با عبور دادن از رویه براندازانه، به توده ای سیاسی و بیدار تبدیل کرد. چنین توده ای از مردم را دیگر نمی توان مانند زمان شاه فریب داد و خواست هایش را نادیده گرفت. اکنون دیگر ممکن نیست مانند گذشته، با سرکوب روشنفکران، خواست و آرمان همگانی

زندگی بهتر را خاموش ساخت. بویژه که علاوه بر سرکوب شدید در مقابل هر اعتراضی، دست نرازی به زمینه های اجتماعی و زندگی خصوصی مردم نیز ابعاد گسترده و وسیعی بخود گرفته و ناخشنودی از شرایط را ابعاد تازه ای بخشیده است. به این ترتیب مشاهده می شود که فشار و سرکوب همه مردم را در بر می گیرد. ولی آن ها مانند قشرهای مرفه و تحصیلکرده قادر به خروج از کشور نیستند. عوامل بازدارنده زیاد است. که در اینجا فقط به طور کلی به آن ها اشاره می کنیم.

اصولاً این که آدم در موقع خطر و یا سختی شرایط، به زندگی دیگری بیندیشد، مستلزم شناخت از این زندگی دیگر است. بیشتر مردم ایران، آگاهی اندکی از دنیای بیرون از کشور خود دارند. علاوه بر این بیرون آمدن از ایران و زندگی کردن در یک کشور خارجی چنان امکاناتی می خواهد که از عهده مردم کم درآمد و زحمت کش بر نمی آید. کسی که برای تامین معاش خود بزحمت نستش بدهانش می رسد، چگونه قادر است وسایل سفری را که شکی در پُر هزینه بودن آن نیست، فراهم کند. زندگی کردن در خارج امکانات می خواهد. فراگیری یک زبان دیگر، می طلبد که ابتدا زبان خودی بدرستی آموخته شده باشد. برای مردمی که در خواندن و نوشتن زبان رسمی کشور اشکال دارند، یاد گرفتن یک زبان تازه، آنهم در سن بالا اصلاً آسان نیست که هیچ، عذاب آور است. بعد مسئله اطمینان از تامین معاش در کشور بیگانه مطرح می شود. حد اقل موضوع این است که فرد مهاجر از توان علمی و تخصصی معینی برخوردار باشد تا امکان کار را پیدا کند. یک بد بینی سنتی هم نسبت به کشورهای صنعتی غربی، که محل اصلی مهاجرت می تواند باشد، در ذهنیت عامه مردم ما وجود دارد. این ذهنیت نطفه اندیشه مهاجرت را در آنها می کشد. مسائیل دیگری نیز هست. با بست های خانوادگی، گرواهاست تند عقیدتی و منع اخلاقی پناه آوردن به بیگانه، محافظه کاری سنتی و تمایلات بیشتر میهن پرستانه توده مردم و ... با توجه به این مطالب پیداست که فقط قشر معینی امکان آمدن به خارج از کشور را پیدا می کند. در میان همین قشر نیز مسائلی وجود دارد که باز طیف مهاجر آن را محدود می کند. در این میان، نقش موقعیت جنسی و سنی از همه مهمتر است. دختران و زنان تنها، مشکلات اجتماعی و اخلاقی بسیاری برای خروج از کشور دارند. اولاً قانون جمهوری اسلامی، خروج زنان تنها را محدود کرده است. بعلاوه در خود جامعه نیز، دختران تا سنین بالا قیود سنتی بسیاری را بر پای دارند و معمولاً به آن ها اجازه زندگی تنها و مستقل در خود کشور نیز داده نمی شود، چه رسد به خارج از ایران که همه چیز دور از کنترل و اعمال نفوذ خانواده و بخصوص پدر است. از نظر سنی نیز - بخصوص - می توان عدم حضور سنین بالا را در میان مهاجرین مشاهده کرد. سالمندان دلبستگی زیادی به محیط دارند و محافظه کار هستند. بوجود آوردن دوباره آنچه فراهم آورده اند در یک کشور دیگر آسان نیست. دل کندن از آن نیز، شور و التهابی می خواهد که آن ها ندارند. و این هم هست که سالمندان کمتر در خطر سرکوب قرار می گیرند. در سن پایین، در رده جوانان نیز تمایل زیادی برای خروج از کشور دیده نمی شود. جوانان بنا به آرمان خواهی شدید تر و بدلیل تحرك و آزادی از قید مسئولیت خانوادگی، امکان ماندگاری و مقابله بیشتری با ستم و سرکوب و تحمل شرایط بد را دارند. و جز در همین اواخر که سیاست میدان های جنگ، و بن بست اشتغال و سختی معیشت، آن ها را به مهاجرت کشاند، حضور چندانی در خارج نداشتند. در حضور تازه آن ها، امیدمی آمدن به خارج نیز نقش بازی کرده است.

از این مسائل می توان نتیجه گرفت که بیشترین تعداد مهاجرین ایرانی را خانواده های مرفه از قشر میانی جامعه تشکیل می دهند که میانگین سنیشان - موقع خروج - بین بیست و پنج تا چهل سال است. چنین خانواده ای معمولاً یک تا دو فرزند دارد. و حتی با محاسبه این دوره ده ساله تبعید همچنان در مرحله

## کمیته ایرانی مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی

به دنبال حادثه فجع ترور جمعی ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ برلن، کمیته‌ای بنا به دعوت حزب دمکرات کرستان ایران مرکب از برخی افراد منفرده و نمایندگان برخی از سازمانهای سیاسی در پاریس تشکیل شده است. این کمیته که هرگونه توهمی را نسبت به ماهیت تروریستی رژیم جمهوری اسلامی مبرود می‌شمارد در تصمیم‌گیریها و فعالیت‌های خود از استقلال کامل برخوردار است و به هیچ گروه و دسته‌ای وابستگی ندارد.

هدف این کمیته عبارت است از مبارزه با تروریسم رژیم جمهوری اسلامی، افشای جنایات این رژیم، دفاع از حق حیات انسانی برداخل و خارج از کشور و تعقیب و پیگیری پرونده قربانیان ترور از هر دسته و گروه سیاسی یا مسلکی که باشند.

در راستا با این برنامه و هدف کمیته ایرانی مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی همه هموطنان را به همکاری و حمایت دعوت می‌کند.

- ناصر احمدی
- ناصر پاکدامن
- سیروس جاویدی
- حسن حسام (نماینده سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر)
- حسین نوات آبادی
- حماد شیبانی (نماینده سازمان چریکهای فدائی خلق ایران)
- رسول قادری (نماینده حزب دمکرات کرستان ایران)
- پرویز لیلی‌خانی
- علی کشتگر
- پرویز تویدی (نماینده سازمان فدایی - ایران)

## اطلاعیه مطبوعاتی سبزه‌های آلمان درباره‌ی تروریسم دولتی ایران

سبزه‌ها خواهان تشدید اقدامات امنیتی و حفاظتی پلیس از جان افراد اپوزیسیون دمکرات ایرانی دربرابر رژیم ملاما شدند.

آقای روهرت، فون پلت نیتس، رهبر فراکسیون پارلمانی حزب سبزه‌ها در پارلمان ایالت هسن، صبح امروز از وزارت داخله ایالت هسن خواست تا پلیس، با تقویت اقدامات امنیتی، از جان مهدی خان‌بابا تهرانی، یکی از دمکرات‌های ایرانی ساکن شهر فرانکفورت، حفاظت کند.

پلت نیتس، با اشاره به قتل یکی از اعضای اپوزیسیون ایران بدست عوامل رژیم ملاما در روز گذشته در شهر رم یادآور شد که پس از قتل رهبران گرد ایرانی در شهر برلن که جزو اپوزیسیون دمکرات و متعهد دربرابر رژیم ملاما بودند، پلیس فرانکفورت به مهدی تهرانی اطلاع داده که برطبق مدارک و اطلاعات موجود نزد مقامات امنیتی آلمان، شخص او نیز احتمالاً یکی از هدفهای تروریستی رژیم ملاما است.

به گفته آقای پلت نیتس، نتیجه پیگیری و تحقیقات مأمورین امنیتی و قضائی آلمان پس از قتل رهبران کرد در برلن، می‌تواند به دستیابی و شناخت مأمورین امنیتی آلمان، به لیست قربانیانی منجر شده باشد که از طرف گروه‌های تبهکار، مورد تهدید جانی هستند و از سوی تهران هدایت می‌شوند.

روهرت، فون پلت نیتس براین رابطه رفتار نوات آلمان را دربرابر تروریسم دولتی مورد انتقاد قرارداد و یادآور شد که دولت آلمان پس از واقعه قتل دربرلن باید آشکارا نشان می‌داد که حاضر به تحمل فعالیت‌های تروریستی دولت ایران در خاک آلمان نیست.

پلت نیتس اضافه نمود که دولت آلمان نه تنها این کار را نکرد، بلکه مانند مسئله رشیدی از کنار قضیه گذشت و کم و بیش این احساس را بوجود آورد که اساساً علاقه‌مندی تجاری آلمان با ایران اصل است و نه موضوع نقض خشن حقوق بشر از طرف رژیم ملاما.

۱۷ / ۲ / ۱۹۹۲

قوانین در هر جامعه، مسئله کنترل انسانها را مطرح می‌سازند و تا زمانیکه قوانین برای کنترل انسانها وضع می‌شوند، قهر بعنوان یک واقعیت عینی و مادی، در بستر جامعه جریان دارد. اینکه قوانین بگونه‌ای استبدادی، تجاوز به حقوق دیگران را محرز سازد و یا برعکس، از تجاوز به حقوق سایرین جلوگیری کند، نافی نفس عمل، یعنی قهر در جامعه نیست. مبارزه برای تحقق بخشیدن بن تهریک علیه استبداد باشد، موضوع بحث اینفلوژیک می‌شود که هدفش در برپایی جامعه دموکراتیک - بدیل جامعه استبدادی - قابل تعریف است.

بعضی از این روشنفکران ایرانی، مخالف قهر، ولی خواهان جامعه‌ای عرفی هستند که دین از سیاست جدا باشد؛ و بدینگونه تا خودآگاه مبلغ قهر می‌شوند. قانون، آن زمان قانون است که اجرا شود و رابطه بین قانون و قدرت دولتی، از نظر دیالکتیک، قهر است. دراین مورد مشخص، از نوات آینده می‌خواهیم که دین را موضوع شخصی شمرده و از دامنه عمل دین در سیاست جلوگیری کند؛ که خود بیان قهر است. طبیعی است که این خواسته ما با منافع کسانیکه دین را جدا از سیاست نمی‌دانند، در تضاد قرار می‌گیرد. لذا با چگونگی تضاد منافع، نه تنها بحث اینفلوژیک قهر اجتناب ناپذیر می‌شود، بلکه اعمال آن توسط دولت علیه مخالفین، بیک امر واقعی، تبدیل می‌شود. علم اجتماع بما می‌آموزد که گنش‌های متقابل اجتماعی به دو نوع پیوسته، یعنی گنش‌های هم سو و گنش‌های گسسته، یعنی اعمالی با جهات متضاد، تقسیم می‌شوند. در هر جامعه سرمایه داری، امر از پیش رفته و یا وابسته، رقابت، یعنی کوشش برای پس انداختن دیگران، بعنوان یکی از اشکال گنش‌های گسسته مطرح است. از اینرو در متن این جوامع، قهر، بعثت وجود رقابت، عینیت دارد. زمانی می‌توان از زدایش قهر سخن راند که علل تکوین زای آن از بین رفته و در روابط بین انسانها، تکامل نظرات، بدرجه‌ای از رشد و کمال برسند که موضوع رقابت، مبارزه طبقاتی و... تعیین کننده نباشند. مبارزه اینفلوژیک درباره قهر، ابعاد گسترده‌ای می‌گیرد، آن زمان که حاکمیت، از کمیت آزادی بالایی برخوردار شود و قصد کند مشروعیت نظراتش را اعمال کند. طبیعی است که بحث اینفلوژیک، در دو جبهه بهم پیوسته، می‌باید جریان یابد. از طرفی این بحث، باید مشروع بودن نظرات اکثریت را تأیید نماید، از جانب دیگر، هرگونه اعمال غیر دموکراتیک را که نافی حقوق اقلیت‌ها باشد، افشا نماید. و این، بویژه برای ما ایرانی‌ها که احترام به حقوق اقلیت‌ها براینما مسئله‌ای جدی و عینی است، اهمیت بحث‌های اینفلوژیک را صد چندان می‌کند.

باری؛ ابتدا لیپست (Lipst) بود که بعد از جنگ دوم جهانی پایان عصر مبارزات اینفلوژیک را اعلام کرد. زمانیکه جنگ سرد بین بلوک شرق و غرب، بمثابة یکی از اشکال مبارزات اینفلوژیک ادامه داشت، فکر می‌کردیم که لیپست چقدر از واقعیت‌ها بدور افتاده بود. حال بعضی از ایرانیها، بیست سال بعد از این ادعا، که اکنون در غرب طرفداری ندارند، آنرا دوباره همچون کشف تازه مطرح می‌کنند!

جان استوارت میل، دشمن آزادی و برابری انسان را، «استقرار» در مقابل «تغییر» ارزیابی می‌کند. اگر قبول کنیم که «تغییر»، در معنی تکاملی‌اش، هستی در حال پیدایش و گذار است، آنگاه مبارزه اینفلوژیک، تعریف موجزش را، در بیان عقاید سریع و روشن و سازمان یافته درباره‌ی پدیده‌های هستی، می‌یابد.

توضیحات:

- ۱ - پاتامور - جامعه شناس سیاسی صفحات ۷۰ - ۶۹
- ۲ - دراین مورد شپسترز قرنها قبل گفته بود: وجه اندر کمال خوش چاریست یقین ما امور اعتباریست امور اعتباری نیست موجود عدد بسیار و یک چیز است معنوی
- ۳ - نقل از کتاب «ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب»، آنتونی آربلاستر، ص ۱۱
- ۴ - به کنکاش شماره ۷، اندیشه و پیکار شماره ۲ و همایش گلت و گر با آقای ستمالچی مراجعه شود.

بدین رو تکامل انسان، عمدتاً نه امر بیولوژیک، بل موضوع علم اجتماع است. روند تکامل انسان نه در تولد و مرگ، بلکه در روند اجتماعی‌اش، نقش می‌بندد. در مکتب «اصالت وجود»، موضع نسبت به فرد، به اینچنینی منتهم می‌شود که چون هیچ موضوع کلی، چه بد اخلاق و چه در سیاست و دیگر عرصه‌ها، وجود خارجی ندارد و تمام موضوعات اجتماعی مربوط به «جمع»، ذهنی و ساخته فکر بشر است، لذا آنچه که حقیقت دارد فقط، وجود است. این مکتب در غلو از نقش فرد، مدعی می‌شود که انسان چون خود آزادانه انتخاب می‌کند، و چون خود سلطان تمیز است، بنابراین هرگونه اثبات کردن بیهوده است. این مکتب روشن نمی‌سازد که چرا در مقابله با فاشیسم، به «وجود‌ها» متکی می‌شود و چرا «جمع» را مخاطب می‌سازد.

در متن فلسفی، لیبرالهای جدید به مارکس ایراد گرفته و می‌گویند که مارکس برای طبیعت و جامعه نقش عمده قائل بود و لذا مسئولیت انسانها را تا چیز شمرده است. همین‌ها هنگامیکه درباره هستی انسان سخن می‌گویند آنرا به امیال و تمنیات بشری، که از ذات و درون انسان می‌جوشد، خلاصه می‌کنند. و لذا در فلسفه آنان، انسان‌ها «خودخواه» ارزیابی می‌شوند.

در فلسفه ایک «خودخواهی» انسانها، بمثابة امری ذاتی، آنگاه اول را ترنم کند، از خود گذشتگی، یعنی مسئولیت در قبال دیگران و خود، نمی‌تواند نقشی در بد بستانهای فلسفی، ایفاء نماید. بر خلاف نظرات اینان، خودخواهی، ذاتی بشری نبوده که از درون بجوشد، بلکه مقوله اجتماعی است و قابل کسب. هر جامعه که برآن عدم مساوات و تضاد منافع حاکم باشد، می‌تواند عده‌ای از انسانها را در قبال دیگران، بی مسئولیت بار آورده و خود خواه گرداند. برای نجات از این دغدغه فکری که این «فلاسفه» برای خود ایجاد کرده اند، عقل بشری را بیاری می‌طلبند که امیال را هدایت کند. و چون باز هم عقل بشری در این فلسفه، ذاتی ارزیابی شده و خودخواهی جنبه غالب این فلسفه را می‌سازد، عقل دراین روند تفکر، برده امیال و شهوات، و نه حاکم بر تمنیات می‌شود. در حالیکه شناخت هر پدیده‌ای، امر از طبیعی یا اجتماعی، از دو مرحله تفکیر و پیوند گذشته و انسان قادر می‌شود به همراهی عقل و یکم عمل، ماهیت علی و روابط درونی پدیده و ارتباطش را با دیگر پدیده‌ها روشن کند، و ساختار و عملکرد آنرا آشکار سازد. لذا هرچه علم پیشرفت کند و مجهولات طبیعی و اجتماعی بیشتری را کشف نماید، به خواسته‌های انسانی، بعنوان مقولات اجتماعی (صرفنظر از غرائز)، می‌افزاید.

بعد از کشف یک مجهول طبیعی و یا اجتماعی است که آن مجهول دیروز و معلوم امروز، می‌تواند اساس یکی از خواسته‌های انسانی شود. این خود دلیلی در رد این ادعا است، که تمام تمنیات بشری را ذاتی می‌خواند. انسان بعد از کشف مجهولات، برای بهره برداری از آنها و رفاه زندگی، برنامه ریزی می‌کند. برنامه داشتن، تکامل عقل را نشان می‌دهد که در غلبه بر موانع طبیعی و اجتماعی، و ارتقاء سطح زندگی، هدفمند کار می‌کند. حال آنکه یکی از نمایندگان لیبرالهای جدید - ا. م. فورستر - برنامه را «قتل عام سازمان یافته نسته جمعی» ارزیابی کرده است!

در پایان لازم است اشاره‌ای به یکی از بحث‌های گرم روشنفکران ایرانی یعنی مسئله قهر، شود: درباره قهر، نظرات روشنفکران ایرانی، از تبلیغ کمتر تا نفی آن در نوسان است.

اگر قهر را برابر با مبارزه مسلحانه ارزیابی نکنیم، زیرا قهر معنی برانگیختن وسیع‌تر از مبارزه مسلحانه دارد، در واقع با یک موضوع عینی اجتماعی سرکار داریم. در هر جامعه معین، امر از دموکراتیک یا غیر دموکراتیک، قوانینی هنجارهای آن جامعه را تعیین می‌کنند. هرگونه تخلف از این قوانین، امر از سهوی یا عمدی، بمثابة ناهنجاری اجتماعی، مورد تعقیب و مجازات است. مجازات‌ها از جریمه نقدی، محرومیت از حقوق اجتماعی، زندانی کردن و... بیان قهر در جامعه اند. بدیگر بیان

# پایان عصر ایدئولوژی ها ؟

محمود بیگی

طبیعی است که نظرات مغلوب در یک جامعه، بخاطر کسب هژمونی مبارزه می کنند حال آنکه عقاید غالب، هژمونی شان را بر جامعه اعمال می سازند. تسلط یک ایده، پایان مبارزه ایدئولوژیک نیست و مبارزه با عقاید مسلط و مادی شده، خود موضوع بحث مبارزه ایدئولوژیک است.

در غرب، تقریباً بعد از گذشت ۲۰ سال از طرح و اجرای «جامعه مصرف»، معلوم شد که اجرای آن فاجعه ای برای بشریت بوده که یکی از نتایج آن، تخریب محیط زیست است. می توان گفت اپنروزها مبارزه ایدئولوژیک علیه «جامعه مصرف» و بر له «محیط زیست»، موضوع جهانی است.

اپنروزها خیل وسیعی از ایرانیان داخل و خارج کشور، پایان عصر مبارزات ایدئولوژیک را مطرح می کنند؛ بی توجه به این که نفی مبارزات ایدئولوژیک، خود نوعی ایدئولوژیست.

البته هم اینان شمارهایی چون آزادی، برابری، دموکراسی و ... را آئین روزنامه ها و یا نوشته هایشان می کنند و یا حتی درباره این مقولات بشرح و تفسیر می پردازند. اما در واقع با طرح این شعارها، به کوره داغ بحث های ایدئولوژیک، «ناخواسته» میم می افکنند!

اگر ایدئولوژی را با جهان بینی برابر نگیریم، در تعریف مختصرش میتوان نوشت که عبارتست از نظرات و عقاید روشن و صریح و سازمان یافته یک گروه، یک دسته، یک حزب و ... که این امکان را در اختیار آنان قرار می دهد تا موقعیت شان را بهتر ترک کرده و قادر شوند به نصر احسن، از منافعشان دفاع کنند. از آنجائیکه دفاع از منافع، امری انتزاعی نبوده، بل مشخص می باشد، لذا مبارزه ایدئولوژیک، در پیوند با هژمونی است که معنای روشنی می یابد.

طبیعی است که نظرات مغلوب در یک جامعه، بخاطر کسب هژمونی مبارزه می کنند حال آنکه عقاید غالب، هژمونی شان را بر جامعه اعمال می سازند. تسلط یک ایده، پایان مبارزه ایدئولوژیک نیست و مبارزه با عقاید مسلط و مادی شده، خود موضوع بحث مبارزه ایدئولوژیک است. تدارک حیات هر موجود نوین، در مبارزه با دیگر موجودات است که معنا می یابد. هر هستی می باید قادر باشد فضای لازم برای زندگی اش را، در صحنه مبارزه نظری و عملی و در مقابل صندلی داری عقل، بطور متناوب اثبات کند. بدین رو هر مبارزه انتقادی در قبول یا رد نظریه ای، مبارزه ایدئولوژیک است و این امر برای تمام عقاید مطرحه در عرصه های مختلف اجتناب ناپذیر است.

برای روشن تر شدن مطلب، به سه نمونه در حیطه های اقتصاد، سیاست و فلسفه بپردازیم:

## عرصه اقتصاد

پیش از بحران ۱۹۲۹؛ از نظر گاه بودروازی، اقتصاد بمعنی تحقق خواسته های فرد و عدم نخالت دولت درکار کرد بازار، قلمداد می شد. تدارک بحران، عدم مداخله دولت در مسائل اقتصادی را، با نظریه کینز جواب گفت. هدف تئوری کینز، تقاضای مؤثر، ثبات قیمت ها و اشتغال دائم بود. کینز مدعی بود باین اهداف، زمانی می توان جامعه عمل پیشاند که دولت برای جلوگیری از مصائب بزرگ، بنحو مؤثر در امور اقتصادی دخالت کند. کینز با تئوریش - «پایان اقتصاد عدم مداخله» - شیوه جدیدی درباره روش و کارکرد دولت سرمایه داری تبیین کرد و بهمین دلیل جایزه نوبل گرفت. بروز بحران در اواخر سالهای ۷۰، نه تنها مخالفین نظریه کینز، بلکه حتی پیروانش، بویژه بخش اعظم سوسیال دموکراسی را متقاعد کرد که تئوری کینز را سرود شناخته و بار دیگر عدم مداخله دولت را در مکانیسم های بازار خواستار شوند. این نظرات، تجسم واقعی شان را در ایده های میلتون فرید من، طراح «مکتب اصالت پول» یافت و زمینه ساز حکومت ریگان شد. «مکتب اصالت پول» نظریه ای خاص در اقتصاد است که اولویت اقتصادی را در علل تورم و مهار آن می داند. استراتژی این مکتب، تسریع رشد و ایجاد تقاضا، بعنوان عواملی در مقابله با رکود و کمسادی نیست بلکه موضوع مهم عرضه پول و کنترل تورم است. نظریه ای در مخالفت با نظرات کینز که به طراح آن یعنی فرید من نیز جایزه نوبل اختصاص داد. لیبرالها مدافع این ایده اند که دارایی، منبع استقلال شخص است. نکته ای درخور تعمق که از مالکیت خصوصی بمثابة اساس لازم آزادی فردی، دفاع می کند. آنان اما هیچ زمانی حاضر نبوده و نیستند بطور جدی علیه مالکیت بزرگ خصوصی، که طبق نظراتشان، مسبب وابستگی انسانها است، مبارزه کنند. از طرفی آنان مدافع مالکیت خصوصی اند که اساس آزادی فردیست و از جانب دیگر از پاسخ به این سوال طفره می روند که چرا نباید تمام افراد در این

اساس سهیم باشند.

این قدرت گیری تئوری کینز، و بعد، پس زدن آن و قدرت گیری تئوری فرید من، که بدیهی ست همه در رابطه با قدرت سیاسی (و اقتصادی) معنا می یابند، نمونه ای ست از مبارزه ایدئولوژیک در حیطه اقتصاد که جهان سرمایه داری را - دهه ها - در تابعیت نتیجه این مبارزه هدایت کرده است.

در حیطه سیاست

دموکراسی سیاسی، بطور کلی عبارتست از تعیین رابطه اجبار و حق، قدرت و قانون، حکومت کنندگان و حکومت شوندهگان، و می باید ارتباط بین فرد و جمع را پاسخگو باشد. دموکراسی مقوله ای تاریخی - منطقی است که در متن تاریخ، کیفیت هایی گوناگون را بخود دیده و هنوز تمام جنبه های آن تکامل نیافته یا کشف نشده است. برای کشف و تکامل این جنبه ها و پیکار برایش در جامعه - برای بهبود زندگی مردم - مبارزه ایدئولوژیک ضرورتی مسلم است.

بحران سالهای ۷۰ جامعه شناسانی چون هایک و نوزیک را باین جمع بندی رسانید که هیچ مورد کلی وجود ندارد و مردم فقط بگونه ای انتزاعی مطرحند که مقاصدشان را دنبال می کنند و این مقاصد، ارتباط تنگاتنگی با حق مالکیت خصوصی و انباشت منابع دارد؛ لذا دولت موظف نیست در امور شخصی دخالت کند. بدین دلایل مدافع «دولت حد اقل» گردیدند. جامعه شناسان نامبرده، در رابطه با بازار، اذعان می دارند که وظیفه دولت، مبارزه با تمام عواملی باید باشد که فعالیت بازار را کند یا سد می کنند. آنان از جمله فعالیت های اتحادیه های کارگری را مانعی در انکشاف طبیعی بازار دانسته و برای دفاع از منافع سرمایه داران، خواهان دولتی حد اکثر می شوند که بتواند حتی تا تعطیل فعالیت اتحادیه ها، ترک تازی کند. آندم که این ایده ها اساس حکومت ریگان در آمریکا و تاجر در انگلستان گردید، معلوم شد که چگونه این جامعه شناسان، در پرتو شعارهای پُر طعرات آزادی و برابری، به وضوح از منافع انحصارات دفاع کردند.

در صحنه عمل، مبارزه ایدئولوژیک محوری سالهای ۶۰، حول «جامعه مصرف» نور می زد. دولت های «نخبه گرا» ی غربی، هرگونه مرادوة انسانی را در پناه این شعار، توجیه می کردند. در مقابله با شعار «جامعه مصرف»، دولت های بلوک شرق، شعار «جامعه ذخیره ساز و کم خرج» را مطرح می کردند. اما این دولت ها، هیچگاه روشن نساختند که چند ساعت انتظار در صف گوشت و نان و یا چند ماه انتظار برای خریدن یک حلق لاستیک ماشین، و ... را چگونه می توان با شعار «جامعه ذخیره ساز...» انطباق داد.

در غرب، تقریباً بعد از گذشت ۲۰ سال از طرح و اجرای «جامعه مصرف»، معلوم شد که اجرای آن فاجعه ای برای بشریت بوده که یکی از نتایج آن، تخریب محیط زیست است. می توان گفت اپنروزها مبارزه ایدئولوژیک علیه «جامعه مصرف» و بر له «محیط زیست»، موضوع جهانی است. بحث ایدئولوژیک در متن سیاست در بعضی از جوامع غربی (از جمله آمریکا و انگلستان)، مربوط به سیستم انتخاباتی می شود. در جوامع نامبرده، چون اکثریت ساده در انتخابات تعیین کننده است، با آنکه به عنوان مثال در انگلستان، لیبرالها بیش از ۲۰ درصد آراء را دارند، ولی کمتر از هفت کرسی پارلمانی به آنان متعلق است. تغییر سیستم انتخاباتی از اکثریت ساده به اکثریت نسبی، زمینه ساز بحث ایدئولوژیک در این جوامع شده است.

عرصه فلسفه

در سطح فلسفی، مبارزه ایدئولوژیک ابعاد وسیعتری بخود گرفته و واژه ها هم می توانند، موضوع مبارزات ایدئولوژیک شوند. در واقع تمایز بین انسان و حیوان، در آن است که برای حیوان قوانین بیولوژیک، هستی اش را تعیین می کنند و لذا حیوان نمی تواند از طبیعت پیشی بگیرد. این امر برای انسان ابزار ساز، صادق نیست. هستی بیولوژیک انسان، شرط وجودیش بوده حال آنکه هستی اجتماعی اش، اساس تکامل او را بنا می نهد.

طرف از نظر کمی چه اندازه بتواند تولید ضایعات (اسلمه) کند بلکه تا چه مدتی قادر به ادامه تولید ضایعات و اتلاف منابع مادی خواهد بود. بدلائل تاریخی (که لزوم بیان مفصل آنها در اینجا نیست)، کشورهای سرمایه‌داری بر مبنای بیشتری در جهان تسلط داشتند و در سطح و درجه بالاتری از علوم و تکنولوژی نسبت به کشورهای باصطلاح سوسیالیستی طرف مقابل قرار داشتند. به برتریهای فوق، برتری دیگری را که عجیب و متناقض بنظر می‌رسد باید اضافه کرد.

گرایش ریشه‌ای و بنیانی سرمایه‌داری در دوران نوین و پیشرفته‌ترین شکل آن عبارت از آنست که این نظام دلیل نبود قدرت خرید کافی از سوی کارگران، کشاورزان و بیگاران، دانماً بخشی از قدرت تولیدی اش عاجل مانده و نمی‌تواند تمام توان بالقوه خود را بکار اندازد. در چنین شرایطی تولید ضایعات، بشکل سلاحهای نابود کننده بخرج دولت و از جیب مردم به کمک نظام آمده و آنرا قدرتی سازد بشکلی کارا تر و هموارتر بگردش خود ادامه دهد. در حالیکه جامعه‌ای که کوشش می‌کند با اهداف سوسیالیستی دست یابد، خواهان تولید آن مقدار کالا و خدمات است که نه تنها تمام ظرفیت آنرا در برمی‌گیرد بلکه از آنهم فراتر می‌رود. در چنین نظامی الزام و اجبار به برگزیدن ریکه مسابقه تسلیحاتی ضایع کننده اثری کاملاً منفی و نهایتاً فاجعه انگیز خواهد داشت.

بدین ترتیب سرمایه‌داری در جنگ سرد پیروز شد و در فرایند آن، امکان هر نوع موقعیتی را که در آن ممکن بود انقلابات قرن بیستم بتوانند بالگونی عملی از سوسیالیسم تبدیل شوند، از میان برد. این فصل از تاریخ اکنون بی‌پایان خود رسیده است. اما برندگان پیروزمند سرمایه‌داری از هیچ چیز بیش از این خوششان نمی‌آید که هم خود باور داشته و هم بما بقبولند که چیزی عمیق‌تر و بنیانی‌تر هم رخ داده است. بدین معنی که میراث تاریخی سوسیالیسم - که در ابتدا به آن اشاره کردم - نیز بالاخره از میان برده شده است. بخاطر پیروایی که آن میراث عبارت از وجود سوسیالیسم بعنوان آن دیگر پراهمیت یا بدیل زنده و واقعی سرمایه‌داری است. اینان بما می‌گویند که سوسیالیسم امتحان شد و شکست خورد. و این نتیجه گیری غیر قابل اجتناب است. آینده به سرمایه‌داری تعلق دارد و افراد منطقی معنی ضمنی چنین چیزی را درک می‌کنند: فعالیت برای آینده‌ای بهتر یعنی فعالیت در چارچوب مقررات و محدوده سرمایه‌داری.

اما در اینجا دو مطلب وجود دارد:

- ۱ - آیا سوسیالیسم آزمایش شد و شکست خورد؟
- ۲ - آیا موانع موجود بر سر راه آینده‌ای بهتر می‌توانند در چارچوب نظام سرمایه‌داری بطور معقولی از میان برداشته شوند؟

جواب من به‌رود سوال فوق منفی است. در باقیمانده این نوشته کوشش می‌کنم دلایل خود را بطور خیلی مختصر بیان کنم.

پرسش اول پرسشی خیلی ساده‌تر است. آنچه امتحان شد و شکست خورد سوسیالیسم نبود بلکه اولین کوشش جدی تاریخی برای آغاز سوسیالیسم بود. شرایط چنین کاری از همان ابتدا بسیار نامساعد بود. انقلاباتی که سوسیالیسم را از نظر تاریخی در دستور کار خود قرار دادند، نه در کشورهای پیشرفته از نظر اقتصادی - آنچنان که مارکس و انگلس پیش‌بینی می‌کردند - بلکه در کشورهای متعلق به اقتصاد که سرمایه‌داری آنها در مراحل اولیه خود بود. حتی اگر صلح حکمفرما و از طریق یک معجزه کشورهای ثروتمند خواهان کمک به این کشورها می‌شدند، باز هم در بهترین شکل، امکان موفقیت سوسیالیسم در این کشورها قابل تردید بود.

اما البته واقعیت چنان بود که جنگ - هم جنگ داخلی و هم مداخله خارجی - در دستور روز قرار گرفت و کشورهای ثروتمند همانطور که شرح داده شد تمام توان خود را مصروف آن کردند تا تجربه سوسیالیسم را با شکست روبرو کنند.

● سوال محوری و مرکزی مطرح شده در این زمان این بود که آیا رهبران سوسیالیست این انقلابات قادر به تغییر مسیر جامعه در جهت ایجاد جوامعی نوین که بطور فزاینده‌ای قادر به تحقق آرزوها و آرمانهای سوسیالیستی باشند، خواهند بود یا خیر؟

● ماهیت سرمایه‌داری عبارت از انباشت سرمایه است نه رفع نیازهای بشر از نظر کالا و خدمات (آنچنان که متون درسی اقتصاد بما می‌گویند).

● اما تاریخ - بخصوص تاریخ بیست ساله اخیر - بما می‌آموزد که این دست آوردها تا زمانی که قدرت در دست سرمایه باقی بماند، قابل تضمین نیستند. در این مورد نیز موفقیت نهایی در گرو پروژه سوسیالیستی است.

تحت چنین شرایطی نتیجه تجربه فوق می‌توانست براحتی از قبل پیش‌بینی شود. آیا شکست اولین کوشش برای آغاز سوسیالیسم بمعنی آنست که کوششهای موفقیت‌آمیز آینده در این راه غیر ممکن خواهد بود؟ شواهد تاریخی خلاف این مسئله را نشان می‌دهد. قرون وسطی شاهد نه یک بلکه چندین کوشش نابهنگام آغاز سرمایه‌داری بوده است. اما طیر غم آغازی امیدبخش، این کوششها بخاطر نداشتن توان کافی نتوانستند در فضای غالب فئودالی آن زمان به موفقیت دست یابند. قرنهای از آن زمان گذشت و مجموعه‌ای از شرایط دست یاست هم داد تا سرمایه‌داری در حال شکوفایی در آن شرایط توانست ریشه بواند و قدرت کافی برای خنثی کردن دشمنان خود بیست آورد. همانگونه که میدانیم سرمایه‌داری پس از استحکام و ریشه نواندن توانست گسترش یافته به نظام غالب در جهان تبدیل شود.

سوال دوم مطرح شده در بالا مربوط می‌شود به ماهیت و آینده سرمایه‌داری.

آیا میتوان اعتقاد داشت که این نظام می‌تواند بشکلی اداره شود و در صورت لزوم بصورتی اصلاح شود که به نوع بشر امیددی منطقی برای آینده‌ای بهتر دهد؟

ماهیت سرمایه‌داری عبارت از انباشت سرمایه است نه رفع نیازهای بشر از نظر کالا و خدمات (آنچنان که متون درسی اقتصاد بما می‌گویند). از اواسط قرن هیجدهم باین سو قریب ۱۵۰ سال - دورانی که به دوران انقلاب صنعتی معروف شد - شرایط برای انباشت سرمایه بغایت مساعد بود. موفقیت برای سرمایه‌گذاری سود آور، بسیار گسترده و این سرمایه‌گذارها متقابلاً تحکیم کننده این نظام بودند. سرمایه‌ها هراز گاهی کم هم می‌آمد و شرایط کلاسیک آنچنان بازاری را که بنفع سرمایه‌گذار (وام‌گذار) بود بوجود می‌آورد. اما این شرایط نمی‌توانست همیشگی باشد. فرایند صنعتی شدن از زیربنا تا بالا فقط یکبار می‌توانست اتفاق افتد. با فرارسیدن قرن بیستم این فرایند شروع به آهسته شدن و فروکش کرد. تقاضا برای سرمایه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته کاهش یافت در حالیکه در این زمان مراکز سرمایه نسبت بگذشته ثروتمندتر شده بودند. بدین ترتیب عرضه سرمایه ابعاد سهمگینی بخود گرفت.

تضادی غیر قابل تصور در حال وقوع بود: عدم توانی فزاینده بین تقاضای در حال کاهش و عرضه در حال افزایش. این تضاد در سالهای ۱۹۲۰ بحالت انفجار رسید. انباشت سرمایه برای مدتی بشکل سابق ادامه یافت اما با فرارسیدن پایان آن دهه آشکار شد که آنچه در حال وقوع بود عبارت از مازاد خرافیت است. دهانه آتشفشان باز شد. اقتصاد وارد بحران شده و بسقوط گرائید. بحران بزرگ سالهای ۱۹۲۰ از هر جهت طولانی‌ترین و عمیق‌ترین بحران در تاریخ سرمایه‌داری بود. بقول جان کنت گالبریت، بحران بزرگ هیچگاه پایان نیافت بلکه فقط تراقتصاد جنگی سالهای ۲۵ - ۱۹۴۰ انعام شد. حقیقت آنست که اقتصاد جنگی نیز هرگز پایان نیافت. چنین اقتصادی با جنگ کره، جنگ ویتنام، جنگ سرد و شماری دیگر از جنگهای کوچکتر تا اواخر سالهای ۱۹۸۰ یعنی بمدت نیم قرن ادامه یافت. اکنون پس از فروپاشی اتحاد شوروی، جنگ سرد دیگر لغت و جدی خود را از دست داده و حسد اقل تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی امکان تجدید حیات آن بسیار کم است. هم زمان با افت دوره‌ای (Cyclical Downturn) اقتصاد، پایان جنگ سرد با اثرات کاهش دهنده‌اش برمیزان تقاضا، موجب رکود اقتصادی آزاردهنده‌ای شده که هیچ اثری از پایان آن بچشم نمی‌خورد. چنین شرایطی را که اینهمه برای اقتصاد دانان رسمی و سیاستمداران، غیر مترقبه و تکان دهنده بنظر می‌رسد چگونه میتوان تعبیر کرد؟ جواب این مسئله را میتوان با مطالعه درست تاریخ خوهمان پیدا کرد. در ۷۵ سال گذشته هیچ تغییر بنیانی در ساخت نظام سرمایه‌داری بوجود نیامده است. این همان نظامی است که سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ را بما ارزانی داشت. شیوه طبیعی عملکرد این نظام توسط یک اقتصاد جنگی بمدت نیم قرن (از سالهای ۱۹۲۰ تا اواخر ۱۹۸۰) تغییر داده شد. اگر این مسئله حقیقت داشته باشد (که من فکرمی‌کنم حقیقت دارد) که این دوره تغییر و انقطاع بی‌پایان خود رسیده، بنابراین توضیح نابسامانی کنونی را میتوان چنین خلاصه کرد که: ما دوباره به دوره سالهای ۱۹۲۰ برگشته‌ایم. آیا در چارچوب نظام سرمایه‌داری راه گریزی از این گرفتاری هست؟ من معتقدم که چنین راه گریزی نیست.

مطمئناً طرحی منطقی و همه جانبه می‌تواند ترتیب داده شده و روی کاغذ نوشته شود. اما چنین طرحی متضمن تجدید توزیع ثروتها و ثروتها و تغییر مسیر بنیانی در مصرف مازاد تولید اقتصاد جامعه خواهد بود. تغییراتی از این دست از نظر گردانندگان نظام سرمایه‌داری چیزی جز سوسیالیسم نیست. در واقع نظریاتان درست است. هیچ سیاستمدار بورژوا یا حزب سیاسی بورژوائی هرگز حتی خواب چنین تغییراتی را نخواهد دید.

اگر نظرم در این باره درست باشد، فکرمی‌کنم که برای آن گروه از ما که بطور جدی خواهان آینده‌ای بهتر برای بشریت هستیم، زمان آن فرارسیده است که آشکارا و بی پرده پوشی اعلام کنیم که چنین آینده بهتری در چارچوب نظام سرمایه‌داری قابل تحقق نیست. عبارتی دیگر زمان آن فرارسیده که میراث تاریخی سوسیالیسم را بعنوان تنها بدیل عملی و واقع‌بینانه در مقابل سرمایه‌داری تجدید حیات و بازسازی کنیم.

ما باید تاکید کنیم که این بمعنی مخالفت با اصلاحات در حال حاضر و در اینجا نیست. مارکس و انگلس که پایدارترین طرفداران تغییرات بنیانی (رادیکال) بودند همیشه از دستگاه قدرت سرمایه‌داری با وجود اکراه و مقاومتشان خواهان اصلاحاتی بنفع کارگران و سایر محرومین جامعه بودند، از جمله تقلیل ساعات کار روزانه، ممنوعیت کار کودکان، قوانین ایمنی، آموزش بهتر، بهداشت بهتر، بیمه بیکاری و غیره. چنین مبارزاتی دست آوردهائی ارزشمند داشته‌اند.

اما تاریخ - بخصوص تاریخ بیست ساله اخیر - بما می‌آموزد که این دست آوردها تا زمانی که قدرت در دست سرمایه باقی بماند، قابل تضمین نیستند. در این مورد نیز موفقیت نهایی در گرو پروژه سوسیالیستی است. ● از: مانلی ریور - ژانویه ۹۲

# میراث سوسیالیسم و باز سازی آن

کلید درک تاریخ نیمه دوم قرن بیستم در واقعیت فوق نهفته است. در این باره کتابها می‌تواند و باید نوشته شود. در اینجا من فقط بنکات برجسته آن اشاره می‌کنم.

کشورهای سرمایه‌داری اصلی برای پیروزی در جنگ دوم جهانی به اتحاد شوروی بعنوان یک متحد احتیاج داشتند و رفتار خود را با آن کشور مطابق آن احتیاج تنظیم کردند. اما به محض آنکه آشکار شد که آلمان و ژاپن شکست خواهند خورد، دیوصفت نشان دادن شوروی (که بعنوان تجسم سوسیالیسم تصور شده بود) با شدتی خرد کننده آغاز گردید.

ایالات متحده بدلالتی که از نظرتاریخی آشکارند، بعنوان کشور سرمایه‌داری غالب از جنگ دوم جهانی بیرون آمد و نقش رهبری مبارزه علیه تهدید سوسیالیسم و صاف کردن راه برای سقوط بلامنازح آینده سرمایه‌داری را بعهده گرفت.

برای آغاز این مبارزه در درجه اول، از نظر داخلی می‌بایست دید مردم آمریکا نسبت به شوروی از یک نوع احساس تشکر و دوستی به احساس دشمنی و ترس نسبت به آن کشور تبدیل می‌شد. این یک کار سهمگین بود. اما با نیرو و اراده‌ای عظیم از سوی هیئت حاکمه‌ای که آگاه بر عظمت این قماربزرگ بود، بعهده گرفته شد. این تمام تیرهایی را که در ترکش داشتند بکار گرفتند. این مبارزه غول آسا شامل تبلیغ، فشار معنوی، تعقیب و پیگرد سیاسی - حقوقی در جهت وانمود کردن کمونیسم بعنوان تجسم فراقیر و ضد چهره شیطان، هم بعنوان یک ایندولوژی و یک جنبش سیاسی، هم توطئه‌ای بین‌المللی و هم یک ماشین نظامی بقایت قدرتمند بود.

مرکز اعصاب این شیطان در مسکو و شاخکهای آن در سراسر جهان گسترده بود. در مقابل این دیو فقط ایالات متحده قانیه سازماندهی می‌مقاومت پیروزمند بود. چند سالی کوتاه نگذشت که هیئت حاکمه موفق به برگرداندن افکار عمومی آمریکا گشت. حتی قبل از آغاز جنگ کره تکرار شد کمونیستی تبدیل به مذهب جدید این کشور و در عین حال به چراغ راهنمای سیاستهای این کشور چه در داخل و چه خارج شده بود. از نظربین‌المللی وظیفه اینان تبدیل اتحاد شوروی از کشور قربانی شده تجاوز و توسعه طلبی آلمان و ژاپن به متجاوزی سیری ناپذیر بود که مصمم به تسخیر جهان و بزیر یوغ کمونیسم کشیدن جهان بود. البته در طول تاریخ، روسیه بکرات هم از شرق و هم غرب مورد حمله و تجاوز قرار گرفته بود و نتیجتاً بعد از جنگ دوم جهانی تصمیم به استفاده از پیروزیهای خود برای جلوگیری از تکرار چنین تجاوزاتی داشت.

اما ترتیباتی در این راستا با اهداف قدرتهای سرمایه‌داری در برچسب زدن اتحاد شوروی بعنوان یک متجاوز کینه‌توز جور در نمی‌آمد. بنابراین کشورهای سرمایه‌داری بر مبنای آمریکا در برابر دادن هر نوع امتیازی که منافع حیاتی شوروی را در برمی‌گرفت، مقاومت کردند و شوروی نیز با پیروی از اصل شناخته شده اعمال قدرت سیاسی به تلافی این طرز رفتار کشورهای سرمایه‌داری از عقب‌نشینی از بخشی از آلمان و کشورهای اروپای شرقی که در مراحل آخر جنگ توسط ارتش سرخ تسخیر شده بودند، سرباز زد. بدین ترتیب اروپا بدو بخش تقسیم و خطوطی که بنظر می‌رسید خطوط آمادگی برای درگیری در یک جنگ جهانی سوم بود، کشیده شد. در ابتدا آمریکا و متحدین او که انحصار سلاح اتمی را در دست داشتند، استراتژی هب نشاندن از طریق اعمال فشار و تهدید و در صورت لزوم جنگ را در پیش گرفتند.

اما این دوره با پیشرفت و موفقیت سریع و غیرمنتظره شوروی در تولید بمب اتمی پایان رسید. جنگ بعنوان وسیله اعمال زور و عقب راندن دیگر وسیله منطقی بنظر نمی‌رسید. از اینجااست که جنگ سرد - که بدستی چنین خوانده شد - آغاز می‌شود. جنگ سرد یک درگیری نظامی نبود. یک منازعه اقتصادی بمفهوم سنتی جنگ بازرگانی و پولی هم نبود. جنگ سرد پدیده‌ای جدید در تاریخ بود بصورت مسابقه‌ای بر سر تولید ضایعات. این مسابقه بر سر این نبود که کام

نوشته‌ی: پل سوئیزی

ترجمه: مرتضی محیط

سال طول کشید. سرمایه‌داری پشتت تضعیف شد و مخالفین آن هم از نظرایدئولوژیک و هم حمایت توده‌ای نیرو گرفتند. بدنبال فرو جنگ جهانی امواج نیرومند انقلابی از اعماق جامعه شروع به جوشیدن کرد و در فرو مورد رهبری این جنبشها پیوسته سوسیالیسم مارکسیستی یعنی تنها رقیب فکری سرمایه‌داری که دارای جهان‌بینی‌ای فراگیر و نوین، آکنده از امید بآینده بود، روی آوردند. اشتباه است اگر بگویم جوامعی که بدنبال این حمام خونهای سرمایه‌داری پدید آمدند جوامعی سوسیالیستی بودند چرا که ایجاد جوامع نوین به کاری بیش از چند سال احتیاج دارد. اما جمعیتی حدود یک سوم جمعیت کره خاک، ساکن مساحتی بهمان نسبت از کره زمین با تکانی یکباره راههای زندگی گذاشته را کنار گذاشته و وارد مسیری شدند که برای صدها میلیون انسان پیام‌آرینده‌ای بهتر از گذشته بود. فهم این نکته مهم است که آرزوی رسیدن به زندگی‌ای بهتر فقط کشورهای انقلابی فوق را فرا نگرفت بلکه مردم ستمدیده کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای زیرسلطه سرمایه‌داری را نیز در برمی‌گرفت.

در نتیجه انقلابات نیمه اول قرن بیستم مبارزه بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم اشکالی نوین و حادث رخود گرفت.

سؤال محوری و مرکزی مطرح شده در این زمان این بود که آیا رهبران سوسیالیست این انقلابات قانیه تغییر مسیر جامعه در جهت ایجاد جوامعی نوین که بطور فزاینده‌ای قانیه تحقق آرزوها و آرمانهای سوسیالیستی باشند، خواهند بود یا خیر؟ اگر چنین باشد بنابراین گردش چرخ زمان بنفع سوسیالیسم بوده و فقط احتیاج بگذشت زمان خواهد بود. اما قوی‌ترین بحث علیه سوسیالیسم از همان آغاز ادعای مبنی بر غیرعملی بودن آن بوده است. بحث طرفداران سرمایه‌داری اینست که می‌گویند سوسیالیسم آرزویی خویست اما عملی نیست و بنابراین دست زدن به کاری برای رسیدن بهیزی غیرعملی فقط می‌تواند روزگار را برهمه دشوارتر کند. اگر بطلان این بحث نه فقط در سطح نظری بلکه در عمل باثبات رسد، آنگاه فاتحه سرمایه‌داری خوانده خواهد شد.

فردی طرف این جدال بزرگ این مسئله را درک می‌کند. اما آنها که در طرف سرمایه‌داری هستند از آنجا که در موضعی دفاعی‌اند حساسیتی خاص بن آن دارند. بنابراین اینان وظیفه اساسی خود را بازداشتن کشورهای انقلابی قرن بیستم از رسیدن با اهداف سوسیالیستی خود قرار دارند. من اعتقاد عمیق دارم که

میراث سوسیالیسم عبارت از مطرح بودن آن بعنوان بدیل (آلترناتیو) زنده و واقعی سرمایه‌داری است. بدیگر سخن در صحنه تاریخ جهانی، سوسیالیسم نقش آن دیگر پراهمیت را بازی می‌کند.

این به معنی انکار این واقعیت نیست که رهنمودهای اصلی سوسیالیسم - یعنی مساوات و همکاری در مقابل برتری جونی و رقابت - بخشی از میراث سوسیالیسم‌اند. اما این رهنمودها منحصر به سوسیالیسم نبوده و بطورتاریخی از زمانی طولانی قبل از سوسیالیسم وجود داشته و به اشکال مختلف در سنت مذاهب اصلی جوامع بشری خود نمائی کرده‌اند.

سوسیالیسم بعنوان یک جنبش اجتماعی - سیاسی با هدف ایجاد جامعه‌ای نوین، ایستاده بر پای خود، به‌مراه و در تقابل با سرمایه‌داری آغاز گشت. در جستجوی منشأ سوسیالیسم می‌توان به قرن هفدهم و *winstanley* و جنبش حفاران (*Diggers*) در انتهای جناح چپ انقلاب انگلیس برگشت. سپس بشکلی آشکارتر برحاشیه انقلاب فرانسه (بابوف و تساوی طلبان) ظاهر و از آن پس با آهنگی سریع در فرانسه و انگلیس که در روند تحول در اثر انقلاب صنعتی بودند، رو بگسترش گذاشت.

لغت «سوسیالیسم» از فرانسه سرچشمه گرفت و توسط جنبش *owen* در انگلیس بکار رفت و سپس تا اواسط قرن نوزدهم هم در آن دو کشور و هم فراتر از آن‌ها تبدیل به اصطلاحی فراگیر شد.

برای نشان دادن نیروی محرکه سوسیالیسم روی طبقه کارگر صنعتی نوظهور و در حال رشد و توضیح موامنی که این طبقه باید پشت سرگذارد تا به اهداف خود رسیده و جامعه‌ای بهتر و نوین بسازد، قرعه فال بنام کارل مارکس و فریدریک انگلس که به ترتیب در سالهای ۱۸۱۸ و ۱۸۲۰ در ناحیه پیشرفته راین لاند آلمان بدنیا آمده بودند، افتاد. هم‌چنان که سرمایه‌داری در اواخر قرن نوزدهم در سراسر کریتی گسترش می‌یافت، سوسیالیسم آنرا قدم بقدم دنبال می‌کرد. با فرارسیدن اولین جنگ جهانی، دیگر آشکار شده بود که آینده بشریت در نتیجه یک مبارزه تلخ و احتمالاً دراز مدت بین سرمایه‌داری از یکسو و مخالف از دیون تولید شده آن (سوسیالیسم) از سوی دیگر رقم زده خواهد شد. در این مقطع بود که تاریخ چرخشی تازه و صوماً نامنتظره پیدا کرد.

نظام سرمایه‌داری وارد یک دوره ناآرامی شد که مقاطع برجسته آن دو جنگ خونین برادرکشی و فروپاشی اقتصادی غیرقابل تصویری بود که حدود ده

# آلیسیا آلونسو :

## آزادانه می رقصم

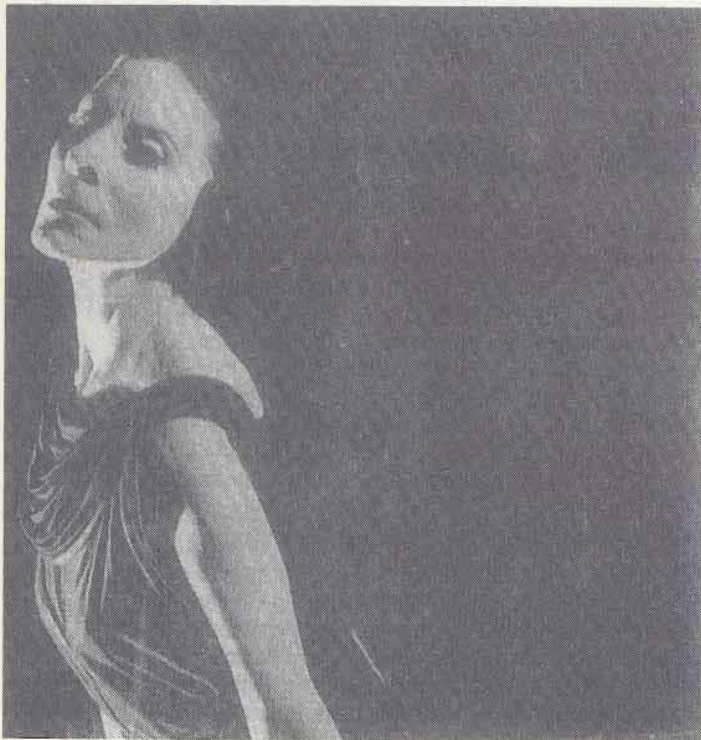
پیش از آنکه بالرین هفتاد و دو ساله را ببینی ، مرکز انتظار چنین زیبایی اعجاب آوری را نمی توانی داشته باشی .

درحالت چهره و چشمانش ، هیچ نشانه ای نابینایی نمی توان یافت : مقاومتی که دربرابر اثرات کوری ، از ۲۱ سالگی تا اکنون ادامه داده است . آیا این همان آلیسیاست که بعد از خروج از صحنه - برای هدایتش - باید دست او را گرفت!؟

درسال ۱۹۶۸ ، گروه باله ملی کوبا را بنیاد گذاشته ، در ۱۹۵۹ به همراه فیدل کاسترو و چه گوارا ، از فعالترین ها برانقلاب کوبا بوده و هنوز همانقدر به نقشش درفرهنگ و هنر کوبا و شهرت جهانی اش دراین زمینه افتخار می کند ، که به همزمی اش با فیدل و چه .

روزنامه ای لوموند ، به مناسبت شرکت آلیسیا آلونسو در جشنواره ی بین المللی رقص «لیون» گفتگویی با او انجام داده که خلاصه ی آن را در زیر می خوانید .

ترجمه و تنظیم : نتاج



چگونه میتوان بالرین شد وقتی که متولد سال ۱۹۲۱ در کوبا هستیم؟

● من کارم را درمدرسه باله Sociedad - Pro - Arte در هوانا شروع کردم . خیلی جوان بودم که به همراهی همسر - فرناندو آلونسو - به نیویورک رفتم . و شانس آنرا پیدا کردم که از وجود بهترین اساتید آنروز چون الکساندرو فورووا (روس) اثریکو زانفورتا (ایتالیایی) بهره برم . در اواخر دهه ۲۰ در نیویورک کسانی چون میکائیل فوکین - لئونید یسن - پرونیسیلا - آنتونی تئوپور - آگنس رویل و ژریم روین ساکن بودند .

□ درسال ۱۹۶۸ یک بالرین معروف و در بزرگترین کمپانی باله دنیا بودید ، چرا به کوبا برگشتید؟

● برای بوجود آوردن باله ملی کوبا با شهرم فرناندو آلونسو ، درسال ۱۹۵۹ من از کاسترو خواستم که با ترکیب کمپانی خود ما و مدرسه خصوصی باله ، باله ملی کوبا را تأسیس کنیم . بوجه لازم را بما دادند و برنامه گسترده ای برای باز کردن مدرسه باله و رقص در تمام شهرستانها ، آماده کردن ، تربیت و پیدا کردن استعداد های جدید به عمل آوردیم . در تمام این سالها ، گروه های مریی به سراسر کشور در مزارع نیشکر - کارخانه ها و در همه جا می رفتند و درباره تاریخ هنر ، رقص و غیره بحث و گفتگو می کردند و اینکار هم چنان با بوجه و امکانات سمعی و بصری زیاد ادامه دارد . در نتیجه ، امروز برای چیزی مانند Giselle یا هریاله دیگر سالنها در حد انفجار پرمی شوند . مدرسه هایی در شهرستانها هستند که حداقل ۲۰ هنرآموز دارند .

□ آیا شما هنوز به معلولین فکری و جسمی آموزش می دهید؟

● من باله ای برای معلولین جسمی و فکری بوجود آوردم ، گسترش دادم و هم اکنون دیگران اداره آنرا درست دارند و کارشان را کماکان ادامه می دهند .

□ چه خاطره ای از چه گوارا دارید؟

● آرامترین ، انسان دوست ترین ، مهربانترین بدون اینکه صداقتش را از دست بدهد . از دست رفتن او نه فقط ضایعه ای برای کوبا که برای بشریت بود . من یک باله را بخاطر بزرگداشت او و آزادی و منطقتش کارگردانی کردم .

□ شما حمایت کننده رژیم کاسترو بودید ، امروز چطور؟

● من از یک سیستم و یک هدف حمایت می کردم ، نه از یک فرد .

□ در سالهای ۷۵ تا ۷۰ رژیم تئوپور جهت داد ، بوستان قدیمی که انتقاد داشتند ، همچنن گرایان و غیره روزنداند .

● من این اقدامات را تأیید نمی کنم ، زندگی شخصی هرکسی بخوش مربوط است . زندانی کردن همچنن گرایان در این عصر چیز غیرقابل فهمی است . ولی فکرمی کنم این اقدامات دیگر در کشور ما ادامه ندارد . آرزو کنیم که در هیچ جای دنیا زندانی وجود نداشته باشد .

□ درباره وضعیت کنونی چه نظری دارید؟

● محاصره اقتصادی ، وضعیت و سطح زندگی ما را طاقت فرسا کرده است . کشتیها را در نزدیکی ساحل می بینیم ولی نمی توانند نزدیک شوند و لنگر بیندازند . باور نکردنی است . ولی خوب زندگی می کنیم دیگر! ما با هیچ کس سرچنگ نداریم ، دلیل این محاصره چیست؟ آیا انقلاب و کشور من آنقدر واگیردار است که ترس دردل کشوری (مانند آمریکا) با این همه قدرت می اندازد؟

□ آیا هنوز در فراسوی زنان کوبا فعالیت دارید؟

● امروزه تمام تلاش من در آموزش دادن به بالرینهای آماتور ، بورس به خارجیان ، درست کردن موزه رقص ، فعالیت در مجله باله کوبا ، آموزش گروه های باله ، بوجود آوردن حرکات جدید - تقریباً ۱۵ حرکت در سال - و استحکام دادن به رابطه باله با فضایش خلاصه می شود .

□ شما مرکز پارو هوف توریف <۱> را تصدیقه اید؟

● برای اولین بار در سال ۱۹۹۱ در فستیوال مائوریک کارگردانی جدیدی از شعر عشق و دریا را از آمده ارنست اجرا کردیم و ترانه های آن توسط ویکتوریا لوس آنجلس خوانده شد .

□ آیا باله شما خصوصیت خاص گویائی دارد؟

● خیلی زود با ترکیب فولکلور و رقصهای مردم ، نفوذ اسپانیایی و آفریقایی روی فرهنگمان ، سبک خاص خود را آفریم . روی موسیقی یک آهنگساز آمریکایی - موروکوتشک - که اصلیت نیواورلئانی دارد ، با ترکیب سنفونیک تئوپور گویایی ، آخرین باله ام را به اسم زندگی دایره انقلاب نوشتم .

□ رقصیدن با وضعیت چشم هایتان و اینکه تاکنون ۱۲ بار عمل جراحی شده اید ، دردناک و در عین حال منحصر بفرد است . آیا همین است که به شما انگیزه انرژی می دهد که هنوز روی صحنه باشید؟

● هرکدام از ما درحال مبارزه علیه چیزی هستیم که دارد زندگی مان را تباه می کند . همین مبارزه است که هرروز بیش از پیش ما را عاشق زندگی می کند .

با توجه به وضعیت چشمانم مجبورم انضباط و دقت بیشتری به خرج دهم . برای من ادامه رقص حیاتی بوده است : بیشتر به درون خودم می روم . باله بیشتر یک کار فکری و جسمی است تا فنی .

من همه چیز را با جسم و مغزم اندازه می گیرم و فضای صحنه را حس می کنم و آزادانه می رقصم چونکه برای رقصیدن باید آزاد بود .

۱ - Rudolf Noureev یکی از بزرگترین بالرینهای دنیا اهل شوروی ، سالها مسئولیت اپرای پاریس را بعهده داشت و چندی پیش درگذشت .



# همراه با بهار

از این آتش افروزی، جشن چهارشنبه سوری برای ما بجا مانده است. پس از اسلام بدلیل آنکه اعراب روز چهارشنبه را روز نحس می‌دانستند، ایرانیان آئین آتش افروزی را به آخرین چهارشنبه سال انداختند. رسم کجاوه بازی در آذربایجان و سنت شمال اندازی در شب‌های نزدیک نوروز نشانه‌های نیاز به ارواح نیاکان است.

از بیست و پنج روز مانده به فروردین، برداشته ستون به نشانه‌ی ماههای سال در برابر تخت جمشید دوازده گونه غله سبز می‌کوبند و روز ششم یا شانزدهم و یا چهاردهم آنرا با ساز و نعل درو کرده و درخانه‌ها و اتاق‌ها می‌پراکنند و فرآوری روزی و سبزی زمین را آرزو می‌کنند.

در پنج روز اول سال، تا همین اواخر در بسیاری از نقاط ایران میر نوروزی برگزیده می‌شد و پنج روز در محل فرمانروایی می‌کرد. این آئین که بازمانده آئین قربانی کردن فرمانرواست در ادبیات ایران تجلی بسیار داشته است:

سخن در پرده می‌گویم، چو گل از غنچه بیدن آید

که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

این رسم از زمان هخامنشیان بوده است که در پنج روز آخر سال در روستاها از میان مردم کسی به عنوان فرمانروا برگزیده می‌شد و همه می‌بایست فرمانش را اطاعت می‌کردند و این ماجرا در مصر، هند و عراق نیز رایج بوده است. بطور کلی باید گفت که اندیشه‌ی رستاخیز، چیرگی بر مرگ، زندگی جاودان، رستاخیز طبیعت در همه تمدن‌های جهان شکفته است.

استاد جابر عناصری می‌نویسد: «در برخی از سرزمین‌ها، آنگاه که فروردین ماه، فرارسیدن بهار را در بوق و کرنای چهچه پرندگان اعلام می‌کند، «سلطان بهاری» یا امیری و حاکمی موقتی بر تخت می‌نشانند. فقط محض اجرای مراسم و آن هم سمبولیک و نمادین که فردی با قامتی ناستوار و هیکل کویه و منظری رعب آور در صحنه تمثیل بر اورنگ حکومت می‌نشیند و از باب سخرنه و تفریح، احکامی صادر می‌نماید، عزل و نصب و مصادره می‌کند و پس از چند روز، معزول می‌گردد و حکومت بی اساس خاتمه می‌یابد یا ظاهراً به مرگ محکوم می‌گردد. تو گویی زمستان در پای بهار به کرنش می‌افتد و رجزخوانی «سلطان سرما» در برابر آوای هزارستان، دیگر هراسی نبرد‌ها نمی‌افکند و دل مشغولی انسان‌ها، مجالی به اندیشه برابر نیو کره‌المنظر سرما نمی‌دهد. این‌جاست که «مرگ ساختگی» حاکمی کژخو (=زمستان) رجعت «سلطان بهار» را به همراه می‌آورد.

همچنین در داستان سیاوش می‌بینیم که افراسیاب نماد زمستان و سیاوش مظهر بهاران است: گیاهی برآمد همانگ ز خون بدانجا که آن طشت شد سرنگون گیا را دم نم کنوت نشان که خوانی همی خون اسیاوشان و چنین است که مردمان با سرودهای خویش هر سال به «سوک سیاوش» برمی‌خیزند و به «سوروشون» می‌نشینند. بازگشت سیاوش به شکل گیاه، نمادی از رستاخیز طبیعت است در بهاران. میلاد غنچه‌ها و جرات‌ها مهارک باد.

منابع:

- ۱ - برهان قاطع، محمد حسین ابن خلف تهریزی. به اهتمام دکتر معین، چاپ علمی
- ۲ - شاهنامه فردوسی - پرتلس، زیر نظر نوشین مسکور. ۱۹۷۱
- ۳ - اساطیر ایران، مهرداد بهار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
- ۴ - اوستا: به کوشش استاد پورداو
- ۵ - بررسی‌های تاریخی و مذهبی آئین نوروزی، رحیم عزیزی، انتشارات نورد
- ۶ - نمادهای مادر و رستاخیز، گوستاو یانگ، ترجمه و نوشته میرچاچل ستاری از مجله جهان نو سال ۱۳۴۸
- ۷ - فروردین ماه نو زایش... جابر عناصری، از مجله چیستا سال ۱۳۶۰

محمود کوپور

فروردین نام ماه اول سال شمسی باشد و آن برون آفتاب است در برج حمل و آن برج اول است از برج دوازده گانه فلک و نام فرشته‌ای هم هست و او از خازنان بهشت است... نیله است در این روز به اعتقاد پارسیان جشن سازند و عید کنند و جامه نو پوشیدن و بدین گوسفندان و گله و رمه گاوان و اسبان... جمشید نیز در همین روز بر تخت مرصع مقابل آفتاب بنشست.

«برهان قاطع»

اهورامزدا پاسخ می‌دهد: ای سپتامید زرتشت، در روز هاروت از ماه فروردین من جوهر ذات زندگی را به طور آشکار و هویدا بوجوه آوردم.

در اساطیر ایرانی و از جمله در اوستا و حماسه‌های هندی چون مهابهارات، ریگ‌ورا، جمشید که در آغاز ایزد آفتاب بوده است و بر طبق شاهنامه هم چون پرستنده مردمان را بافتن و ساختن و عود و عنبر و زر و گوهر پیاموخت و بساخت و جهان را بیاراست، پس اهورامزدا فرمان داد در سرزمین آریا جشنی برپا کند و جمشید نوروز بنیاد نهاد:

سرسال نو، هرمز فرودین

برآسوده از رنج روی زمین

به نوروز شاه گیتی فرورز

بر آن تخت بنشست فیروز روز

بزرگان به شادی بیاراستند

می‌و جام و رامشگران خواستند

چنین جشن فرخ از آن روزگار

بماند از آن خسروان یادگار

درباره پنج روز قبل از فروردین ماجرا از این قرار بوده است که درگاه شماری باستان طول مدت یکسال برابر دوازده ماه و همراه سی روز بوده است که روی هم رفته سیصد و شصت روز می‌شده است. پنج روز مانده را پنجه نریدیه یا پنجه زائد گفته‌اند و در برابر سیصد و شصت روز که از آن زندگان است، آن پنج روز به ارواح نیاکان یا همان فرودتی‌ها یا فرهوشی‌ها یا فروردنگان و پروردگان واگذار می‌شد و آنرا پنجه‌ی فروردنگان نیز می‌گفتند.

در روزهای پنجه بریام خانه آتش می‌افروختند و با افروختن آتش پایان جشن پنجه، آغاز جشن نوروز را مژده می‌دادند. هم چنین با نهادن آینه، آرویشن و آب بریام خانه‌ها از ارواح نیاکان برود می‌طلبیدند.

ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «قبل از آمدن نوروز خردک یا عامه، از ده روز مانده به پایان اسفند، ایرانیان جشنی برپا می‌داشتند و آتش افروزی می‌کردند.»

فروردین در زبان پهلوی از فروردینان که مفرد آن فرودتی است، گرفته شده است. معنی آن «فرورهای مقدس» است. این فرورها بدان هنگام که اهورامزدا انسان را می‌آفریند، به زمین می‌آیند و از همین روی بهار می‌آید، گیاهان و سبزه‌ها می‌رویند و شکوفه‌ها و غنچه‌ها می‌شکفند. فرورها پنج روز مانده به پایان سال بر زمین فرود می‌آیند و جهان را آبادان می‌کنند و مدت ده روز میهمان مردمان هستند و بدین سبب باید درخانه‌ها صلح و صفا و پاکیزگی و آبادانی باشد.

در فروردین پشت که برای روان نیاکان آریایی سرورده شده است، نام سیصد و پنجاه نفر از زنان و مردان نامدار ایران آمده است.

فرورها در این پشت با پیکر انسانی، بلند بالا و تیز پرواز توصیف شده‌اند. فرور نیروی است که از اهورامزدا ریشه می‌گیرد و پس از مرگ بدن بار دیگر به نژاد باز می‌گردد. فرورها در فروردین پشت با صفاتی چون: جنگجویان نیرومندی که برای آزادی خانواده و میهن به ستیز می‌پردازند و نیکوکارانی که به سرزمین‌ها باران می‌فرستند و گیاهان را می‌رویانند، ذکر شده‌اند.

واژه‌ی فرودتی نخستین بار در تاریخ ماد و سپس در کتیبه‌های بیستون در زمان داریوش آمده است. در اینجا فرودتی نام یکی از پادشاهان ماد است که داریوش با او می‌جنگ. در بند دوازده کتیبه بیستون آمده است: «پس از آن من از بابل بدرآمدم و رهسپار ماد شدم. چون به ماد رسیدم، شهری «کهر» نام بردم، آنجا فرودتی که خود را شاه ماد می‌خواند با سپاهی به جنگ کردن علیه من آمد. پس از آن جنگ کردیم. اهورامزدا مرا یاری کرد. بخواست اهورامزدا سپاه آن فرودتی را بسیار زدم. از ماه «انوکیش» فروردین کنونی بیست و پنج روز گذشته بود.»

در کتاب پند هخامن بدی بیست و پنجم آمده است که زرتشت از اهورامزدا می‌پرسد: «چرا روز هاروت (خرداد روز) از ماه فروردین از همه روزهای دیگر مهم‌تر و گرامی‌تر است؟

ساکن صبور آئینه

چکامه زمین

مثل يك تابلوی اصیل قیمتی  
اما ،

درقاپ ارزان پنجره  
خاموش ،

جا گرفته ای .

از پشت شیشه های اشک آلود  
می بینمت که چگونه

پرنندگان زخمی خاطرات را  
در هوای ابری شهر

پرواز می دهی

می بینمت که چگونه  
تمام خدایان غایب را

به استمانت خوش  
آواز می دهی

•••

می دانم

که فکر مواج تو دارد  
از کودن و قایع

می پریشد

می دانم

که ذهن زیبای تو دارد  
در عفونت این

جدامخانه فلسفی

می پوسد

می دانم

که قلب مخملی کوچکت  
که به اندازه آسمان

آبی ست ،

چقدر، تنگ است

می دانم ...

•••

وقتی که صدای شلیک تکبیرت  
در سکوت مزمن شهر

می بیچید ،

وقتی که قامت شیشه ای رنگینت  
در کوران تیر و تهمت و فاجعه

می غلتید ،

وقتی که خون زنده مشتات  
فواره می زد

در میادین مسلح شهر

من با تو در

مقونِ مصورِ تاریخ

تحریر می شدم

من با تو در

تمدنِ مخدوشِ شرق

زنجیر می شدم

•••

اینک ،

چگونه ست که بهار  
بی اذنِ تو

می روید ؟

اینک

چگونه ست که نسیم  
بی تو در

زلفکان مُجمد باغ

می لواد ؟

اینک ،

چگونه ست که زندگی

بی حضور تو

آغاز می شود ؟

هان !

ای نشسته در

ارتفاع بلندِ ندامت

ای ساکن صبور آئینه

مظلوم تمامی اعصار ،

زن ا

افسانه افروز

سرود آفرینش

جهان مرا در خواب سرود

و من

او را در بیداری !

جهان دهانم را آفرید

و من

لبخندم را !

آنگاه انبوه زاده شد

و گرسنگی

لب هایی که به ترک نشستند

و لبخندی که از کف رفت

جهان مرا در خواب سرود

و من

او را

همچنان در بیداری می سرایم !

با لب هایم

که بوسه ای شده اند ابدی

بر پیشانی شکسته اش

آنجا که کبود و پرچین و گرم است

با دهانم

لبریز از آوایی

که گندم را دیوانه وار

بیدار می کند

و من

او را

همچنان در بیداری می سرایم

تا نان !

تا لبخند !

آمدم خجسته ، از زلالی قصیده های باغ  
آمدم شکفته ، از غنای چشمه - چشمه ، برگ  
آمدم ترانه های تازه سرگتم .

آنک آن لبان خسته ، آن سرود  
اینک این بهار

این درود .

آمد آن دهان پرسیده نسیم بوسه بار  
آمد آن غرور آتشین ترین خطابه درخت

آمد آرزوی آنچه هست و

آنچه بود .

هان ببین !

چگونه خنده می زند به روی آفتاب  
مهربانی علف .

نسترن که آه يك ستاره در نگاه او زیانه می کشد  
جان عاشق جوان دخترت

همنشین قصه انار .

آرزوی آشنای یاس

قد کشیده تا بلند آفتاب .

آن زنی که لاله آب می دهد میان باغ  
مادر من است .

این زمان ، چه سرخوشم  
آتشم زیانه می کشم .

ای شما ترانه گوی این بهار !  
آن زمان که کاکل شکوفه را -

صفای شبنمید

آن زمان ، گلویان معطر از سرود آینه ست  
جان عاشق من - این جهان پر جوانه - با شماست .

اینک ای بهار !

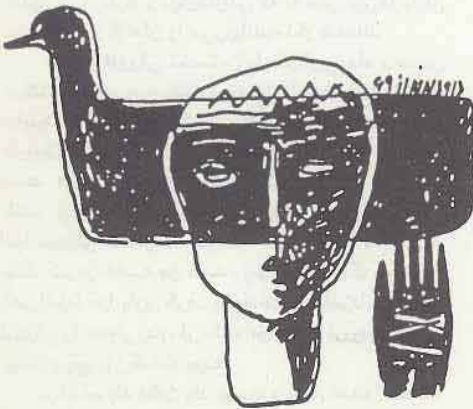
آمدی شکفته با ترانه های تازه ترز پیش  
آمدم ، هماره با تو همصدا شوم

ای تو نفمه - نفمه ، چشم هر دریچه را پیام  
برتو و طنین شادمانه ات برود !

ای خجسته !

ای چکامه زمین !

سلام !



من پرخاش

و ترس ، باز  
در چهارراه منتظر من بود  
وقتی که فتح ، زشت ترین فتح  
عقل و جنون را  
سرخ و سیاه  
مثل گیاه  
از دست هایم می رویاند  
و ترس می درخشید  
در چهارراه ترس

فریاد ،  
طول طناب بود  
که از گلو پائین می رفت  
و خارها از طناب بالا می آمد :  
پرخاش ،  
وقتی تمام من  
پرتاب از دهانم می شد

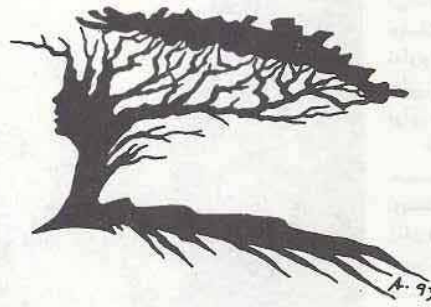
از خوف و از خجالت اما  
در راستای دیوار  
در انتظار  
می مردم

و انتظار ، فتح بود زشت ترین فتح  
کز راستای دیوار  
تا چهار راه  
عقل و جنون را  
سرخ و سیاه  
مثل گیاه  
از دست هایم می رویاند

از دست هایم می روییدم  
دیوار  
آوار اگر می شد

وقتی تمام من - پرخاش -  
پرتاب از دهانم شد  
سگ ها به هم نشانم دادند  
و برمحاصره ، لبخند هائی از کج  
تا چهارراه ترس بدرقه ام کردند  
آنقدر  
که از جرقه ای قدیمی  
انگشت هایم از سرما لرزیدند

بار دگر  
ننگ اطاعت از ضخیم ترین حرف های لات  
سنگ صدا ، دهان فرتوت  
صندوق تفته  
تابوت !



چشمهایش (۵)

پروانه ای ست این  
یا ابری رقصان  
دامن چرخان  
می نشیند و گیسو رها می کند  
بر آب .

ابراست یا بنفشه ای نگران  
که آسمان متراکم  
برای پاسخهایش  
مهیای هیبوط است .

تنها تو نیستی  
پارو کشان  
بردریاچه های آفتابگردان  
بی اعتنا به نوردستی ساحل .

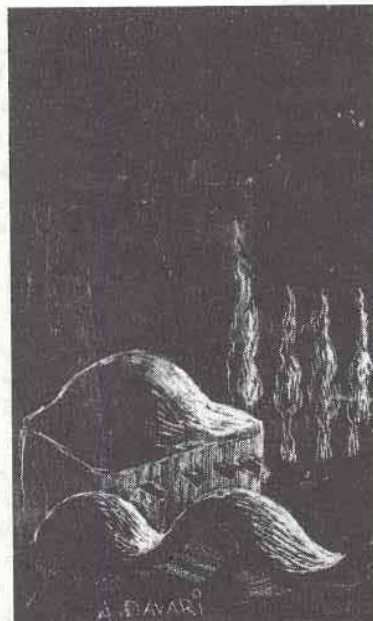
تأملی  
بر فرود برگی طناب  
و مسیر زیگزاگی سبزش  
تورا به خویش می خواند .  
پروانه و بنفشه  
می وزند  
ابراهیمی به بوی پونه و ریحان  
به چشم می آرند .

بگر بیارند  
بگر بیارند . . .

منصور خورشیدی

بازی ستاره و باران

لذت خنده ها  
روی لبان  
چه عصر بی تابی  
که عشقبازی بی هراس  
در سقف نگاه می ترکد  
و زمزمه نور  
می ریزد  
از بازی ستاره و باران .  
رعشه که در پلک می افتد ،  
فاصله از نگاه  
پر می شود .  
سیاه می چرخد  
زخم سینه ها  
روی سکونت ماه .



که به نظرم می‌رسد بخش عظیمی از آنچه به عنوان ارزش یمن تلقین شده متکی برچند اختراع و کشف ساده در چند هزارسال پیش است: خیش، کاواهن، دوک نخریسی، چرخ سفالگری، کشف آتش، اینان درکارهم گرد آمده‌اند تا درکارانسان، زمین و آسمان زندگی را معنی کنند. اینان درکارهم نظمی چند هزارساله را بوجود آورده‌اند، تا انسان از بزخ میلیونها ساله ترخش عبورکرده خود را به مرحله تعقل و اندیشه برساند، تا بعد طریق بزخ دیگری را بر پیش گیرد. اینطورشده است که زن، دانسته کیست و مرد، دانسته کیست و کتیز، دانسته کیست و غلام نیز. و اما من برعصری هستم که می‌گویند ۹۹٪ اختراعات و اکتشافات عالم درصد سال اخیر آن رخ داده و اینک ۶۶ ساله هستم. من که بر گوئی آپ پراز خاکشیر حوض را می‌خوردم و جن را چنان باورداشتم که از ترس فلج می‌شدم و بر ۱۲ سالگی برای نخستین بار چشمم به تلویزیون افتاده است و تا ۱۲ سالگی فکر می‌کردم تلفن شینی لوکس است ویژه مردمان خیلی پولدار؛ همان منی که بر اواخر کارچنگ ویتنام، رفته ام ۱۰ مترمخمل شکلاتی رنگ خریدم و به دست خیاط داده‌ام تا برایم یک شتل درست کند، و بعد دو ماه تمام به این فکر کرده‌ام که چرا من این کار را کرده‌ام و با این شتل می‌خواسته‌ام چه کاری انجام بدهم؟ شاید مجبورم باز به خفاش بازگردم، شاید چون خفاش می‌پرد من هم شتل می‌دوزم، چون می‌شود شتل لوبخت، اما برای استفاده از شتل نیز می‌توان امکاناتی برای آن فراهم کرد. می‌توان شتل را مد کرد، چون شتل دوخته ایم، و شاید درست در همین جاست که انسان مضحک می‌شود: شتلی دوخته است که هیچ کاربردی برای آن نمی‌شناسد. برغم گیچی بره‌کار و بیهوده حرکت کردن، شاید نومی آگاهی از اعماق حضور، بالا می‌آید و یک لحظه رخ می‌نماید که من دیگر هرگز به آن دو زندگی مراجعه نمی‌کنم و آن شتل را تحویل نمی‌گیرم و لابد مرد خیاط چندین سال به من لعنت فرستاده است، چون هرگز نمی‌توانسته باور کند کسی اینهمه پول بدهد و نیاید و شتلش را نبرد.

اینطوری می‌شود که باز به ترازو تکیه می‌کنم و به خولم می‌گویم: این ترازو، همین ترازوی بی‌قابلیت بوجود آورنده معنای شهراست. ترازو دار درمیانه ایستاده، دستهایش را به دوسو گشوده و به مردمان پرخاشگری که مرحله آماده درین یکدیگریوده‌اند، گفته است: نه! من وزن می‌کنم، من اندازه می‌گیرم، حالا شما این را بگیریید و شما آن را بردارید، تمام. پس مردو کفه مساوی نو شیئی نا مساوی را قرار داده و با هم سنجیده، به شاهین میان ترازو نگاه کرده و شیئی سوم را به ازای این سنجش طلبیده، این طوری بوده که او در میانه ایستاده و مردمان آماده جنگ درنوسو، و او که مخترع بازاراست، کلبه‌اش را درکنار ترازو ساخته و مردمان آمده‌اند و از او تبعیت کرده‌اند و فاصله دو چنگنده بیشتر و بیشتر شده است.

اکنون با این ۹۹٪ اختراعات و اکتشافات ناشناخته چه باید کرد؟ بازگشتن و نگاهی به مجموعه سلطنتها و ملکه‌های هالیوود انداختن. شاید یک قانونمندی دیگر: هراختراعی برآغازینه خود مقس است و اگر برعصر نامقنسی بوجود می‌آید، هاله‌ای از جنبه به نورسازنده خود، یا نخستین مصرف کنندگانش ایجاد می‌کند. اینطوری است که مخترعان نورین نجومی درابتدای کاربه فکر می‌افتند تا نام صورتهای فلکی باستان را عوض کنند، چون اکنون نوبت آنان است که نقش هاله دار را ایفا کنند. ناگهان برمی‌یابم چرا همانند اسپند روی آتش دائم بالا و پائین می‌پرده‌ام، و همانند کربیه روی شیرازی داغ متحیر برجای مانده‌ام و می‌سوزم و با خود عهد می‌کنم تا جایی که می‌توانم هیچ ارزشی را مسخره نکم و تا جایی که می‌توانم هیچ ارزشی را به جد نگیرم، و تا جایی که می‌توانم در جریان رویدادهای نوین جهان قرار گیرم، بی‌آنکه هریار بروم و شتلی سفارش بدهم. و اما اگریناست برای مشکلات اصلی و نهادهای خود راهی بیابم همان بهترکه به گزینه جهت یافته انسان اوپای رجوع کنم که می‌داند، نه



همین دلیل به اشرافیت انسان برمعنایی عام باوردارم. و درست به همین دلیل باوردارم که تمامی انسانهای سراسر کره زمین - حتی هنگامی که خویشان باور ندارند - در جهت عروج انسان حرکت می‌کنند. چرا که انسان حقیقی را تنها می‌توان در هنگامی شناخت که برزیر ضربه قرار گرفته است. و انسان زیر ضربه، برمسیر حرکت، چنان بزرگ می‌شود که اگر بخواید می‌تواند دست دراز کند و تمامیت جهان را لمس کند.

بی‌آنکه دیده باشم یا یشتاسم می‌دانم برسراسر زمین دوستانی دارم که مرا ندیده‌اند و نمی‌شناسند. برخی از آنان در طی هزاران سال مرده‌اند. برخی هم اکنون هستند و برخی در هزاران سال آینده زندگی خواهند کرد. به خاطرهمه آنهاست که من احساس می‌کنم وظیفه‌ای را که برعهده گرفته‌ام باید انجام دهم: نوشتن را. و اما چون راهی به جایی نبرده‌ام و باور ندارم که در این هنگامه آشوب و غوغا بتوان راهی به جایی برد، بعنوان فردی مسئله‌دار می‌نویسم و این نیز برای خود کاری است.

درخامته تنگترین نکته ضروری است که اینجانب نه خود را نماینده زنان ایران می‌دانم و نه گسره نویسندگان. ایران جامعه‌ای سنتی است و هروی دست - زنان و نویسندگان - نمایندگان شایسته خود را دارند. اینجانب بعنوان شخصیتی منفرد می‌نویسم و صد در صد خود، مسئول نوشته‌های خود هستم، بی‌آنکه باور کرده باشم این نوشته‌ها ممکن است بتوانند به زنان یا نویسندگان جهت بدهند.

به دلیل حقیقت داشتن، بلکه بدلیل اجبار دراجتماع زیست مجبور به رعایت حد و حدودی است، که حتی اگر خدا مرده باشد، هرکاری مجاز نیست. اینطوراست که پیرمردان زردپوست وارد میدان زندگی من می‌شوند. نخستین آنها هوشی مین است که هاله‌ای سیاسی بر گرد او قرار گرفته است، اما تصور می‌کنم همین هوشی مین است که دست مرا می‌گیرد و به سوی کوروساوا می‌برد، و کوروساوا دست مرا می‌گیرد و بمسوی یاشیرواوی می‌برد، و او نیز دست مرا می‌گیرد و بمسوی لائوتزه می‌برد، و لائوتزه دست مرا می‌گیرد و بمسوی پیرمردی شمن می‌برد که درشتی نه چندان سبز، اما دراج طیفانهای بهاری، دریای تپه‌ای، زیربرخت بیدی، برحالت نشسته بخواب رفته است. پیرمرد همیشه ساکت است. اگر هزارسال نپرسید، هزارسال پاسخی نخواهد داد، اما او بی شک صدها سال به دانه ارزنی نگاه کرده و صدها سال آن را کاشته، و صدها سال صدای رشد آن را شنیده و صدها سال آن را برو کرده است. او، اما زمین و آسمان را با چشم کاویده و دیده است، همه چیز را. صاحب آن اندیشه‌ای است که منجر به اختراع کامپیوتر یا هرچیز دیگری می‌شود. او یک چیز را بخوبی می‌داند: قانون کاررا، کار انسانی. اینطوری است که کار نوشتن را ادامه می‌دهم. به یک دلیل ساده: این کارمن است و براین باورم که بیش از آن حدی که لیاقت داشته باشم، تشویق شده‌ام. ممکن است تصورشود، کوچک نمایی می‌کنم و تعارف می‌کنم. اما برآستی به این مسئله اعتقاد دارم.

زندگی چنین خواست که بتوانم انسانهایی را در مراحل ببینم که تمامی ارزشهای مورد باور آنها در ترازو قرار گرفته بود. دیدم که چگونه از این ارزشها دفاع کرده‌اند و چگونه جان باخته‌اند. چه بسا ایمان آورده بودند به آغاز فصل سرد، اما شاید جوانی، تب جوانی باعث شده بود بی مهلبا بر روی یخهای نازک فصل راه بروند و غرق شوند. شاید با سرعت می‌نوینند تا از زمانی که روی ناخنهای پاهایشان حنا می‌ماند دور شوند، شاید مردانی عبوس را پشت سرمی گذاشتند. شاید از ارزشی دفاع می‌کردند. من از هیچ ارزشی دفاع نمی‌کنم، اما بی‌شک مدافع این انسانها هستم. اگرتنها ریسمان باریکی مرا به زندگی اتصال داده باشد، همین است: شهادت می‌دهم انسان را دیده‌ام که درزیریدترین ضربه‌ها انسان مانده‌است. درست به

مانا آقایی

سفر

الوار ریل ها

از جنس استخوان کسی بود ؟

سوت قطار

آه مسافر را در خالی جمجمه ها گرداند .

\*\*\*

در راه

برشیشه های مُشجر

آتش به ثبت رسید

در راه

آرامش نباتی بودن ،

در دست های شعله

ریشه می سوزاند .

وَدَدِ طلوع

و

خستگی ریل ،

در آفتاب ایستگاهی ساخت .

\*\*\*

سوت قطار

آه مسافر را در حجم خالی جمجمه ها گم کرد .

تقی تقی ریل باز بصدای افتاد :

الوار ریل ها

از جنس استخوان کسی بود .

بارآوری نیروی کار بسر می برد. مشکلات بسیاری که سر راه پناهندگان در کشورهای مختلف موجود است عملاً آن ها را با مسایل پیچیده ای روبرو ساخته و سامان زندگیشان را درهم ریخته است. پناهنده که با تصویری ساده دلانه به خارج آمده، با ثقیل پراز امید می خواهد نیرویش را در مکانی که نباید در آن از خشونت و ستمگری خبری باشد بکاراندازد. در آغاز، حل مشکلات اولیه، مانند پذیرش پناهنده، برخورداری از حد اقل حقوق معاش، رها شدن از محیط یاس آور اردوگاهها، فرا گرفتن مختصری زبان و برسمیت شناخته شدن مدارک تحصیلی، او را که از اوضاع جدید بشدت جا خورده است، غرق شامسانی می کند و این تصور را برایش پدید می آورد که روند حل مشکلات آغاز شده و از این پس، همه چیز بدرستی به پیش خواهد رفت. اما نیروی نمی گذرد که به بیهودگی این تصور پی می برد. شرایط بسته محیط، میدان عمل آزاد را از او می گیرد و پس از مدتی حس می کند که فقط محیط او را محدود نمی کند، بلکه خود نیز نمی تواند به این سانگی ها با آن هماهنگ شود. بطور کلی می توان از دو دسته فشار بر جسم و جان تیمیدی سخن گفت. دشواری های متعلق به جامعه میزبان و درد سرهایی که از وضع و حال بینشی و فرهنگی او سرچشمه می گیرند. همچنین چگونگی برخورد زن یا مرد با این مشکلات و واکنش های گوناگونی که در آن ها برمی انگیزد.



غالب پناهندگان نمی توانند شکل و موقعیتی را که در کشور خود داشته اند دوباره در تبعید به دست آورند. گرچه توان تخصصی و نیروی علمی آن ها پایین نیست، ولی بدلیل فراوان بودن نیروی متخصص ترکشورهای پیشرفته، و بنا به شرایط اجتماعی و سیاسی، عملاً این توان بکار گرفته نمی شود و آن ها ناچار از پذیرش کاری در رده ای پایین تر هستند. در مواردی که کم کم نیست بکار بیگاری می شوند. جامعه جدید پناهنده را در سطح محدودی می پذیرد. نا آشنایی با ساختار پیچیده دستگاه اجتماعی جامعه میزبان، تفاوت های چشمگیر فرهنگی، و نشناختن گوشه و کنار زبان، او را از جامعه دور و حاشیه نشینی را نصیبش می کند. در مسایل اجتماعی و سیاسی تقریباً هیچ اعمال نظری را از او نمی پذیرند. آمد و شد دولت ها به او مربوط نیست. در آنچه هم مربوط به او است و برایش تعیین می کنند، نیاید و بی تأثیر است که نظریه دهد. جشن ها و آداب و رسوم این کشورها به او ربطی ندارد. حق دارد تماشا کند و لبخند هم بزند. ولی شرکت نرشدی و فهم آن پیش نمی آید. با او از بالا برخورد می کنند. همه جا مواظبش هستند و هر رفتارش زیر نظر بین قضاوت و داری قرار دارد. نهنیت جامعه میزبان مرتب درباره اش حکم صادر می کند. عمل خلافتش برجسته تر از خودی ها در چشم می آید. اگر بیلند حرف بزنند و قهقهه بزنند - گرچه خنده ممنوع نیست - به چشم انسانی ادب نیاموخته به او می نگرند. اگر رابطه و یا رفتاری را نمی فهمد، به «نوع او است که لبخندی بزنند و خود را فهمیده نشان بدهد و بهتر است خود را «لایق» آنچه که به او بخشیده اند بنمایاند. در واقع او موجودی است که تحملش می کنند و «شان خور» مردم است و جای دیگران را «تنگ» کرده است. «نیاید» توقع زیادی داشته باشد. و «بد نیست» سپاسگزاری کند و اندکی هم مجیز این تمدن و دمکراسی را بگوید. به این ترتیب انسان تبعیدی زیر فشار جسمی و روانی قرار می گیرد و همواره به گرد خویش نیواری بلورین می بیند که روند ناسازگاری با جامعه جدید را در او شدت می بخشد. او فقط آزاد می ماند که در چهار چوب خانه خودش اعمال نظر کند. اما خواهیم دید که ناپسامانی به درون زندگی خصوصی او هم نفوذ می کند و وی را کاملاً درهم می باشد و تعادل اجتماعیش را بهم می زند. این مجموعه طوری او را در فشار قرار می دهد که خود نیز نتوانسته، به مرد ها می افزاید. گاهی که پا بدهد قانون شکنی و بجا و نابجا پرخاش گری پیشه می کند. در جمع خودی دست به بد گویی از محیط می زند و در ارتباط با میزبان، ملیت های دیگر را کوچک می شمارد. اما چاره درد او این ها

نیست. به این ترتیب، خانه، تنها جایی است که برای او باقی می ماند تا بتواند در آن واقعیت بگیرد و امن ترین محل تاخت و تازش باشد.

این امنیت خانگی برای زن و مرد یکسان نیست. در خانه، مردان نقش برتر را بازی می کنند. این نقش ارثیه ایست که از جامعه ی پدر سالار به او رسیده است. در ایران، مردان بخاطر قدرت مالی و نان آور بودن خانواده، سروری را از آن خود می کنند. آنها هستند که حرف نهایی را می زنند و نظر خود را نیکته می کنند. البته مردان طبقه متوسط و بخصوص روشنفکران به علت آشنایی با اندیشه های نو، تساوی زن و مرد را منطقاً می پذیرند و در بسیاری کردارهای اجتماعی آن را نمایش می دهند. ولی فرهنگ مرد سالاری و تربیت در جامعه سنتی، نو اندیشی و برابری خواهی آن ها را کنار می زند و در هزاران فراز و فرود رفتاری، بخصوص در گوشه و کنار مخفی خانه خود را می نماید. این سنت و تربیت به اندازه ای در ایران قوی است و چنان نمود موجهی دارد که زنان نیز - حتی - زنان روشنفکر به آن گردن می نهند و یا در بسیاری زوایا، متوجه وجود و کارکرد آن نیستند. اما در تبعید تعادل این رابطه خانوادگی بهم می خورد. مردان دیگر تنها نان آور خانواده نیستند. و یا اگر هستند، دیگر آن قدر مالی گذشت را ندارند و مقام و ابهت اجتماعیشان نیز که در گذشته سبب خشونتی زن خانواده می شد. نیز از دست رفته است. او کم کم در می یابد که در خانه نیز چندان رویش حساب نمی کنند و حرفش خریدار ندارد. زنان در تبعید وضعیت دیگری دارند. وضعیت کاملاً متفاوت با گذشته. تبعید برای آن ها پنجره ایست به جهانی نو. حتی اگر این جهان نو، جهنم باشد، زن در جامعه ما از سنین کودکی مجبور است در محیط بسته خانواده رشد کند، و اجازه ندارد مانند پسران بیشترین وقت فراغت خود را در محیط باز و پر حادثه و آموزنده بیرون بسر برد. این محدودیت مربوط به قشر و طبقه خاصی نیست. در خانواده هایی که ظاهراً گرایش غیر سنتی دارند هم رواج دارد. مسایلی که در خانه مطرح می شود طبعاً محدودند و از شکوه و شکایت و پند و اندرز فراتر نمی رود. و مسایل اجتماع، که در واقع اجتماع مردان است برای زنان بیگانه می ماند. به این ترتیب، مرد تاپو است. از ابتدا نخست را از چنین موجودی می ترسانند و برخورد و تنها ماندن با او را مجاز نمی دانند. تنها ماندن با مرد، «بمعنی» انجام عمل جنسی - بی عفتی -

است. خانه پر است از پندهای ارزان و غیر واقعی. این بند خانگی جلو گیر تجربه ایست که در اثر برخورد با محیط باز و متنوع و پیچیده بیرون بست می آید و در نتیجه قدرت زنان در برخورد با مسایل تازه و دشوار را کاهش می دهد. آن ها را بیشتر از مردان دچار احساسات می سازد و بستگی های عاطفی را با نزدیکان و اعضای محیط خانه زیاد می کند. تنها نزد زنان روشنفکر و آنان که تحصیلات دانشگاهی دارند می توان از يك رابطه نسبتاً گسترده اجتماعی سراغ گرفت. در این موارد نیز همیگه مسئله ازواج و بچه داری پیش می آید. این رابطه قطع می شود. برای بیشتر زنان آشنایی با مرد از مقلع ازواج به بعد رخ می دهد. در سنین بلوغ زن ایرانی از چنان محرومیت عاطفی و جنسی ای برخوردار است که غالباً عاشق و شیدای اولین مردی که سر راهش قرار می گیرد، می شود و کار، بی هیچ مطالعه ای به ازواج می کشد. تازه پس از آن و با حل برخی نیازهای اولیه عاطفی و جنسی است که شناخت آن موجود تاپو آغاز می شود. چنین ازواجی اگر ناجور از آب درآید، رابطه ای درینالک از آن بیرون می زند و بعد از چندی چنان ملالت آور و تکراری می نماید که از هسته اولیه خودش خارج و قالب يك رابطه جنسی تکراری و اسارت بار را به خود می گیرد و عاشقان پیشین به دشمنان قسم خورده ای تبدیل می شوند که با زنجیر سنت به هم بسته شده اند. در واقع تحت تأثیر پذیرش سنت اجتماعی اسارت، غالب بدبختی های خانگی، بدون هیچ امید بیرون رفتی از آن، تحمل می شود. زن ایرانی در میهن خود با پدیده آزادی و برابری با جنس مخالف، در بهترین حالتش به شکل نظری و آن هم به شکل محدودی، آشنا است و هیچ تجربه اجتماعی از این مقوله ندارد. ولی اکنون او در غرب با چهره زنی آشنا می شود که از ابتدای کودکی در بیرون سر کرده است و در اجتماع و عرصه تولید حضور دارد و برابری و استقلالش در خانواده با رگه هایی از قانون محکم شده است و می تواند از بسیاری حقوق و مزایای متعلق به مرد برخوردار باشد. او اعتماد به نفسی دارد که در برخورد با اجتماع و مردان، آن را از دست نمی دهد و آزادیش در برقراری رابطه اجتماعی مورد سؤال و تردید واقع نمی شود. رسانه های گروهی، بویژه تلویزیون - این درجه ای که از درون خانه به جهان بیرون گشوده اند - در ساختن ذهنیت زن ایرانی که در تبعید نیز همچنان دچار خانه نشینی است، نقش بزرگی بازی می

کند و عرصه های زندگی جدید را در هزاران پرده و نمونه برایش نمایش می دهد. توجهی که مردان غربی به زنان خود دارند او را به مقایسه موارد مشابه می کشاند و آزادی جنسی نیز ذهنیت بسته اش را در این زمینه به حرکت و میدارد. اگر در ایران به هزار دلیل سختی ها را تحمل کرده است، اکنون نوع دیگری از رابطه را می طلبد. دیگر نمی خواهد سلطه مرد، بخصوص مردی که توش و توان گذشته را از دست داده است و تند خور و بهانه گیر شده است را تحمل کند. رویرو شدن با یک نمونه عملی از آزادی زن، زن ایرانی را به این فکر انداخته است که از مواهب آن بهره مند شود. در مقایسه با زن غربی خود را محق و شایسته استفاده از این حق می داند. اما تغییر رابطه در خانواده سنتی و ایجاد مناسبات جدید امر ساده ای نیست. بسیاری از زنان بدون توجه به این مشکل و یا کم بها دادن به آن، کردار دیگری را در خانه پیش می گیرند که با خوی سنتی مردان نمی خوانند و بسرعت زندگی موجود را به بن بست می کشاند و جدایی را پیش می آورد. بخصوص وقتی از سرزنش ها و تضاوت های فامیلی خیری نیست و می توان با اتکا به حقوق بیکاری، مستقل باقی ماند. برخورد با مشکلات از موضعی ناپایدار و غیر واقعی انجام می شود. گویی مطرح نیست که حقوق جدید تا چه اندازه ای تسابیل دست رس است و چه راهی برای دستیابی به آن منطقی است. آیا اصولاً شناخت از برابری پدرستی انجام گرفته و یا نوعی ترقی زندگی و هیجان زندگی دیدار با «عینت فاضله» و زندگی بی آقا بالا سر به بحران دامن زده است. مردان نیز نشان داده اند که راه بیرون رفت از این بحران را بلد نیستند و فرو پاشی شرایط اسارت بار گذشته را نمی پذیرند. این طوری، خانه مدام دستخوش جدال و تلخ گامی است. در این میان بچه ها از همه بیشتر صدمه می بینند و سرنوشت و زندگی آتی شان با خطر جدی رویرو می شود. جدایی اصولاً مشکل مرحله میانی زندگی است. سال های اولیه زندگی با امید بسرعت می گذرد. در سال های پیری نیز - حتی اگر عشق هم در خانه نباشد - حالت به زندگی مشترک، و حضور قاطع فرزندان، بقای زناشویی را سبب می شود. بحرانی ترین مرحله زمانی است که زن و مرد، هر دو در حال گذارند. آن ها ضمن عشق ورزیدن به یکدیگر، وجود هم را نفی می کنند. هر دو به جستن، یافتن و سربرآوردن ارزش می دهند و نیروی دیگر خواهیشان هنوز آنقدر فروکش نکرده است که - بویژه در تبعید - دیگری های محیط رویشان بی تاثیر باشد. جدایی کمال مطلوبی است که بسیاری برای پاسخ دادن به دشواری ها در این مرحله پیدا می کنند. نوعی مطلق گرایی که بیشتر به سرخوردگی منجر می شود. نمونه های بسیاری نشان می دهد که مدت کوتاهی بعد از جدایی دشواری ها آغاز می شود. زن و مردی با سن و سال یاد شده، دیگر نمی توانند همه چیز را از نو آغاز کنند و مانند یک جوان زندگی تازه ای بسازند. سن بالا برای یافتن زوج جدید مناسب نیست. و کسی که یک بار از این مرحله عبور کرده و ضربه خورده است، دیگر به آسانی به آنم های تازه زندگی اعتماد نمی کند. بویژه برای زنان که بعد از طلاق سنتاً نگهداری از بچه ها را به عهده می گیرند، مشکل بزرگ تر می شود و آن ها را به شدت تحت فشار قرار می دهد. به این ترتیب می توان کمی پس از طلاق شاهد در هم ریختن کاخ رویاها و بی پایگی حل مشکلات خانوادگی از طریق طلاق بود. تبعید جهانی آنگونه از سختی ها و آموختنی ها است. زندگی بر آن در بهترین شکل خود نیز تفاوت بنیانی با زندگی گذشته دارد. ولی بهر حال زندگی است. اگر این تفاوت ها از سوی تبعیدی شناخت نشود، هرگونه تلاش او برای رهایی از این مشکلات، بی پایه و غیرواقعی خواهد بود. مسلم است که ما اینجا آرامش کامل نخواهیم داشت. نمی توان انتظار داشت که همه کوشش های ما ثمره بزرگ بدهد. اما می شود بنای آرزو ها را بر پایه ای واقعی گذاشت. ما زمان را کم کرده ایم و در رویای گذشته ها سیر می کنیم. می توانیم به امروز برگردیم و روی زمین واقعی قدم برداریم؛ با همه مشکلاتش.

• در پیوند با نقل قولی از آقای رضا علامه زاده در گزارشی از «جشنواره جهانی فیلم رتردام» - آرش ۲۴ صفحه ۲۱، آقای محمد حقیقت، مدیر سینما اتوپیا و مسئول جشنواره ای سالانه ای فیلم های ایرانی در پاریس، نامه ای ارسال کرده اند، که متن آن را ملاحظه می کنید.

## آقای علامه زاده، حسادت چرا!؟

در مجله آرش - شماره ۲۴ ص ۲۱ مطلب «جشنواره جهانی فیلم رتردام»، نقل قولی است از آقای رضا علامه زاده، به این ترتیب: «...سانسورگران سینمای ایران در موفق ترین نمایش جالبی شان در سینما اتوپیا پاریس ترتیب اهدای این جایزه پرافتخار «روسلینی» را به سازنده خلاق فیلم که چاره ای جز سکوت ندارد، می دهند...»

برای روشن شدن آقای علامه زاده و بویژه خوانندگان مجله آرش، در مورد جایزه روسلینی برای فیلم «زندگی ادامه دارد» از عباس کیا رستمی و دانن دیلم این جایزه در سینما اتوپیا به سازنده این فیلم، به نظرمی رسد که توضیحی لازم است:

۱- از آنجا که عباس کیا رستمی فیلمساز باهوش، خلاق و بسیار شریف است، چندین سالی است که برای معرفی آثارش در اروپا و بویژه در فرانسه تلاش می کند (این تلاش را برای کلیه فیلمهای خوب ایرانی مثل کارهای شهید ثالث، بیضائی، نادری و... نیز فیلمسازان جوان، از سال ۱۹۷۸ شروع کرده ام و علیرغم حسادتهای این و آن ادامه خواهد داشت. صرفاً این کار را از روی علاقه شخصی انجام می دهم و بنظرم لیاقت فیلمسازان ایرانی کمتر از سایر فیلمسازان جهان سوم و اروپائی نیست).

بعد از دیدن فیلم «زندگی ادامه دارد» از کیا رستمی در یک جلسه خصوصی، آنرا به ژول ژاکوب دبیرکل جشنواره کن و سایر فیلم انتخاب کنندگان این جشنواره نشان دادم. فیلم در جشنواره کن قبول شد و از همان روز اول با موفقیتی حیرت انگیز از طرف سینماشناسان اروپا و آمریکا و غیره رویرو شد و توانست دو جایزه «روسلینی» و جایزه «نوعی نگاه» را بدست آورد.

تا آخرین روز جشنواره کن، دیلم جایزه روسلینی آماده نشده بود و خانم «ماری ز» مسئول بخش جایزه روسلینی بعداً دیلم را بمن داد تا به کیا رستمی تحویل دهم. موفقیت عظیم فیلم در کن، بسیاری از سینماداران «هنر و تجربه» پاریس را تشویق کرد که از بخش کننده فرانسوی فیلم «گراند فیلم کلاسیک» بخواهند تا این فیلم در سینماهای آنان نمایش داده شود. سرانجام بخش کننده موافقت کرد که بطور همزمان این فیلم در سه سینما در پاریس نمایش درآید: «بالزاک شانزه لیزه - اتوپیا - کارتی لاتن و ۱۴ ژوئی باستیل».

بخش کننده تاریخ نمایش عمومی را ۲۱ اکتبر ۹۲ اعلام کرد و از فیلمساز آن - عباس کیا رستمی - دعوت کرد که به پاریس بیاید تا مصاحبه های مطبوعاتی انجام گیرد. در این رابطه خانم «ماری ز» در تماسی با من پیشنهاد کرد که از این فرصت استفاده شود و رسماً دیلم جایزه روسلینی در سینما اتوپیا (و نه هیچ جای دیگر) به عباس کیا رستمی با حضور تعدادی از داوران جشنواره داده شود. من قبول کردم و جایزه طی مراسمی با حضور دبیرکل جشنواره کن و عده ای از شخصیت های سینمای فرانسه به فیلمساز داده شد که از طریق خبرگزاری ها نیز گزارش شد (بنابراین دادن جایزه در سینما اتوپیا به این فیلمساز ربطی به

سانسورگران سینمای ایران ندارد). «سینما اتوپیا» اولین سینمایی است در صحنه بین المللی که به معرفی آثار عباس کیا رستمی با فیلم «خانه دوست کجاست؟» پرداخته است و تمام مطبوعات فرانسه از این بابت از این سینما قدری گرفته اند. این سینما متعلق به یک کمپانی فرانسوی است که از همه کشورهای جهان فیلمهای خوب را بنمایش درمی آورد و هیچ گونه وابستگی مالی - فکری و غیره با هیچ حکومتی ندارد و مستقیماً از کشورهای گوناگون نیز برپا می کند.

همه این توضیحات بخاطر این است که آقای علامه زاده بدانند که متأسفانه نسبت به موفقیت های فیلمسازان ایرانی حسادت بیش از حد نشان می دهند!! اگر فیلمی چون «فونده» از امیرناری که در جشنواره های جهانی موفقیت های درخشان داشته و فیلمی است بسیار ارزشمند و سینما اتوپیا آنرا خریده و پخش کرده و سپس ۲۰ کشور جهان از این سینما پیری گرفته اند، یا فیلم «باشو غریبه کوچک» از بیضائی به همین شکل یا فیلم «گلوزاپ» از کیا رستمی و غیره به همین منوال و امروزه موفقیت فیلم «زندگی ادامه دارد» بیش از پیش آقای علامه زاده را ناراحت کرده است، نمیدانم علت آن چیست!! این نکته که هر فیلمی در ایران ساخته می شود، فیلم بدی است، یا نشان از حسادت کودکانه است و یا از نا آگاهی غیر قابل گذشت، فیلم آقای علامه زاده، «مهمانان هتل آستوریا»، را ما به چندین پخش کننده فرانسوی نشان دادیم (بنا به درخواست خودشان) اما کسی مایل به پخش آن نشد. سینما اتوپیا در چارچوب «سینه گلوب فیلمهای ایرانی» روزهای یکشنبه آنرا بارها به نمایش درآورد و تعدادی از علاقمندان آنرا دیدند.

ایشان مرتباً اینجا و آنجا می گویند و می نویسند (از جمله در کتابشان روی تاریخ سینمای جمهوری اسلامی ایران) که هرکسی در خارج از کشور به فیلمهای ایرانی کمک کرده حتماً مزدور رژیم است. این نکته اگر از نا آگاهی نباشد، قطعاً نشان از حسادت ایشان است. جشنواره های مهم جهانی مثل کن - ونیز - رتردام - لوکارنو - نیویورک - لندن - سه قاره - توکیو - پزارو - مسکو - کارلوویوری - سینما تکا... سینما اتوپیا و غیره و غیره، همه اینها قادر به تشخیص فیلم خوب از متوسط و بد هستند. بچه گانه است اگر فکر کنیم که رژیم جمهوری اسلامی به تمام روزنامه ها، ماهنامه ها، هفته نامه های دنیا پول داده است تا درباره فیلمهای ایرانی نقد خوب بنویسند یا تصویر کنیم که روسای جشنواره های جهانی را رژیم خریده است!

هر فیلم خوبی باید این شانس را داشته باشد که در اروپا، آمریکا و... بنمایش درآید یک فیلمساز ایرانی «در داخل یا خارج از کشور» اگر فیلم شایسته ای بسازد، نباید با تمام قوا برضد آن بسیج شد! نباید به آن حسادت کرد! اگر امکانش داریم باید آنرا پشتیبانی کنیم محمد حقیقت - مدیر سینما اتوپیا - پاریس ۲۰ مارس ۱۹۹۲

● آنچه می‌خوانید، متن سخنرانی هوشنگ کشارویز صدر است در مجلس یادبود پرویز اوصیاء در پاریس، توسط کانون نویسندگان ایران (ترجمه) برگزار شد.

## در مرگ دوست

میدانی

تو میدانی

که مرا

سر باز گفتن کدامین سخن است

از کدامین درد

### خانها و آقایان هوستان

سخن گفتن در مرگ دوست دشوار است، دشوارتر از آن، ناباوری در نبود کسی است که حضورش را همواره احساس می‌کنم و نمی‌توانم بپذیرم که او نیز اینک نشانی است بر بسیاری از نشانهای دیگر در گورستانهای سرزمینهای «نا آشنا».

پرویز اوصیاء در سال ۱۳۱۱ در بعبوچه استبداد و حکومتی خود گامه چشم به جهان باز کرد و در سپین ۲۷ بهمن ۱۳۷۱ هنگامی که کشورش در آتش قهر استبداد خشن مذهبی می‌سوخت، در تبعید و دور از میهن چشم از جهان فرو بست.

همه کسانی که او را می‌شناختند، می‌دانند که پرویز، این دوست فریادناگه ما نمی‌خواست و دوست نمی‌داشت که زمینه تعریف و تمجید باشد. به کاری که دست می‌برد و آنرا باور داشت در آن غرق می‌شد، در آن پنهان می‌شد، «چنان چون سنگی که بر دریاچه‌ای».

بنابراین اجازه فرمائید تا بدخواهش عمل کنم، یعنی به جای اینکه از خصوصیات والا و نجیبانه اش سخنی گفته و اشارتی بر ژرفای دانش داشته باشم، از نسلی یاد کنم که پرویز جزئی از آن بود. نسلی که بدون تردید متحولترین دوران تاریخ ایران را مزوره کرده است و بنا بر ذائقه اجتماعی به راه و بیراهه رفته است. نسلی با بهاران کوتاه آزادی و زمستانهای سرد و طولانی استبداد و اختناق.

### دوستان جوان

نسل پرویز روایت انقلاب مشروطه را از پدرانشان که شاهد بیواسطه آن بودند شنیدند. شنیدند که جامعه ما در آسیا جزء نخستین جوامعی بود که از خوابی تاریخی برخاست و قید استبداد را از گردن برگرفت. شنیدند که دیگر شاه و گدا در مقابل قانون برابر شدند. شنیدند که بنکداران و خبازان و سقطنفروشان و فریختگان گرد آمدند و مجلس کردند تا سرنوشت خویش را تعیین کنند. شنیدند که در کنار مجلس انجمن‌ها برپا بود که در آن از آزادی و ترقی گفتگو می‌شد. شنیدند که حتی مراجع شاه را مجلس تعیین می‌کرد. اما اینرا نیز شنیدند که سالی چند بر این احوال نگذشته بود که همه چیز واژگون شد. سکوتی بیست ساله از راه رسید و گوی جامه را گرفت.

قدرت نواتی به حاکمیت مردم درآمد. پالایشگاه آبادان را ایرانیان اداره می‌کردند. دیگر بربروازه محطه انگلیسی نشین آبادان اثری از تابلو «ورود ایرانی و سگ ممنوع است» نبود. انگلیسی‌ها رفته بودند، و خورشید بریتانیا از اینجا آغاز به غروب کرد. نفت و آبادان و پالایشگاه ملک مطلق مردم ایران شد. مردم پیروز شده بودند پس دست می‌افشاندند و پای می‌کوبیدند. اما این پایان حکایت نبود. هنوز شهید پیروزی در کام مردم بود که شرنگ شکست از راه رسید. مرداد ۱۳۲۲ زمستان سیاه مردم ایران شد. آغاز استبداد و اختناق بدویره‌ای ۲۵ ساله.

حالا دیگر پرویز دانشجوی حقوق دانشگاه تهران بود و با چشمی باز به فراز و نشیب این دوره می‌نگریست. به تانکها در خیابانها، به ۱۶ آذر، به بازداشتها، شکنجه‌ها و اعدامها و به مرگ آزادی. ارزشهای اجتماعی دوران کوتاه آزادی واژگون شد، اندیشیدن به سیاست و حکومت، مگر به شیوه یکسویه آن و با هدف انبوه‌ختم مال و مثال از رونق افتاد. مردم دیگر حتی نام وزرای مملکت را نمی‌دانستند و نمایندگان مجلس حکم عروسکهای خیمه شب‌بازی را داشتند. اندک اندک مفهوم روشنفکر و روشنفکری جای خود را به تکنوکراتهای عالی‌مقام سریزیر می‌داد. نفت از قعر زمین می‌جوشید و پول از آسمان فرو می‌بارید. بهشت بساز و بفروشها.

این دوره نیز گذشت، نسل پرویز یعنی نسل ما و نسل بعدی شاهد بهارگی از آزادی که به حکم انقلاب پدیدار گشت، بودیم و سپس باز هم استبداد، استبدادی که نظیران در تاریخ کشور ما دیده نشده بود. استبدادی که خرد و کلان نمی‌شناخت، استبدادی که بر هیچ جنبنده‌ای ایقا نکرد، ریشه را برکنند و خانه‌ها و کشور را سوخت و خاکستر کرد.

امنیت برای زیستن و نه برای اندیشیدن و سخن گفتن چنان از دست شد که هرکس حتی سخنی در حریت و آزادی بر زبان رانده بود مجبور به ترک میهن شد. کرجی بزرگ آغاز شد و غربیتی بزرگتر، غربیتی سیاه و تلخ.

### دوستان جوان

غربت برای نسل ما، و نسل پیش از ما درد است. برنامه‌ای به پرویز می‌نویسم: آملی مثل گیاه است به بن و ریشه زنده است، می‌توان آنرا جابجا و دست آموز کرد اما نه بدون بعد از رشد که در این حال از پایه می‌میرد و شسته غربت برگ و بارش را می‌خورد. زندگی غربت زده تپی از آشناس و میدانی که «دوستی» مایه در «آشنائی» دارد. در جنگ آشنائی است که درختان استوار و سترگ دوستی سر به آسمان می‌کشند. غربت دنیای نا آشنائی است. غربت خود خود نا آشنائی است. در نیای آشنا، «رابطه» به یمن نگاه آغاز می‌شود و در غربت به صدا و بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا. در پاسخ این نامه پرویز می‌نویسد: «غربت بد چیزی است. طول می‌کشد تا آدم عمق آنرا بفهمد. در سالهای اول، مثل آملی که تازه از بلندی افتاده باشد، شکستگی آن گرم است، آدم حالیش نمی‌شود، یعنی، یا زیاد حالیش نمی‌شود چون تازه است و فکر می‌کند که همه چیز درست می‌شود و یا گیج است: من روز اولی که وارد پاریس شدم به یاد هست. حسین آمده بود به ایستگاه و برم داشت و به منزلش برد. من، تازه مثل خیلی از «ماها» کلی زمینه و سابقه، دوست، خویش و آشنا داشتم. یکی بود که بیاید و برم دارد. در یک کشور دیگر، برای یک ماهی، همین طرفهای اروپا اطراق کرده بودم - اگرچه یارستگین عاطفی منفی داشت - و سالها، پیش از آن در همین طرفها، اروپا زندگی کرده بودم. با اینهمه سرم در خیابانهای پاریس، آنروز اول و دوم گیج می‌رفت. حالیم نبود. نمی‌توانست باشد که در کجا بودم. یا، از آنروی قضیه، آدم، حتی نا آگاه، از همان اول، زیادی حالیش می‌شود، و برای همین سرش گیج می‌رود، می‌خواهد درین خود را دور بزند. با بیرون بیگانه می‌ماند یعنی، می‌خواهد که بیگانه بماند که از خود و از آنچه پشت سر گذاشته است بیگانه نماند.»

دنباله در صفحه ۴۴

رسم خود و والدینش را آورده و پس از ذکر موضوعات کتاب که در چهارمجلس است، نسوان را نصیحتی کرده و آنگاه در تصدیقه از سروده‌های خود را یکی درمدح ناصرالدین شاه و دیگری درمدح ولیمعهد او مظفرالدین میرزا (که بعدها مظفرالدین شاه شد) آورده است.

بی بی خانم سپس، بسم الله الرحمن الرحیم گویان، به حمد و ثنای ایزدی می پردازد و پس از آن فصول دهگانه تادیب النسوان را یک به یک پاسخ می گوید و در ادامه آن فصل جدیدی می گشاید که نام آن «معایب الرجال» است و شامل چهارمجلس است. او در این مجالس چهارگانه تلاش می کند تا برخی از عیبهای مردان را متذکر شود. کتاب معایب الرجال نه تنها در مسئله زن قابل بررسی است که در بازگویی گوشه‌هایی از جامعه عصرناصری و دلشغولی‌های بخشی از جامعه آنروز بسیار ارزشمند است. در اینجا نکاتی از این چهارمجلس را که بیان گوشه‌هایی از عصرناصری است مروری کنیم:

درمجلس اول که نام آن «اطوار شرابخوار» است می خوانیم:

«از مشروبات آنچه باید و از جوهریات آنچه شاید، شراب همدان، می ناب اصفهان، چکیده خلر شیراز، و خمر خرمای اهواز، جوهریو آتشف آردبیل، عرق مصطکی و زنجبیل، رام و برندی و عرقهای چهل درجه مرندی، شامپ و کنیاک بریو و اسپانیاک، از هرچا که دست دهد و هرچه مست کند، تمام حاضر سازند و ساغر بزنند. و از مرزها و کبابها و آجیل‌های پرورده و آچارهای بشمرده، از لضم طیور ممایشتنون، کبک و دراج و بوللمون، تیهو و کرک و قرقاول و خروس اخته و ماهیهای قزل آلابی سرخ کرده و پخته. انواع ساز و نواز، چنگ و سارنگ، بریط و ریاب خوش آهنگ، نای و دف براب و کف، داد نغمه سزائی داده. دور اول که سرهای باده‌گساران و نغمه سرایان از باده‌ها و نغمه‌ها گرم گردیده و چشمها بی شرم و... (۶)»

درمجلس دوم که نام آن «کردار اهل قمار» است می خوانیم:

«از اسباب و آلت قمار هرچه بخواهید، از قبیل شطرنج و تخت‌نرد، آس و ترن و گنجف و غیره، حاضر است. چون شطرنج بازی مشکلی است، در حریف دانا و اطاق تنهائی می‌خواهد و تخت نرد هم مشکل است، چون برد حریف به آمدن طاس است، چنانکه گفته‌اند: (طاس اگر نیک نشیند همه کس نرک است) پس آن گروه سناس می‌شوند مشغول آس ناس، دسته‌ای سرگرم ترن زدن، جمعی مشغول گنجف بازی کردن (۷)»

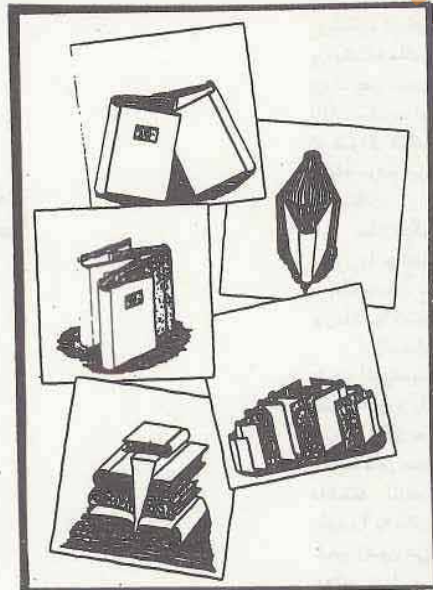
درمجلس سوم که نام آن «در تفصیل چرس و بنگ و واپور و اسرار» است می خوانیم:

«... چرس و بنگ که سرآمده‌اش لنگ بود، حاضر می‌نماید. تریاک و خوراک نیز آماده و مهیا می‌گردد. یاران مشغول اسباب بخان می‌گردند. به انواع و اقسام مختلفه خورند و کشند. به اصطلاح خودشان لول شوند. قلندران دلریشان، قدح بنگ نوشان، قلیان چرس و والورکشان، سرهاشان گرم گردیده و دیده‌هاشان بی‌شرم. خیالات باطله کنند، یکی به معراج... (۸)»

درمجلس چهارم که نام آن «شرح گفتگو و اوضاع عیانه (۹) و اقرا، اجاره و الوات» است می خوانیم: «اجلاس الواط و اوباش و شرح گفتگوی ایشان. این گروه انبوه را طرف مختلف، و طرق متکلف برانواع و اقسام است... منزل خوش گذرانی و مکان چفتک گویی درقه‌خانه، روی سکوها، پاما بالای پا، شاه و وزیر در نظر نیابند، عیاذ بالله خدا و رسول را نشناسند. از مزخرفات و مهملات به اغراق و دروغ، درکمال اشتباه و دروغ، قصه کنند... (۱۰)»

و بالاخره این نیز یکی از تصنیف‌هایی است که بی بی خانم ثبت کرده:

«... مگر این تصنیف را نشنیده‌اید که درباره مشتیان گفته‌اند: شلوار نبیبت تو و شال به داریت، آید به چه کارت؟ بپرووش، بکن خرج قران و دل و دلداریدست



## نگاهی به کتاب «معایب الرجال»

معین الدین معرابی

بنیاد آمده، در ۲۷ سالگی (۱۲۰۱ ه. ق) ازواج نموده، در ۲۶ سالگی (۱۲۱۰ ه. ق) صاحب شش فرزند بوده، و در ۲۸ سالگی (۱۲۱۲ ه. ق) بتالیف معایب الرجال پرداخته است. اطلاعات بیشتری از او در دست نیست.

و اما معایب الرجال اثر بی بی خانم استرآبادی: این کتاب را می‌توان دفاعیه یکی از زنان عصرناصری از حقوق زنان نامید. چنانکه از نام کتاب نیز پیداست، این اثر در مرزمت و نگاهش مردان و بالطبع بردفاع از زنان تالیف شده و سبب نگارش آن نیز بنا برقول مؤلف آن، پاسخی به کتاب «تادیب النسوان» است (۴). بی بی خانم سبب تالیف کتاب را چنین می‌نویسد:

«... کتابی از نامردی که... اسم بد رسم او را تادیب النسوان نهاده، بنده دیده‌ام... مهملائی چند برهم بافته که هیچ یک را از ماخذی نیافته، با سلیقه کج، طریقه لچ پیشه گرفته، نیش زبان به ریشه کندن نسوان دراز کرده... اکنون همت برگماشتم که سخنانی موزن، به پارسی زبان، از خواری و نرمی چون آب روان در برابر کتاب زشت این بدسرشت آرم تا مردان بدانند که هنوز در میان زنان کسانی چند با رتبت بلند، نکو نام و ارجمند می باشند (۵)»

متن کامل معایب الرجال در صفحات ۲۵ تا ۹۶ آمده و در صفحات ۱۹۴ تا ۲۲۰ نیز عکس کاملی از معایب الرجال، نسخه خطی شماره ۷۸۵۶۸ - ۸۹۸۴ کتابخانه مجلس شورا ضمیمه گردیده است.

معایب الرجال با این بیت آغاز می‌شود: «نخست از ابتدا آرم ثنا و حمد یزدان را که از اضلاع سمت چه پدید آورد نسوان را»

سپس همچون کلیه کتابهای عصرناصری که با مدح و ثنای ناصرالدین شاه شروع شده، چند سطر در مدح ناصرالدین شاه آمده و در تعقیب آن مؤلف نام و

● معایب الرجال، تالیف: بی بی خانم استرآبادی. ویراستار: افسانه نجم‌آبادی. چاپ اول: ۱۹۹۲، نشر باران (سوند)، ۲۲۰ + ۲۹ ص

کتاب «معایب الرجال» اثر ارزشمند بی بی خانم استرآبادی - از بانوان دانشمند عصرناصری - سرانجام پس از یک قرن که از نگارش آن می‌گذرد، با ویراستاری و برخی توضیحات افسانه نجم‌آبادی بزیر طبع آراسته و در اختیار پژوهشگران و دستداران کتاب قرار گرفت.

از زندگی و احوالات بی بی خانم جز آنچه خود در معایب الرجال گفته، اطلاع دیگری در دست نیست. بی بی خانم دختر محمد باقرخان سرکرده سواره استرآبادی، و مادرش دخترآخوند ملاکاظم مجتهد مازندرانی است. پس از آنکه آخوند ملاکاظم مجتهد مازندرانی درمی‌گذرد (۱۲۷۲ ه. ق)، مادری بی خانم مدت سی سال درحرم ناصرالدین شاه به خدمتگزاری یکی از زنان وی که شکوه السلطنه (مادر مظفرالدین شاه) است می‌پردازد. مادرش همچنین در زمان تالیف معایب الرجال درحیات است و در عتبات عالیات بسر می‌برد (۱).

بی بی خانم در سال ۱۲۱۰ ه. ق، ۲۶ سال از حیانتش می‌گذشته (۲) که با این احتساب در سال ۱۲۷۴ ه. ق بنیاد آمده است. در ۲۶ سالگی دارای شش کودک (چهار پسر و دو دختر) بوده و نه سال نیز از ازدواجش با یکی از مهاجرین قزاقی بنام موسی می‌گذشته است. چهار سال پیش از ازدواج میان وی و موسی دلدادگی پدید آمده و پس از چهار سال، خانواده‌اش با ازدواج آنان موافقت نموده‌اند (۳). بنابراین باید گفت: بی بی خانم در سال ۱۲۷۴ ه. ق



آرا ای مَشْتی بیچار! برو لبش و تو بگذار! آن طاس کلاه  
نمد و زلف دم اربک، بیبا نخوری چک! اگر خوردی و  
مردی تو پندرسک، بگذار از این کار و برو لبش و تو  
بگذار! (۱۱)»

بی بی خانم آنجا که جانبداری از زنان را وظیفه  
خود قرار می دهد، معایب الرجال را می نویسد. و آنجا  
که کلامش ادله و براهین می طلبد، از آیات و روایات و  
پند و اندرزهای گوناگون بهره می گیرد، چنانکه در جانی  
از «معایب الرجال» می خوانیم:

«هرچند به مرتبه، مردان به مقتضای ادله و برهان  
و آیات قرآن، از زنان برتری و بالاتری دارند، قال الله  
تبارک و تعالی (الرجال قوامین علی النساء) الی آخر آیه،  
ولی نه هر مردی از هر زنی فروتر است و نه هر زنی از  
هر مردی فروتر. مریم و زهرا، آسیه و خدیجه کبری از  
زنانند، فرعون و هامان، شمر و سنان از مردان. بیت:

نه هر که طرف کله کچ نهاد و تند نشست  
کلاه داری و آئین سروری داند» (۱۲)

و سپس ادامه می دهد:

«تمام امورات دنیای دنی بالنسبه، اضافی و نسبی  
می باشد. زنان را همین بس بود یک هنر، که اگر مردان  
سرپرار و آسمان کشند زاننده زنانند و پس افتاده  
ایشان» (۱۳)

و آخر سخن آنکه، بی بی خانم تلاش در رد و نفی  
سنتهای دینی ندارد و فقط بر آن است که فضای دیگری  
بگشاید که در این فضا، سنتهای دینی در تعارض با زنان  
قرار نگیرد.

پا نوشت:

۱- رک: معایب الرجال، ص ۴۷ - ۴۸  
۲- بی بی خانم در جانی از کتاب، از سیزدهم ماه رمضان و  
مصانف برین آن با عید نوروز یاد می کند (رک: ص ۹۱) که  
در احتسابی دقیق، سال ۱۳۱۰ ه. ق از آن مستفاد می گردد.  
زیرا تنها در این سال است که هشتم فروردین (عید نوروز)  
برابر با سیزدهم ماه رمضان است. خانم افسانه نجم آبادی  
این تاریخ را بدست آورده اند. اینجانب نیز جهت دقت بیشتر به  
گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله، تالیف احمد بیرشک مراجعه  
نمود که همان تاریخ بدست آمد.

۳- رک: معایب الرجال، ص ۸۸ - ۸۹  
۴- تالیف النسوان برای نخستین بار در سال ۱۳۰۹ ه. ق  
منتشر شده است (رک: الفریه، ج ۲، ص ۲۱۱)

۵- معایب الرجال، ص ۵۲ - ۵۳  
۶- معایب الرجال، ص ۶۹  
۷- پیشین، ص ۷۲  
۸- پیشین، ص ۷۵

۹- مجلس چهارم این کتاب، چنین است: «مجلس چهارم:  
شرح گفتگو و اوضاع عبائره و اقوات، اجامره و الواطه.

خانم نجم آبادی در توضیح «عبائره» گوید که: «معنای  
عبائره روشن نیست» (رک: معایب الرجال، ص ۱۰۴) و البته  
براستی نیز برای آن نمی توان معنایی یافت. احتمالاً صحیح  
همان باشد که شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الفریبه» آورده  
و آن اینکه وی ذیل (معایب الرجال) ضمن یاد کردن مجلس  
چهارم آنرا «عبائره» نوشته است (رک: الفریه، ج ۲، ص  
۲۰۸) و عیاقره جمع عبقری بمعنای رئیس، آقا و مہترقم  
است. پس می توان گفت: مجلس چهارم در شرح گفتگو و  
اوضاع مہتران قوم و قرتی ها، و اجامره (اویاش) و الواط  
است. چنانکه بی بی خانم در همین مجلس چهارم بخشی از  
الواط را مہتران قوم می داند. چنانکه گوید: «اما طایفه دیگر،  
از نجیبی الواطند. اکثر مواجب موروثی و وظیفه خوار مفتقد  
که شغل و کاری ندارند، از قبیل قاجار بیکار و مهاجر بیچار و  
ریا خوار پرندار و تاجر مال مرہم خوار» (رک: ص ۸۲)

۱۰- معایب الرجال، ص ۸۰  
۱۱- پیشین، ص ۸۱  
۱۲- پیشین، ص ۵۲  
۱۳- پیشین، ص ۵۵

## فرضیه

فلسفی قاضی نور

شروع کردم به تجسس، اما جزیره آن قدر کوچک بود  
که با چهار قدم پهنایش را طی کردم، با شش قدم  
درازیش را. تقریباً به اندازه سیاره «سازده کوچک»  
بود، اما بدون بوته گل سرخ و آتش نشان های خاموش!  
در عوض جای بو تا پا روی دیوار پیدا کردم، درست مثل  
«رایبسون کروزه» که از جای پا، «جمعه» را پیدا کرد.  
اما من جمعه را پیدا نکردم، این جای پا را کسی روزی  
یا شبی، سحی کرده بود از خودش باقی بگذارد،  
آخر کسانی که دل به دریا می زنند، گرفتار طوفان هم  
می شوند، و گذارشان به چنین جاهایی هم می افتد!

باید من هم نشانی از خودم می گذاشتم تا نفریعی  
بفهمد که قبل از او کسی اینجا بوده، این به او قوت قلب  
می دهد، آن جای پا که به من داد!

کمی نان خشک خمیر کردم، حسابی مالش دادم،  
زنی ساختم که تازی توی بقلش بود و می زد، آهنگی را  
که می زد به وضوح می شنیدم!  
چند روز بعد صدایی، آهنگی محلی را زمزمه کرد،  
صدایش مثل قناری بی بود که توی قفس بخواند.

همان روز تکه استخوانی توی خدایم پیدا کردم!  
خوب سایندهش، نوکش را تیز کردم، روی دیوار جنوبی  
کندم و عبور روزها را علامت زدم، از آن به بعد  
می دانستم چه روزی ست، چندم ماه است و چند روز و  
چند ماه گذشته. با آن مجسمه سازی هم می کردم، و به  
مجسمه هایی که از خمیر می ساختم شکل می دادم.  
روزها می گذشت و از کشتی خبری نبود، و جدول همین  
طور بزرگ و بزرگتر می شد.

می دانید چطور فهمیدم بهار آمده؟ پنجره که نداشتم  
تا بتوانم بیرون را ببینم، یا از تغییر هوا احساسش  
کنم. اما روزی صدایی شنیدم، بو تا گنجشک کوچک و  
شیطان به هم نوك می زدند و سربیه سرهم می گذاشتند،  
فهمیدم بهار دارد می آید که گنجشک ها پاک به سرشان  
زده. طوری خل شده بودند که به من هم منتقلش کردند.  
اما گنجشک ها زود رفتند، فکرمی کنم که با سنگ زده  
بودنشان، چون چند روز بعد که دوباره آمدند صدای  
یکیشان غمگین بود، گمانم همانی بود که سنگ به پایش  
خورده بود!

وسطهای تابستان در باز شد و من که مثل همیشه  
منتظر کشتی بودم، یکپور از دهنم پرید که دیدی! بالاخره  
کشتی آمد!

دو نفری که در را باز کرده بودند با تعجب به هم  
نگاه کردند، یکیشان آهسته از آن یکی پرسید چه گفت؟  
آن یکی جواب داد گمانم از بس تنها مانده به سرش  
زده!

همچنین فهمیدم چرا پری های دریایی نمی آمدند و  
نیمی مامی. و این که چرا نیمه مامی و نیمی آهو و یا  
نیمی مامی و فرنیمة دیگری نیستند. چون فقط دو عضو  
هم جنس هنگام وصل شدن همدیگر را نفع نمی کنند.

حالا با این همه سفری کبری چیدن، می توانم  
فرضیه ام را بنام خودم ثبت کنم؟!

اگر می گویم انسان حیوانی است خونسرد، عصبانی  
نشود، فوراً گوشه نماختن را بالا نکشید، باور کنید نه  
بچار توهم هستم، نه جنون جوانی! تمام فرضیه ها ابتدا  
با همین عکس العمل روبرو شده اند! فکرمی کنید  
فرضیه ها چطور بوجود آمده اند!؟

لایب روزی، یا شبی، یا روزها و شبهایی، آنمی  
بیقرار، با زیر و رو کردن، یا مخلوط کردن و بهم زدن  
چیزی یا چیزهایی به فرضیه ای رسیده، و وقتی آن را  
خوب جا انداخته و دلایل محکمی برای اثباتش رو کرده،  
از آن به بعد تبدیل به یک نظریه شده است.

گیریم این مطلب نظریه نباشد، به عنوان فرضیه که  
می تواند وجود داشته باشد. می دانیم ماهی موجودی  
خونسرد است، چون اگر در آب سرد بیندازیش حرارت  
بدنش پایین می آید، اگر در آب گرم بیندازیش حرارت  
بدنش بالا می رود.

من به این نتیجه رسیده ام که من هم جزو  
خونسردانم! آدم نیستم؟ باور کنید آدمم، خیلی هم  
آدم! و یکی از مشکلاتم هم همین آدم بودنم است!

نترسید نگر مصیبت نخواهم کرد، به هیچ وجه!  
اگر کلمه خونسرد را برای حالت ماهی معنی کنیم  
جواب می شود «سازش»، «کنار آمدن» یا «انعطاف» من  
نمی دانم جواب دقیقاً کدام این کلمه هاست، اما می دانم  
که فرق زیادی با هم ندارند.

به خردم که نگاه می کنم می بینم مدام در حال تغییر  
حرارت «موجودیتم» هستم. توی آب جوش تبدیل به یک  
گلوله آتش می شوم، توی آب سرد تبدیل به یخ. گاهی  
چنان نماراز روزگار خود و آبی که از آن سرد می آرم،  
در می آرم که دیگر نه من باقی می مانم، نه آب. با هم  
جفت می شویم مثل آتش و آب که چیز باقی مانده نه آتش  
است، نه آب. مثل رنگ سبز که مخلوط آبی و زردست،  
اما هیچ کدامشان نیست! اگر بپرسید تکامل این  
دگرپسسی چگونه است، نمی دانم. نه این که ندانم، نمی  
توانم آن طور که دلم می خواهد وصفش کنم. اما بی  
شیاخت به پوست انداختن مار نیست. چون وقتی به پشت  
سرم نگاه می کنم، پوسته هایم را به وضوح می بینم،  
حتی می توانم لمسشان کنم. از تعداد این پوسته هاست  
که می فهمم چقدر زندگی کرده ام.

مطلقاً قصد تجزیه و تحلیل ندارم! مرا چه به این  
کارها! اگر باغبانم باغچه خردم چرا پراز خس و  
خارست؟! لالایی اگر بلدم، چرا خواب نمی برد!  
نطفه فرضیه من از اینجا گذاشته شد که ...

همین که توی آن چهار دیواری بی در و پنجره تنها  
ماندم، فعل و انفعالات درونم شروع شد. فکرمی توی  
دریا سفر می کردم که طوفان شد، کشتی را خرد و  
خمیر کرد، سر نشینان کشتی پرت و پلا شدند، هر کدام به  
جایی.

به خردم گفتم اگر توی یک جزیره غیر مسکونی گیر  
بیفتی چه می کنی؟ همان کار را بکن، بالاخره روزی،  
روزگاری یک کشتی از اینجا عبور خواهد کرد.



## پشت در

گفتی سه تا پسر دیگرمند .  
به عکس بزرگی که در آن یک مرد خوش قیافه و یک زن زیبا در لباسهای هروسی یکیگر را  
در آغوش کشیده بودند ، چشم انداختم . گفتی این پسر بزرگمه . چهارتا پسر دارم . این  
سرور همه شونه . از همه بهتره . احترامی بمن میگذاره که نکید . فردا شب هم میخواد  
بیاد دنبال و برای شب ژانویه منو بیره پهلو خوشبون . خدا زندهش نگه داره . اما این  
یکی ، این یکی مرا دیوانه کرده . خوردهی جانم شده .  
باز نگاهم از روی سینهات گذشت .

سرت را پایین انداختی ؛ و چانهات لرزید .  
گفتی روزگرم را سپاه کرده . یا این نوبت بیچ گوشتهی تنمو اینجوری کرد ؛ همین الان تو  
کوچه ... میگره کلیدو تو خانه جا گذاشتی و درخانه را قفل کردی . خوب منم آدمم ،  
یادم میره به چیزایی ، حالا خون کردم ۱۶ باید اینطوری کته با مادرش ۱۶  
و دوباره صورتت تیره شد و سعی کردی جلو بغضت را بگیری .  
با بهت نگاهت می کردم . رفتی که فضای اتاق را پر کرده بود ، زیر پوستم می رفت و  
دیگرتاب مانند نداشتی . فکر کردم کاش می توانستم بزنم بیرون و نفس عمیقی بکنم .  
نمی دانم در صورتت چیزی خواندی یا نه .

گفتی این پسر مهندس . وقتی می رم خونش بقیه رو هم می بینم . ماشاله همه زنهای  
آمریکایی دارند و مشغولند .  
خوبت را کشیدی کنار دیوار .

گفتی اما این یکی ، هیچی . بیکارو بیمار . حالا هم رفته با به دخترتی رفیق شده هشت  
سال از خوش بزرگتر ، به من هم میگه بعضی شبها خانه نیا ، من میخواهم راحت باشم .

### سودابه اشرفی

صدایت را پایین آوردی .  
فکر نکند که خانه مال او نه بیکوقت! نه بخدا خودم خریدم . با همون پول چندرغازی که از  
ایران آوردم ، زحمت سی ساله . سی سال معلمی کردم . با بچه های مردم سرو کله زدم .  
این بچه های دیگر هم خویند نمیدونم این یکی چرا اینجوری از آب درآمد . خدا از رو  
زمین روت داره ! اینها می شنوید همینطور با این دختر که سن نه قمر منو داره ، پای  
تلفن .

صدای بم و گنگ مردانه ای از راه پله ها می آمد . توجهی نکردم . به چشمان  
برآمدهات که بطور آزار دهنده ای بیعاری نمود ، نگاه کردم و به دهان و دماغ خوش  
ترکیبت که در پوست سیاه و خطوط فراوان صورتت خود نمایی می کرد . وقتی گفتی باید  
شام درست کنم ، یکباره بلند شدم و خدا حافظی کردم . پایم را که بیرون گذاشتم تازه  
احساس کردم ابرازی که درست داشتم به پوست کف دستم چسبیده اند و من سخت  
آنها را می فشارم .

وارد خانه ام که شدم دلم نمی خواست چراغ را روشن کنم . ابزار سرد را زمین  
گذاشتم . انگشتانم خشک شده بودند . همه ی شب را خوابیدم و به تو فکر کردم به تو که  
زخمی بودی . هر روز می دیدم که از کوچه مانند های منطقه ی مسکونی ما میایی یا  
می روی . با موهای کوتاهی که صبحها مرتب بود و غروبها دیگر تقریباً ژویده شده بود .  
با چشمهای سیاه بزرگ و بیرون زده ات که قبل از هر چیزی توجه را جلب می کرد . پوست  
تیره و صورتی مجموعاً بی تفاوت نه لیخندی نه شکایتی . زمین را نگاه می کردی پیاده  
می آمدی یا می رفتی . در مهد کودک کار می کنده (از همسایه ی آمریکایی مان شنیده  
بودم) تا بمن می رسیدی نگاهت می کردم ، بلکه نگاه کنی اما تو بی تفاوت از کنارم  
می گذشتی . (ماشین ندارد همه یکساعت راه را تا مهد کودک پیاده می روی و پیاده  
می آید . بچه های یک تا شش ماهه را نگهداری می کنی) اینها را نیز همسایه ی  
آمریکاییمان برآیم گفته بود . سعی می کردم با تو چهره به چهره بشوم تا بتوانم سلامت  
کنم اما تو فقط زمین را نگاه می کردی و به من مهلت سلام نمی دادی .

آتشب با خود فکر کردم ، به خانام دعوتش می کنم گاهی به خانه اش می روم و روی  
مبل قهوه ای می نشینم و می گذارم تا از پسرهایش برآیم بگوید از آن یکی که گل  
سرسبزش است و هر سال ژانویه او را به منزلش می برد . از عرووش و احترامی که به  
او می گذارد و ... گاهی برایش غذایی درست میکنم یا شاید گاهی او را به سرکارش  
برسانم .

تمام شب را در رختخواب از این پهلو به آن پهلو شدم و به زخمهای دستها و  
سینهات فکر کردم . زخمهای تازه ای که وقتی به چشمهای نگاه کرده بودم ، گویی  
در برآمدگی آنها به من زل زده بودند و چندان نیز تازه نمی نمودند .

فردا صبح از پنجره که نگاه کردم ، پاهایت را روی زمین می کشیدی و کیف دستی  
بزرگت روی شانهات آویزان بود و پشت به من می رفتی . غروب درست سرساعت شش  
بطریزی مصنوعی سرراحت قرار گرفتم . نگاهت کردم تا از کوچه مانند درازی که از پارک  
تا انتهای مجموعه ی خانه ها می آمد ، از خانه من می گذشت و به خانه تو می رسید ،  
بیایی و به من برسی . یک بلوز آبی رنگ کردن و باقی بدنت را تا روی رانها می پوشانیدی  
با آستینهای بلند تا مح دستهایت .

زمین را نگاه می کردی و می آمدی . عینک سیاه بزرگی به چشم داشتی . بند کیف  
را باز روی شانهات با دست نگاه داشته بودی . آمدی و آمدی تا به خانه من می رسیدی .  
چند قدمی جلو آمدم . آمدی تا بمن رسیدی ، خواستم بگویم سلام . حال شما  
چطوراست ؟ همانطور که زمین را نگاه می کردی ، همانطور که از آن دور پیادیت شده بود ،  
همانطور که کنارم گذشتی و آنطرف کوچه روی پله ی جلوی خانه ات ایستادی ، کلیدت را  
در قفل در چرخاندی ، به درون رفتی و در را بستی و از تو فقط صدای بسته شدن در  
ماند .

سلام ، من همسایه ی روی روی شما هستم .  
و به روی روی خانه ام اشاره کردی .  
گفتم بفرمایید تو ، چرا نم لر ؟!  
بغضت را دیدم که چون سنگ از گلویت به پایین سرید .  
گفتی نه ، ممنونم . فقط آمدم ببینم شما آنبر دستی ، بیچ گوشتهی یا اچاری ندارید که ما  
بتونیم قفل درخانه مان را با آن باز کنیم ؟  
گفتم چرا اتفاقاً همه چی دارم . الان براتون میارم .

تا من برگردم ، رفته بودی . مجبور شدم بروم درخانه ات و در بزنم . تازه بعد از اینکه چند  
ضربه زدم یادم آمد که کسی درخانه نیست که باز کند . همینطور سرگردان بودم که از  
پشت سر صدایم زدی .  
گفتی ببخشید ، رفتم با پسرم ببینم میتونیم یک نزدیکان گیر یاریم .  
گفتم پسر تو ، پس کسی هست که کمکون کنه .

پشت دست زدی . رگهای آبی و کبود نستانت مرا یاد استان مادرم انداخت . گمان کردم  
تو نیز باید شصت ساله باشی .  
گفتی چه کمکی ، عزیز من !  
یقه ی لباست را پایین کشیدی . جای فشار چیز نوک تیزی را روی سینهات دیدم . جای  
چند زخم تازه ی دیگر را نیز روی نستانت نشانم دادی .  
بعد توی چشمهایم نگاه کردی .

پشت سر و اطرافت را از نظر گذراندی .  
گفتی باور کنید . فکر می کنی اولین بارش ؟

از پس کوچه پیدایش شد . با یک دست نزدیکان را می آورد و با دست دیگرش موهای سیاه  
و پر پشتش را که مثل موهای خودت بود مرتب می کرد . نزدیکان را مقابل دیوارخانه  
گذاشت و بالا رفت تا به پنجره ی طبقه بالا رسید . پنجره را با یک حرکت به یک طرف  
کشید و داخل اتاق پرید . احساس کردم همه ی دیوارهای خانه لرزید .  
گفتی خدارا شکر که پنجره قفل نبود ، مادر!

و لبخند رضایت بخشی زدی که خالی از غرور هم نبود . پسر تو را باز کرد . وقتی  
چشمش به ابرازی که آورده بودم افتاد گفت : ببخشید مزاحم شما شدیم .  
قبل از اینکه مرا نیز بدخل دعوت کنید ، خودم بنیالت پایم را آنطرف گذاشتم . یک مبل  
قهوه ای رنگ با یک عسلی کوچک ، یک تلویزیون و یک چراغ پایه بلند اتاق کوچکت را  
پر کرده بود .

گفتی بفرمایید منزل خوبتونه .  
همانجا گوشه ی مبل نشستیم و مشغول تماشای عکسهایی که اطراف اتاق روی عسلی و  
تلویزیون و میز زیر آن گذاشته بودی شدم . یک بشقاب کثیف با ناشق و چنگال و یک  
شیشه آبجو روی میز وسط بود .

گفتی آن همه ی غذاهای ایرانی توره سبزی رو بیشتر دوست داره . چای که صرف  
می کنی !

گفتم خیلی ممنونم باعث زحمتتون می شه .  
مشغول جمع کردن ظرفهای روی میز شدی . زیر چشمی نگاهم می کردی .

گفتی شما سیاه پوشیدید ؟!  
گفتم بله مادرم ...  
گفتی آخ ، تو این غربت ؛  
روی زمین نشستی . و با ترحم بمن نگاه کردی .  
گفتم بیگه چهلم هم گذشت .  
سرت را تکان دادی .  
موضوع را عوض کردم .  
گفتم بچه های شما هستند ؟

نادین گریمر نخستین زنی بود که پس از بیست و پنج سال، برندهٔ جایزهٔ نوبل ادبی سال ۱۹۹۱ شد. شخصیت و نه سال پیش در شهسوری نزدیک ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی متولد شد، تقریباً تمام سال‌های فعال مرخود را تا کنون در همان منطقه گذرانده است. او با دیدی مو شکاف نزدیک به نیم قرن است که می‌نویسد و به تجزیه و تحلیل مسائل مبتلابه جامعه خود می‌پردازد.

روابط عاطفی بین انسانها به نوزاد مسائل نژاد و ملیت، و فضای باز سیاسی، و مو مطلب مورد بررسی او در بسیاری از داستان‌هایش است. گریمر از هرگونه نگرش سیاسی آزاد است و از نوشته همچو ابزار تبلیغاتی استفاده نمی‌کند. با آنکه به گمان او هر هیچ موردی تمصب نباید داشت و به همه چیز (حتی اصول) می‌توان تردید کرد اما می‌گوید: «به جز نژاد پرستی و استبداد که تحمل ناپذیر و نابخشودنی است». درباره آزادی می‌نویسد:

- مفهوم آزادی بر کارنویسنده همانا پاسداری از دریافت شخصی و عمیق خود است از وضعیت مشخصی در جامعه‌اش و انعکاس آن وضعیت به جهانیان. اگر قرار شد نویسنده‌ای تا جایی که توانش را دارد کار خود را درست ارائه دهد، باید بتواند در این رویا رویی از هرگونه سازشکاری اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و سلیقه‌ای خود را رها سازد. نویسنده کار دیگری نمی‌تواند انجام دهد مگر آنکه حقیقت را همانگونه که خود می‌بیند بنویسد.

در پاسخ روزنامه نگاران که از او پرسیدند با جایزهٔ یک میلیون دلاری نوبل چه خواهد کرد، گفت: بخش بزرگی از آنرا به کمیته ادب و فرهنگ آفریقا تخصیص می‌دهم. فرهنگ نقش بزرگی در تکامل جامعه دارد. بدون بالا رفتن آگاهی و فرهنگ فردی و اجتماعی انسان‌ها، آزادی و دموکراسی نمی‌تواند مفهوم ملموسی داشته باشد.

از این نویسنده تا کنون آثار زیادی به چاپ رسیده که از آن جمله، مجموعه بیش از سی داستان کوتاه، هشت رمان و تعداد بی‌شماری مقاله اجتماعی - انتقادی (که اکثر آنها بر زمان خود ایجاد درد سر برای نویسنده در کشورش کرده) را می‌توان نام برد.

نوشته‌ی: نادین گریمر  
ترجمه‌ی: شهلا حمزوی

## پرواز ملخ

پرستار از عهدهٔ کار بهتر برآید، چرا که می‌دانست اشاره به این مطلب زن را می‌رنجانند. روزی که برای اولین بار به نقطهٔ مورد نظر رسیدند، زن ترمز صندلی را کشید و جوان را برای صبح آن روز همان جا مستقر ساخت. این آغاز کار بود. از آن پس او روزهای پی درپی همین جا می‌نشست و مطالب زیادی می‌خواند و در عین حال توجهش به مسائل زیادی جلب می‌شد. گاهی ناکهان و ناخواسته، جای خالی پایش را در زیر پتو متوجه می‌شد. زیر پتو تنها یک پا موجود بود و جای آن دیگری خالی. بعد هم چنان که نگاه می‌کرد، از بین رفتن پایش را احساس می‌کرد. به تدریج می‌دید که چگونه از سرپنجه تا ران دیگر پایی بر کار نیست. پس از چند لحظه به کتابش باز می‌گشت. هرگز نمی‌گذاشت این احساس بر وجودش کاملاً مستولی شود و زمانی که درمی‌یافت که دارد نزدیک و نزدیک ترمی شود، می‌فشاردش و ناپوش می‌کند... درجا، رو برمی‌گرداند و درست به موقع به کتابش بازمی‌گشت. این روش کارش بود و راه انجام آن بر این بود که می‌گذاشت هر بار این احساس عذاب به او نزدیک و نزدیک تر شود تا آن جا که در او بگیرد. این مقابلهٔ نباشد تا لحظه‌ای که درگیرش کند... آنگاه به خود می‌آمد و درست به موقع آن را از خود می‌راند. به تدریج روش کار پایش عادت شده بود. عادت با تمام قدرتی که در خود دارد. عادت به این که هرگز این روند به نقطهٔ تحقق نرسد. خود او هم مانع همیشگی این تحقق محسوب می‌شد. فقط می‌خواست روزی به نقطه‌ای برسد که احساس کند همیشه همین وضع را داشته است. اگر چنین می‌شد دیگر خطرتا ابد از سرش رفع می‌شد.

...تا یکی رو هفته خود را وادار به خواندن زیادی نکرد. گاهی می‌بایست کتاب را

بیست و شش ساله بود و بسیار سالم و بزودی می‌شد او را روی صندلی چرخ دار به باغ برد. مانند دیگران به باغ اعتقاد عظیم و عجیبی داشت. به او می‌گفتند: «خوب به زودی قادر خواهی بود خودت در باغ بنشین.» این را در حالی که درکش می‌کردند و سر تکان می‌دادند، می‌گفتند و با علاقه و اشتیاق به او چشم می‌بوختند. به او بزودی می‌توانست در باغ بنشیند: باغ بزرگی در محاصرهٔ صنوبرهای تنومند و تیره رنگ و درخشان. او می‌توانست از آن پس مدت‌ها زیر سایه‌ی این درختان بنشیند. احساس می‌کرد در باغ است که به نوعی تفاهم با خود می‌رسد. در باغ ساده‌تر می‌شد به تفاهم رسید. شاید نظریهٔ قدیمی دربارهٔ بهشت برین در این مورد مصداق داشت. جوان، انسانی بود حساس و در روند تنظیم و تطبیق خود با خویشتن، درجهانی که در برابرش قرار گرفته بود، آن هم در حضور غیرخودی و خلسه آفرین درختان، سینه‌زاران و زمین.

اولین باری که همسرش او را روی صندلی چرخ‌دار از میان راه‌های شنی، زیر سایه و آفتاب می‌برد، واقماً برایش عجیب بود. احساسش درست مانند سالها پیش بود. زمانی که پسر بچه‌ی کوچکی بود و وقتی او را در کالسکه راه می‌بردند، عادت داشت از آن خم یا آویزان شود و از این راه جهان را وارونه ببیند. آن زمان همه چیز بزرگ و دل‌باز بود. آسمان: پادی که در میان درختان ارزان می‌وزید: گل‌هایی که خلاف جهت باد تکان می‌خورند و گل‌پویانی....

همسریا دست‌های ظریف و زیبایش صندلی او را به پیش می‌راند و از عهدهٔ کار هم به سختی برمی‌آمد. اما جوان هرگز شکایتی از آن نداشت. هرگز نمی‌گفت شاید

کتابریگارد و به سیرو سیاحت نور و بر خود بپردازد. صنوبرها را ببیند، پرندگان را که پانچین پانچین روی سیم‌های تلفن راه می‌رفتند یا کبوترچاقی که به دنبال ماده زیبای خود از روی هوس نفس می‌زد. در این مواقع همسریش، در کنارش می‌نشست و به دوخت و نوز می‌پرداخت. گاهی با هم گفتگو می‌کردند اما معمولاً درسکوت می‌گذشت. زن حرکاتش ظریف و پرندوار بود. مرد هم اغلب سرخود را به عقب تکیه می‌داد و از میان چشمانش نیمه باز به آسمان نگاه می‌کرد و مراقب هر حرکتی بود که دریاغ انجام می‌گرفت. گاهی امی یا خنده‌ای از زن سکوت را می‌شکست. ساعت یازده، زن بساط خیاطی را به کتاری می‌نهاد و داخل خانه می‌شد تا چای بیاورد. زن زیرآفتاب به آرامی راهش را می‌خرامید و بیشتر از نیروی آفتاب کمک می‌گرفت تا عضلات خود. مرد رفتن زن را نگاه می‌کرد و گویی شفا می‌یافت. چشمان جوان با آن نگاه خیره و ثابت و دمانی که آرامش نبرخ، داشت و ستانی که رو بی‌بالا گرفته بود، همه حکایت از پذیرش درد و التیام زخم درون داشتند ...

تا روزی، ملخ بزرگی از بالای سرزن پرکشید. زن با فریادی از جا پرید، لوازم خیاطی اش را به طرفی پرت کرد. بعد خم شد و درحالی که مرتضی به نظر می‌رسید مشغول جمع آوری آنها شد. مرد در همان حال او را نگاه می‌کرد و می‌خندید. زن داخل خانه رفت تا چای بیاورد و مرد به کتابش بازگشت. اما باز کتاب را زمین گذاشت و درحالی که خمیازه می‌کشید به قرقره‌ای با نخ صورتی که زن دریاغچه گل سرخ جا گذاشته بود، توجهش جلب شد. جوان با به یاد آوردن حالت زن، لبخندی زد و یکباره متوجه چهره کوچک مردانه و سالخورده‌ای شد که عجیب می‌نمود. در آنجا ملخ بسیار بزرگی که از ترس تکان نمی‌خورد، قوز کرده و به او زل زده بود. انگار از ترس هیپنوتیزم شده باشد. چه چهره عجیبی: صورت دراز و غمگین با کله طاس و دمان بی‌تواریه، ریختش مانند موجودات کارتیی والت دیسنی بود. به آرامی شروع به تکان خوردن کرد، اما هنوز با ترس به مرد نگاه می‌کرد. بدن عجیب و غریبی داشت که برزیر پوسته زره مانندی در حرکت بود. مرد جوان هرگز توجه نکرده بود که این حشره چه ریخت مسخره‌ای دارد. معمولاً ملخ‌ها به شکل گروهی و طامون‌وار حمله می‌کنند. دیگر بران شرایط به تیفاله آنها توجه نمی‌شود. اما تیفاله این ملخ به طور عجیبی شبیه آدمیزاد بود. حالت داشت. البته با نگاهی به بدن جانور، جوان باین نتیجه رسید که اصلاً بدن درست و حسابی در کار نیست. رابطه اش با دنیای انسان‌ها به همان صورتش ختم می‌شد. بدنش مانند هوایمی کاغذی کار دستی پسرچه‌ها بود. پاهایش که نمی‌شد به آنها پا گفت: پاهای عقبی مانند قسمتهایی از یک جرتقیل کهنه بودند و پاهای جلویی مثل یک سنجاق سرکه از وسط به دو نیم تقسیم و خم شده باشد. در همان لحظه این موجود بخشی از پای جلویی خود را بلند کرد و لرزان آن را روی سرش برد و شاخک سمت چپ را پایین آورد. درست مانند مردی که دستمالی از جیبش بیرون آورد و آن را به روی آبرویش بکشد. توجه مرد عمیقاً به این موجود جلب شده بود. در صندلی اش به عقب تکیه داد تا خوب آن را بررسی کند. در پس پوسته سخت و شاخی حشره، حتی تپش قلبش را هم می‌شد دید. چقدر ریا شتاب نفس می‌زد. نظر مرد به صحنه بسیار جلب شده بود. قدری عقب تر نشست که کمتر بترا ساندش. درحالی که با دقت نگاهش می‌کرد و کوشش داشت تکان نخورد، متوجه شد کشمکش در درون این موجود در جریان است. به نظر می‌رسید دارد با انقباض عضلاتش به گونه‌ای بر نیروی آنها می‌افزاید. نیرویی هماهنگ سراسر وجودش را فرا می‌گرفت که به نوعی ارتعاش پایانی در پاهای بزرگ عقب حشره منجر می‌شد. ملخ در همانجا ماند. چند بار این امواج نیرو در بدنش پخش شد اما با تعجب بسیار دیده می‌شد که این به قدم‌هایی نامرتب مانند جهش یا حرکتی هوایمی گونه منجر می‌شود. سرانجام حشره به طرفی افتاد و شاخک‌هایش رو به خود او برگشتند: بعد قدری بلند شد و لنگ لنگان در زمین نرم دنبال چیزی گشت که بتواند بندهای پایش را بهم وصل کند. با تفلا توانست دوباره درست بنشیند. وقتی چنین شد جوان قدری به جلو خم شد و دریافت که مشکل چه بوده. در واقع از همان نوع مشکلی که خود او داشت. جانور یک پایش را از دست داده بود.

فقط پای چپ‌اش به شکل میله‌ای باقی مانده بود، با دهانه گرد و مشخص پایش که دیگر وجود نداشت. حالا همینطور که به ملخ خیره شده بود می‌دید که چگونه او با جمع آوری نیروی عضلانی خود مرتباً تلاش می‌کند. او دقیقاً می‌دانست که حشره از چه رنج می‌برد. البته که او این احساس درد را درک می‌کرد. این احساس که پا وجود دارد، فقط باید یکی بلندش کند. قسمت جلویی پای حشره مرتب از زمین بلند می‌شد و می‌پرد. اما چرا به همان صورت نمی‌توانست راه برود. دوباره کوشش کرد و ... حالا حشره آماده بود ... ساق پایش در هوا مانده بی‌آنکه چیزی آن را نگاهدارد. مرد با تأسف سری تکان داد با خنده با خود گفت: ای خدا ... دقیقاً ...

به درون خانه فریاد زد:

- بیا، نیروی بیا و ببین، یک بیمار دیگرم داری.

- چی؟ من دارم چای درست می‌کنم.

- بیا نگاه کن. زده باش.

- چی شده؟ (این را گفت و با حالتی مشتمل به ملخ نزدیک شد).

- ملخ تو! (مرد این را گفت و موجب شد زن به آن طرف تر بپرد) ناراحت نشو. نمی‌تواند از جایش تکان بخورد. مثل من بی‌آزار شده. قاعدتاً تو باید یک پایش را از بین برده باشی.

با خنده این‌ها را به زن می‌گفت. زن با شماتت گفت:

- نه من این کار را نکردم.

و با حالتی مشتمل اضافه کرد که: «من به آن ضربه نزدم، فقط به هوا ضربه زدم! قاعدتاً نمی‌توانم به او ضربه زده باشم و پایش را از جا کنده باشم.

بسیار خوب، شاید ملخ دیگری است. به هر حال یک پایش را از دست داده. تو باید

می‌دید ...

چه تلاشی. او نمی‌داند که پایی دیگر در کار نیست ... ای خدا، دقیقاً می‌فهمم چه می‌گفت. تمام این مدت زیر نظر من بود. واقعاً وضع ناچوری است. درکش می‌کنم درست اوضاع خود مرا دارد ...

زن همانطور از نیم رخ لبخندی به مرد زد گویی از یادآوری مطلبی راضی باشد. بعد انگار چیزی بیانش آمده باشد، به جانور نزدیک شد و در حالی که دست‌ها را به کمرش زده بود گفت:

- خوب اگر نتواند تکان بخورد ... و کماکان دور و بر جانور می‌پلکد.

- «ترس، دست بزن» مرد می‌خندید.

زن گفت: آخ بدبخت. دیگر هرگز نمی‌تواند راه برود.

مرد به شوخی ادامه داد که: - «حالا دیگر او را تشویق به ترحم به خود نکن».

زن نگاهی به او انداخت و خندید، درحالی که حالت دفاعی به خود می‌گرفت. ملخ گله‌ی گریه‌اش را به طرف زن هم چنان نگه داشته بود. - «ببین ریختش واقعا مانند یک پیرمرد مضطرب است. اما به هر حال چه بر سرش می‌آید؟

- «می‌دانم». بعد زن به دلیل یکی بودن شرایطشان، از هر نوع احساس تمهید یا ترحمی خود را رها نید: «شاید پای دیگری دربیاید. مثلاً مارمولک‌ها نم تازه درمی‌آورند، هر بار که دم قبلی را از دست بدهند».

- آخ آره. مارمولک‌ها شاید اما نه ملخ‌ها.

- بدبختانه لکرمی‌کنم خوراک گریه خواهد شد.

- یک صندلی چرخ دار کوچک هم برای این جور کن و ما را با هم راه ببر.

- آره. فقط احتمالاً او احتیاج به یک گاری چرخدار دارد، یا آن که بهش یاد بدهیم چگونه عصا بزند ... قطعاً کشاورزان علاقمندند بپهمنند که چگونه این موجود به بند کشیده شده؟!

زن باز به طرف ملخ خم شد و گفت: بدبخت.

بعد با بازگشت به گذشته و دوران کودکی اش ترکه‌ای برداشت و شروع کرد با ملاطمت به تن جانور سیخ زدن. بعد برگشت و به مرد لبخندی زد و گفت: «جالب این که همان پای چپ است».

مرد سری تکان داد و گفت: «می‌دانم. حالا شنیدم تو تا ...»

زن هم چنان که می‌خندید، این بار با چوب، ضربه‌ی محکم تری بیش از آن چه در نظر داشت، زد و ملخ ناگهان با جهش عجیبی پرکشید و از آن جا نور شد. زن با تعجب و درحالی که هنوز ترکه درست داشت و چون بچه‌ای مرعوب برجای مانده بود، پرسید: «چه شد، چه شد؟».

لحظه‌ای درسکوت گذشت و بعد مرد با دلخوری گفت:

- «چه سوال احمقانه‌ای».

انها فکر پرواز ملخ را از یاد برده بودند.

## دنباله صفحه ۳۹

### دوستان

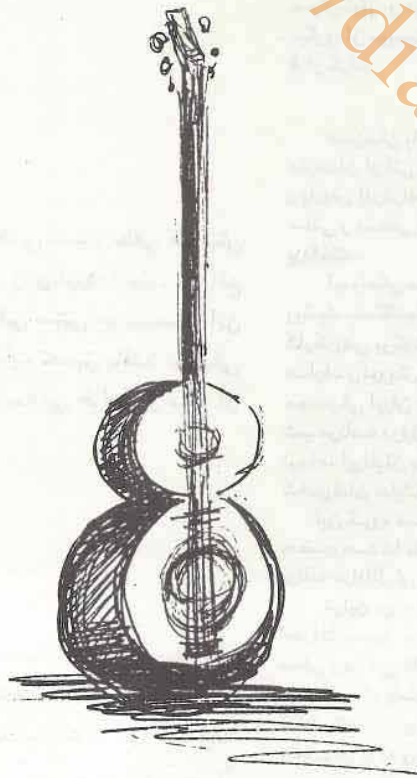
امروز دیگر نه تنها نسل پرویز که همه جامعه ایران استبداد هول‌انگیزی را از سرمی‌گذراند ما ایرانیان از این استبداد خسروان بسیار دیده‌ایم. جنگ، ویرانی، پراکندگی، از خود بیگانگی، غربت و هزاران درد دیگر.

اینگ همه امید بر آن است که این شب سیه نیز سرآید و سپیده پرمد و شما نسل بعد، صبحگاهی به درازای تاریخ داشته باشید. اما دوستان جوان از یاد مبرید که نسل پرویز، نسل ما، نسل افت و خیز بود، ما بهاران کوتاه آزادی و زمستانهای سخت طولانی استبداد را دوره کرده‌ایم، از اینوی، شجاعت و ترس، اعتراض و سکوت، شتاب و درنگ و بالاخره خشم و مهر در قلوب‌های همزاد نهاده در این نسل است.

پس شما دوستان جوان کاستیهای نسل ما را بر ما ببخشانید و اگر امتیازی در آن سراغ کربید به یادگار نزد شما باد. آخر ما حاصل چند جنبش اجتماعی ناکامیم که اگر هر یک از آنها به باری نشست، قادر بود کوه‌های البرز را بچیناند تا ابرهای دریای مازندران، زاد بوم پرویز، دشتهای تشنه ایران مرکزی را به گلستان بدل کند. اما دوستان، من نیز از همین نسل و در کلام آخرین حق را دارم که بخواهم و آرزو کنم تا مصداق تعبیر ظریف نعمت آرم باشم نورمگ علی اکبر اکبری، درخت عناب، درختی که بهارش زودرس و خزانش بسی زودرس‌تر از درختان دیگر است، پس این اقبال را دارد که بهار درختان دیگر را ببیند و خزان آنها را هرگز.

امیر هوشنگ کشاورز صدر

سیزدهم مارس نو و سه - پاریس



## چند اجرای موسیقی در خارج از کشور

محمد رضا همایون

موسیقی‌دانان و نوازندگان ایرانی در خارج از کشور، جدا از روند کلی تحول و معرفی جهانی موسیقی ایران نیست.

به همین دلیل گسترش این عرصه باید مورد توجه قرارگیرد و مضامین و مشکلات آن نیز به بحث گذاشته شود.

گزارش حاضر با چنین دیدی تهیه شده است.

□ □ □

از آغاز سال میلادی جاری چندین شهروندی ایرانی شاهد برگزاری کنسرت‌های موسیقی ایرانی بودند.

سالن اودی ترویم شاتله پاریس، چهارشنبه از برنامه موسیقی سنتی کشورهای مختلف را که هرساله برگزار می‌کند، به موسیقی ایران اختصاص داده بود.

در این چهارشنبه استادان: شاه‌میرزا مرادی، حاج قربان سلیمانی، محمد رضا لطفی و نوازندگان چیره دست بوشهری، بخش‌هایی از موسیقی ایران را که عبارت بودند از موسیقی لرستان، خراسان، بوشهر و سنتی ایران، معرفی و اجرا کردند.

تئاتر شاتله بدنبال سنت قدیمی تئاتر شهر پاریس نزدیک به چهارسال است که هرساله چند ماه، از

چند سالی است که اجرای کنسرت‌های موسیقی ایرانی در خارج از کشور افزایش یافته است. گروه‌های موسیقی چه به دعوت نهادها، سازمانهای فرهنگی خارجی و چه به ابتکار خود هرساله چند برنامه در کشورهای مختلف برگزار می‌کنند. اگرچه این برنامه‌ها عمدتاً از سوی ایرانیان مقیم خارج از کشور مورد استقبال قرار می‌گیرند اما در هر برنامه افزایش تعداد خارجی‌ان، توجه محافل هنری و وسائل ارتباط جمعی خارجی را می‌توان مشاهده کرد.

اهمیت معرفی موسیقی ایران در خارج از کشور و به جهانیان نیازی به بحث ندارد، اما باید به این نکته نیز اشاره نمود که این امر به معنای جهانی شدن موسیقی ایران به بسیاری برایین گمان هستند، نیست. هر چند که در این سال‌ها، از سویی با مباحث جدی پیرامون تحول موسیقی ایران، و از سوی دیگری روی آوردی خیل عظیمی از جوانان ایرانی به موسیقی، گسترش فراگیری و ابتکارات ارزنده در عرصه موسیقی رویور هستیم، اما اولاً شرکت عملی ایرانیان خارج از کشور در این حیطه و تأثیر آنان بر این روند، و ثانیاً تأثیر گرفتن موسیقی ایران از دستاوردهای موسیقی جهانی به واسطه حضور

هنرمندان ملیت‌های مختلف برای معرفی موسیقی خود، دعوت به عمل می‌آورد. امسال علاوه بر ایران، از هنرمندان کشورهای اسپانیا، هند، قزاقستان، تاجیکستان (که به علت وجود جنگ داخلی نتوانستند شرکت کنند) و... دعوت به عمل آمده بود.

برگزاری کنسرت‌های موسیقی سنتی و ملی ملت‌های مختلف جهان در پاریس قدمتی چند ده ساله دارد. یکی از مسئولین تئاتر شهر پاریس در این باره می‌گوید: «از دهه‌های پاریس شاهد برگزاری کنسرت‌های موسیقی توسط دیگر ملیت‌ها بوده‌است. تا آنجا که به یاد دارم مثلاً تراق‌ها در ۱۹۲۶ در پاریس برنامه داشته‌اند و به همین ترتیب این امر ادامه یافته تا امروز که می‌توان گفت دیگر به یک‌سده بدل شده‌است. این حقیقتی است که توجه حاکمان آن که در پاریس به اینگونه برنامه‌ها ابراز می‌شود، در جای دیگر وجود ندارد. شاید به همین دلیل است که مراکز هنری جهان توجه خاصی به پاریس دارند و اگر برنامه‌ای در اینجا موفق شود، آنها نیز آن را تکرار می‌کنند.»

موسیقی ایران بیش از ۲۰ سال است که در این سنت جای گرفته است.

تئاتر شهر پاریس برای اولین بار در اوائل دهه ۷۰ بود که از هنرمندان بلند آوازه موسیقی ایران چون استاد بهاری، زنده یاد استاد حسین تهرانی، استاد پایور و استاد حسن ناهید... دعوت به عمل آورد. که این برنامه بسیار مورد تشویق قرار گرفت، توسط رادیو فرانس ضبط و کاست آن بعد از اجرا در رادیو، به بازار نیز عرضه شد.

اما حضور کنونی موسیقی ایران در فرانسه و دیگر کشورهای جهان با هیچ دوره از تاریخ موسیقی ایران قابل مقایسه نیست. در چرایی این امر سخن بسیار است. برخی بر این عقیده‌اند که حضور تعداد زیاد ایرانیان مهاجر، علت برگزاری کنسرت هنرمندان ایرانی است. برخی دیگر اجزای سنتی موسیقی را که در قبل از انقلاب مجال معرفی نداشت و در بعد از انقلاب تنها شکل موسیقی در هیئت اسلامی و مورد تأیید است، عده می‌کنند و این استقبال را مبین سیاست ضد هنری رژیم اسلامی و واکنش در مقابل این سیاست می‌دانند. و برخی جاذبه‌های خود موسیقی را عامل اصلی می‌خوانند. راست این است که این عوامل هر کدام در درجاتی تأثیر داشته و دارند. رژیم گذشته آنچه را که بعنوان موسیقی ایرانی تبلیغ می‌کرد، نه تنها با موسیقی ایرانی فرسنگ‌ها فاصله داشت، بلکه آنگونه موسیقی به بهترین شکل در غرب - محل ایجاد و شکوفایی خود - رواج داشت و تقلید نوع ایرانی آن توجهی را بر نمی‌انگیخت.

در رابطه با طرح کنونی موسیقی ایرانی باید متذکر شد که امروز این موسیقی محلی ایران است که مورد توجه بیشتر قرار گرفته است. و این، هم در استقبال ایرانیان مهاجر و هم در انتخاب محافل هنری کشورهای دیگر کاملاً مشهود است. شاید به همین دلیل است که برای اولین بار در تاریخ برگزاری کنسرت‌های موسیقی در پاریس استاد شامیرزا مرادی و استاد حاج قربان سلیمانی، دو سال متمایز به پاریس دعوت می‌شوند، و استقبال کم نظیر ایرانیان و محافل هنری فرانسه از هر دو برنامه، قابل تأکید است. انتخاب مسئولین مجری برنامه که نمی‌تواند جدا از ذهنیت عمومی باشد نیز خود یکی از معیارها در این زمینه است. در این رابطه یکی از مسئولین دست اندرکار اینگونه برنامه‌ها می‌گوید: «انتخاب بر اساس کیفیت کار است، مهم این نیست که کسی شناخته شده‌ست یا نه. چند نفر از مسئولین و کارشناسان تئاتر شهر پاریس شاتله به ایران می‌روند، کار را می‌بینند و معمولاً رای آنها مهم تعیین‌کننده است، اما ریساً هم باید رای نهائی را بدهند که در این مورد آقای بولور رئیس تئاتر شهر پاریس که تماماً فردی باسواد و فرهیخته است، نهایت همکاری را می‌کند. مثلاً برای اولین بار که خدمت استاد مرادی رسیدیم ایشان ساز بدست گرفتند، و تماماً جالب بود، در زیر زمین خانه شان در شهر پاریس کمی برایمان نواختند همه

شعبه‌ها تحت تاثیر واقع شده بودیم و شما بودید که این انتخاب، جهانی شد. در همین رابطه بگویم که من به یاد ندارم که کسی را در سال متولدیه به این جا دعوت کند و شما خود شاهد بودید که در سال سوم، تعداد حاضران در سالن نه تنها کمتر نشده بود که بیشتر هم شده بود.

چشمنواره آوینیون فرانسه و حضور استاد شاه میرزا مرادی سرنا نواز لر و موسیقی محلی ایران، نقطه عطفی در تاریخ شناسایی موسیقی ایران به جهان است. ایران در ۱۹۹۰ برای اولین بار بود که در جشنواره آوینیون شرکت می‌کرد. و درست پس از آن بود که مراکز هنری جهان که با توجه بسیاریه این جشنواره می‌نگرند، متوجه موسیقی محلی ایران شدند. اجراهای مکرر استاد مرادی و توجه اساتید موسیقی و وسائل ارتباط جمعی جهان، نمود این توجه است (با اینکه در همین جشنواره نیز موسیقی سنتی ایران حضور داشت و توسط یکی از استادان برجسته نماینگی می‌شد). به فاصله چند ماه، اویدی تریوم شاتله از مورد توجه قرار گرفتگان آوینیون برای اجرای برنامه در پاریس دعوت بعمل می‌آورد و سال بعد هم آنرا تکرار می‌کند. چندین کانال تلویزیونی و رادیویی و چند موسسه بزرگ ضبط و پخش موسیقی به ضبط کاست و دیسک اقدام می‌کنند؛ و بالاخره جشنواره لس آنجلس که در سال جاری برگزار می‌شود و از نظر اهمیت بسیار قابل توجه است، از همین هنرمندان دعوت بعمل آورده است. مسئول تئاتر شهر پاریس در رابطه با توجه به موسیقی محلی ایران می‌گوید:

«موسیقی محلی ایران، برای همه‌ساله‌ها بوده، راحت‌تر به گوش می‌نشیند، تماشاچی را خسته نمی‌کند. باید بگویم که موسیقی ایران برای فرانسه ناشناخته نبود، البته به این شکل که امروز هست هم نبود ولی حد اقل نهاد های چون همین تئاتر شهر و رادیو فرانس شناخته شده‌ها داشتند، اما موسیقی محلی چیز دیگری است، نوع زنده‌ای از موسیقی است؛ شما خود شهری را که در سالن هنگام اجرای این موسیقی برپا بود، ببینید.»

□ □ □

در اولین شب موسیقی ایران در سالن اویدی تریوم شاتله استاد محمد رضا لطفی برنامه داشت. با اینکه مدتها بود لطفی در اروپا و در جمعی چنین وسیع حضور نیافته بود، اما متأسفانه برنامه ایشان مورد توجه و استقبال چندانی قرار نگرفت. اکثر حاضران، ناراضی و تا حدی عصبی سالن را ترک کردند.

نوع موسیقی انتخابی استاد لطفی که بیش از پیش به صوفیگری روی آورده است، به واقع حتی همان موسیقی سنتی هم نیست؛ این موسیقی، ادامه و شاید تعمیق یافته موسیقی مذهبی است که رژیم اسلامی خواهان و مبلغ آن است. تنها جمهوری اسلامی نیست که نیاز به نوع مخدر و بی تحرک موسیقی دارد و آنرا تبلیغ می‌کند. اگر عرفان ایرانی به نوبه مقابله با اسلام اهراب بود و موسیقی آن در این رابطه به خدمت گرفته می‌شد، امروز ارائه و تبلیغ اینگونه موسیقی که می‌خواهد بقول آقای لطفی «رضای حق» و «به وحدت رسیدن با ساز خود و یکی شدن با عشق کله» را تحقق دهد، همان مذهبی کردن، و گرفتن روح آزاد موسیقی است.

زخمه‌ای که امهد و سهپده را می‌نواخت و مردم را به زندگی امیدوار می‌کرد، اینبار امید از دل برمی‌گرفت و یاس بر جای آن می‌نشاند؛ یاسی که امروز دیگر به جرات می‌توان گفت که هزاران هزار نوازآموز و هنرجو و شونده و استاد موسیقی ایران طیه آن برخاسته‌اند و در محاسن ترین شرایط تاریخ موسیقی ایران در حال فریادند اما تو گوئی این فریادها راهی به باغ خیال استاد خوب موسیقی ایرانی در آمریکا نمی‌برد.

تارنوازی استاد در شب برنامه اگرچه اعجاب آفرید اما خزانگی که در اصل کارایشان نیست، خصوصاً انتخاب شعر و غلط‌خوانی، عدم هماهنگی ضرب و دف با کارایشان، از ضعف‌های دیگر برنامه استاد بود. در سه شب بعد، موسیقی لرستان، بوشهر و

خراسان و هنرمانی مرادی، سلیمانی و شنبه زاده، شهری دیگر آفرید. مرادی، خداوندگار رنفس، - آنگونه که مطبوعات فرانسه لقبش داده‌اند - سلیمانی، با پنجه خوش نواز، و هنرمانی حیرت‌آور بوشهری‌ها، نوع دیگری از موسیقی ایران بود که بسیار مورد استقبال قرار گرفت.

□ □ □

همزمان با اجراهای اویدی تریوم، گروه آزادی از هنرمندان ایرانی در شهرهای مختلف آلمان و در شهر لیل و پاریس (در فرانسه) به برگزاری کنسرت‌های موسیقی سنتی و محلی (لری - بختیاری - آذربایجانی) پرداختند.

اجراهای سنتی گروه بیشتر در مایه‌های شاد و ریتمیک دستگاه‌های موسیقی ایرانی بود و تنظیم خوب و کارگروهی برگوش نوازی می‌افزود. انتخاب‌هایی از عارف و درویش‌خان و تصنیف‌هایی از بزرگ بانوی موسیقی ایران - قمر، ابتکار مناسب گروه بود. در دو شب برنامه در لیل فرانسه به دعوت «کانون فرهنگی نیما»، ایرانیان بسیاری در سالن حضور یافتند و لبخند شادی‌شان نمایانگر رضایت از برنامه بود.

این گروه همچنین به دعوت رادیو WDR آلمان با حضور صد‌ها نفر به اجرای برنامه پرداختند که این برنامه در اوتل آویدل از رادیو می‌پخش می‌شود.

در این برنامه نیز، پرشورترین قسمت که در همه اجراها بسیار مورد تشویق قرار می‌گرفت، موسیقی محلی بود. فرج‌الله علیپور کمانچه نواز خوب کشورمان و استاد مسلم کمانچه لرستان، چون همیسه نوازی و خلاقیتش، نوای پرحرک و پرنسیسین‌های زیبایی، حاضران را به وجد می‌آورد و به همراهی می‌گشاید. نوازی همراهی دف با کمانچه برزیانی اجرای قطعه‌های موسیقی آری می‌افزود و همراهی دف به نام سامانی در کنار کمانچه تند علیپور بسیار به چشم می‌آمد. این گروه مرکب از جمعی از حرفه‌ای‌ها و آماتورها و یا درست‌تر: کارگشته‌ها و جوانکارهای موسیقی بود، که همراهی و هم‌نوازی‌شان چهره‌ای خاص به گروه می‌داد. در کنار اسماعیل صدیقی (حسیثی) عود نواز خوب کشورمان، علیپور و آزاد، سناچیان، سامانی‌ها نشان دادند که توان چنین اجراهای سنگین را دارند. اجرای موسیقی بختیاری با استفاده از دهل و سرنا در کنار گروه نوازی عود و سنتور و دف و نی و تار، ابتکار زیبایی دیگر گروه بود که از لحظه‌های خوب برنامه محسوب می‌شد. اینگونه موسیقی که در کل تحرک و زندگی را هدف گرفته است و در کنار تمهیدش به بافت ساخت موسیقی ایران به خلاقیات دست می‌زند، روی به گسترش دارد و استقبال گسترده از این نوع موسیقی خود بهترین مشوق و داور است. کاری که در ایران توسط شهبازیان، علیزاده و کامکارها بسیار مورد توجه قرار گرفته است.

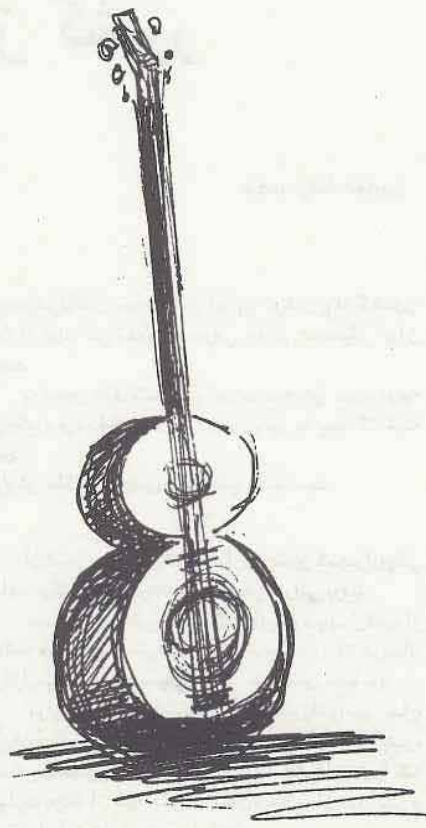
مباحث موسیقی، تحول و گسترش آن امروز به بحث جدی تبدیل شده است. موسیقی اما تنها در مباحث تئوریک نیست که ارتقا می‌یابد. اجراها و برقصاربت عموم نهان، از اصلی‌ترین عرصه‌های این روند است.

امروز متأسفانه در این رابطه صد‌ها «نگار فرهنگی - هنری» به کسب و کار مشغولند؛ این امر در خارج از کشور شیوع فراوانی یافته است. از یک سو متأسفانه برخی از هنرمندان موسیقی ما، خارج را (به واسطه علاقه و استقبال ایرانیان دراز میهن از موسیقی ایرانی) بازار «کار» می‌دانند و قیل و قیل و بعد برنامه چرتکه‌های خود را بیرون می‌آورند تا هنر خود را محاسبه کنند. و در این گذراست که این یا آن دکاندار «هنری» نکان خود را می‌گشاید و تجارت موسیقی رواج می‌یابد.

گروه مشهوری به سرپرستی یکی از اساتید نامدار موسیقی ایرانی توسط گروه فرهنگی فرش فروشان ۱۱ در آلمان دعوت می‌شود و این زمزمه در همه جا می‌پیچید که استاد فقط به خاطر دعوت تجار، کاری را که خود دوست نمی‌دارد عرضه می‌کند! آقا و خانم نوازنده و خواننده‌های هنرمندی در نیمه‌های برنامه تقاضای

● نوع موسیقی انتخابی استاد لطفی که بیش از پیش به صوفیگری روی آورده است، به واقع حتی همان موسیقی سنتی هم نیست؛ این موسیقی، ادامه و شاید تعمیق یافته موسیقی مذهبی است که رژیم اسلامی خواهان و مبلغ آن است.

● انتخاب براساس کیفیت کار است. مهم این نیست که کسی شناخته شده هست یا نه. چند نفر از مسئولین و کارشناسان تئاتر شهر یا شاتله به ایران می‌روند، کار را می‌بینند و معمولاً رأی آنها مهم و تعیین کننده است.



سه هزار مارك می کنند و به همین دلیل از اجرای برنامه ای که قبلاً تدارك شده است و هیچ قرار معین مالی ای هم در میان نبوده است، سرباز می زنند. و چندین و چند مثال دیگر که اگر بخواهیم از آنان یاد کنیم تا سلفان چون کوهی انبوه می شود.

همه می دانند که هنرمندان ما در ایران و به ویژه هنرمندان عرصه موسیقی نه تنها مورد حمایت نیستند، نه تنها هیچگونه تأمین نداشتند که در بدترین شرایط بسر می برند. در این رابطه، تأمین هزینه های سفر آنان و نیز نوعی درآمد برای آنان هنگامی که به خارج می آیند و برنامه اجرا می کنند، بخش ناچیزی از قدرتی است که از حضور این هنرمندان در خارج از کشور انجام می گیرد. این نگاه، با دیدی که پول را هدف - و تنها هدف اجرای برنامه و کار هنری قرار می دهد، فرسنگ ها فاصله دارد. نباید به ایجاد «دکان های هنری» کمک رساند!

این کمک به بالا رفتن دیوار شرم و سرفاکنندگی است در برابر رود زلال دوستداران هنر که با نگاهی به صفای عاطفه شان، به هنرمندان روی می آورند.

## مسعود رهنما ، بسوی جهانی شدن



مسعود رهنما بر تئاتر حرفه ای اتریش، نامی آشناست. ایرانی ها چهره او را از میان پرده های تلویزیونی «سیمای اقتصاد ما» بیاد دارند. پیش از انقلاب نیز در نمایش های مختلف تلویزیونی ظاهر شده بود. از آن جمله اند: «سه حرف» نوشته منوچهر رادین و کارگردانی پرویز تائیدی، «عزیزم تولد مبارک!» نوشته تمیمه میرمیرانی و کارگردانی محمد علی کشاورز، «مسافرت» نوشته پردانی و کارگردانی عزت الله انتظامی. از کارهای صحنه او می توان از «همه پسران من» از آرتور میلر به کارگردانی اکبر زنجانی پور و «نمایش طولانی» از منوچهر رادین به کارگردانی جعفریالی نام برد.

رهنما در سال ۱۹۸۴ به اتریش آمد. کار نخست او در خارج از کشور به روی صحنه بردن سیاه بازی «برزخ» در هامبورگ و وین بود. بعد از آن «شهر قصه» بیژن مفید را به یاد بود او بازسازی کرد. به این دو نمایش نه فقط ایرانی ها که منتقدان اتریشی کنجکاو به تئاتر سنتی ایران نیز رغبتی تمام نشان دادند. هر دو نمایش در رسانه های اتریش منعکس شد. او پس از آن به اجرای آثار نویسنده مورد

علاقه اش شادروان غلامحسین ساعدی پرداخت و نام کوهر مراد را برای گروه خود برگزید. «تشنه انتقام» هشت شب پی در پی در یکی از معروفترین تئاترهای وین اجرا شد.

او که به هرمناسبت قصه های کهن فارسی را برای کودکان ایرانی بازسازی می کرد و بنمایش درمی آورد فرصتی یافت تا دلنگرانی هایش را درباره نسل جوان در ابعاد گسترده تری مطرح سازد. نخست در نمایش «محمد» افکار عمومی را با سرگشتن یک کودک ایرانی که به همراه والدینش دست به يك مهاجرت اجباری زده و اینک میان دو فرهنگ آویخته است آشنا ساخت. این نمایش را Peter Seligman نوشته بود و Lili Ax ter کارگردانی می کرد. نمایش «محمد» بیش از یکسال با موفقیت بر صحنه بود و در فستیوال های اروپا اجرا شد.

رهنما در نمایش «Ikarus» نوشته Josse Hus sarts و کارگردانی Nika Sommeregger چهره ای کاملاً متفاوت از خود ارائه داد، زیرا مساله این نمایش معضل بشر بود در کل خود.

نمایش «سرانجام تنها» "Endlich dlein" که مدت ها است با موفقیت روی اکران است در همین راستا گام برمی دارد. «سرانجام تنها» که نوشته خود اوست، دشواری های نسل جوان امروز را مطرح می کند. معضل او انسانی است که تمدن ماشینی و تکنیک درخشان اش را آفرید و خود برده مخلوق خویش شد. او سینما و تلویزیون را به مثابه محصولات این تمدن زیورنده بین می برد و قدرت مخرب و ویرانگرش را می نمایاند. توانایی او در ارائه تیپ های مختلف چنان است که روزنامه Kurier از او به عنوان بازیگر اعجازگر یاد کرد و اعجاز کمترین او این است که سد دشواری ها و ناممکن ها را شکست و خود را به تئاتر پرمدهای اتریش قبولاند. نمایش «سرانجام تنها» امسال در فستیوال های برلین، کارلسروهه، کالیفرنیا اجرا خواهد شد.

کارآتی او "Dreck" نام دارد و نوشته روبرت اشنایدر است. او در این نمایش در جلد یک جوان عرب خواهد رفت که غرب را از عکس های پشت جلد رنگین نامه و پرده سینما می شناخته و اینک در قلب اروپا آن روی سکه را تجربه می کند. "Dreck" دشوارترین کار اوست تا کنون و شاید صعب ترین آزمون زندگی هنری اش. او در این کار یک مونولوگ دو ساعته را به زبان آلمانی در مستبشرترین فستیوال های اروپا «Bregenzer Fest- und Wiener Festwochen» و «Wiener Volkstheater und spiele» اجرا خواهد کرد و گام بلند او خواهد شد در راه جهانی شدن.

نریمان حجتی  
مارس ۱۹۹۳

۱ - جشنواره های اتریش، آلمان، سوئیس و لوکزامبورگ

هایش افزوده می شود، ندارد. جنگ و طولانی شدن تحریم دوران بعد از جنگ، سد را از فراهم کردن لوازم مورد نیازش برای این رویارویی باز داشته است. در حال حاضر آمریکا تنها کشوری است که می تواند ایران را از پیشروی در مسیر اهداف دراز مدتش برای تسوق بر منطقه باز دارد. ریچارد مورفی نماینده ریگان در منطقه خاور میانه اظهار می دارد: «ما برتری هیچ کشوری را در منطقه، چه خوب و چه بد، تحمل نخواهیم کرد. در این منطقه تنها یک قدرت برتر وجود خواهد داشت و آن آمریکا خواهد بود.»

کشورهای متفق در نبرد «طوفان صحراء» از برخورد و درگیری با ایران فاصله زیادی نداشتند. درست یکسال پیش صحبت های امیدوار کننده ای در مورد «بهار تهران» می شد. در دوران بعد از مرگ آیت الله خمینی، علی اکبر هاشمی رفسنجانی در رأس حکومت قرار گرفت و مجلس از رادیکالها خالی شد اما ظاهراً تمام ژست های رفسنجانی به سمت غرب، برای بدست آوردن وام های خارجی بود. داگلاس هاید، وزیر خارجه انگلیس اظهار می کند: «تمام امید هایی که در مورد ایران برای معتدل شدن حکومت و یا به سمت غرب کشیده شدن آن وجود داشت، از بین رفته است.» ایران در حال حاضر سالیانه دو میلیارد دلار برای خرید سلاح های کلاسیک خرج می کند و بیشتر این سلاحها از چین و روسیه وارد می شوند. به گفته سازمان اطلاعاتی آمریکا (سیا) ایران عزم خود را جزم کرده تا سلاح های اتمی، شیمیایی و بیولوژیکی تهیه کند و تعداد توپ های نور برد و زیر دریایی خود را افزایش دهد. به گفته مقامات مطلع، ایران پشتیبانی خود را از بنیاد گرایان الجزایری، مصری، اردنی، تونس، سودانی افزایش داده و کشورهای مسلمان نشین شوروی سابق و همچنین کرانه غربی رود اردن و نوار غزه از این کمک ها کماکان بهره مند میشوند. در این زمان که تمایل جهانی در دوران بعد از جنگ سرد به سمت توازن است، ایران خود را بیش از هر زمان برای برخورد با تنها ابر قدرت باقیمانده آماده می کند. اسد همایون، یک دیپلمات سابق ایرانی می گوید: «ایران به مسکو کشورهای مسلمان جهان تبدیل شده است. ایران به قدرت مسلط در منطقه ای تبدیل شده که بنیاد گرای و تروریسم را تقویت می کند.»

گزارشگران سازمان سیا اظهار می دارند که ایران هنوز راه درازی در پیش دارد تا بتواند از نظر نظامی تهدیدی جدی برای همسایگانش محسوب شود. در واقع هنوز لشکر شکست خورده عراق از ارتش ایران قدرت بیشتری دارد. ایران هنوز هشت سال با توپهای سلاح اتمی فاصله دارد و گرچه به سرعت برای تسلیح مجدد خود می کوشد ولی در ظرف چند سال آینده موفق به رسیدن به اهداف خود نخواهد شد. اما از طرف دیگر مفسران آگاه از این مسئله بیم دارند که شاید از بعضی از مسائل بی اطلاع مانده باشند. پیش بینی های سرویس تحقیقاتی کنگره آمریکا حاکی از آن است که ایران ممکن است مانند عراق قبل از جنگ خلیج فارس، خطرناک باشد و اگر سازمان ملل تحقیقاتی همانند آنچه در عراق در دوران بعد از جنگ انجام داد، در ایران انجام ندهد، احتمال بروز این خطر وجود دارد.

ایران آنقدر قدرت دارد که تصمیم دفاع بسته جمعی توسط کشورهای امارات خلیج را به مسخره بگیرد. در بهار گذشته کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در مقابل تصاحب جزیره استراتژیک ابو موسی که امارات متحده عربی ادعای تصاحب آن را داشت، ناتوانی از خودنشان دادند. تا قبل از این عمل هر کدام از این کشورها بطور جداگانه برای برقراری تماس با ایران کوشش می کردند.

آیا منطقه خلیج فارس خود را برای انفجار دیگری آماده می سازد. در این مورد ایران ادعا می کند که تنها به پایان نخلتهای بیجای آمریکا در منطقه علاقمند است. در سفری که او اسط ژانویه علی اکبر ولایتی وزیر امور خارجه ایران برای امضای قرارداد منع استفاده از سلاحهای شیمیایی به پاریس داشت، به خبرنگار روزنامه

## ایران :

## تهدیدی که مورد غفلت قرار گرفته است

در میان تمام مسائلی که در مورد مسئله صدام مطرح می شود، یک نکته همیشه به فراموشی سپرده شده و آن اینکه بدون یک عراق قوی هیچ قدرتی در منطقه توانایی رویا رویی با ایرانی که هر روز به جبهه طلبی

لیگاری اظهار کرد «امنیت جدی در منطقه تنها به همکاری بین کشورهای منطقه بستگی دارد». بعضی از مقامات رسمی ایرانی ادعا می کنند که آمریکا از این جهت در منطقه احساسات ضد ایرانی را پرانگیخته تا خود را به عنوان ناجی کشورهای خلیج فارس نشان دهد. در عین حال بسیاری از مدیران غیرآمریکایی معتقدند که ایران تا زمانی که رژیمهای محافظه کار عرب بر سر کار هستند برای از بین بردن آنها از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد. با اینکه ایران هنوز سالها با تهدید اسرائیل فاصله دارد، زنگهای خطر در این کشور به صدا درآمده است. ژرف آلفر از مرکز مطالعات استراتژیک پیش بینی می کند که جنگ آینده خاور میانه در خلیج فارس بوقوع خواهد پیوست. او می افزاید «ایران با برنامه های اتمی خود و با حمایتی که از جنبش «حمص» (جنبش بنیادگرایی اسلامی در اسرائیل - م) می کند، جای عراق را به عنوان دشمن شماره یک اسرائیل گرفته است». داکلاس هارد می گوید: «غرب باید با ایران به شکل سیاستمدارانه ای رفتار کند. منطقه خلیج فارس مرکز منطقه آرامی نبوده است و همچنان مکانی پرآشوب باقی خواهد ماند، به خصوص در این زمان که ایران با شتاب می خواهد به قدرت منطقه تبدیل شود».

نیوزویک - ۲۵ ژانویه ۱۹۹۲

## شب فرهنگی علیه نژاد پرستی

در میچدم مارس، در هلند، یک شب فرهنگی با مضمون ادبیات علیه نژاد پرستی در شهر میدل بورخ Middel burg برگزار شد. در این شب فرهنگی هشت نویسنده بنام های:

- ۱ - ماریون بلوم Marion Bloem
- ۲ - آگوست ویلمسن August Willensen
- ۳ - ایما دروس Imme Dros
- ۴ - ژرارد دورلاخر G.L. Durlacher
- ۵ - چری دوینس Cherry Duyns
- ۶ - نسیم خاکسار
- ۷ - مارسل مورینگ Marcel Moring
- ۸ - دیانا اوزون Diana Ozon

شرکت داشتند و آثار خود را برای مردم خواندند. نویسندگان بجز «نسیم خاکسار» همه هلندی بودند. این شب به ابتکار ژرارد دورلاخر و با همکاری «بنیاد همبستگی نویسندگان در هلند» تدارک شده بود. دورلاخر، نویسنده ای است که در زمان جنگ جهانی دوم مدتی در زندان نازیست ها بود. خاطرات او بنام «نوارهای روشن در آسمان» که به چند زبان ترجمه شده است، سندی است تکان دهنده از جنایات نازیست ها در اردوگاههای کوره های آتم سوژی هیتلر.

شب فرهنگی میدل بورخ که نخستین اقدام نویسندگان در هلند در برابر حرکت های نازیستی علیه خارجیان در اروپاست با استقبال وسیع مردم و نویسندگان روبرو شده است. حدود ۲۵۰ نویسنده هلندی همبستگی خود را، طی انتشار بیانیه ای مشترک، با این جنبش اعلام کردند. این نشست فرهنگی در رسانه های گروهی: رانید، تلویزیون و مطبوعات انعکاس فراوان پیدا کرد. بخاطر این استقبال گسترده از طرف مردم، هیئت برگزارکننده تصمیم گرفت در شهرهای مختلف هلند این برنامه را دنبال کنند.

## جنگ علیه زنان

بنابه گزارش روزیک کشور بوسنی، تعداد زنان مسلمان و کوراتی که به آنها تجاوز شده به پنجاه هزار نفر می رسد. مطبوعات غربی از رقمی بالای شصت هزار گزارش می دهند. در بین تجاوز شدگان دختران ۷ ساله و زنان ۶۰ ساله نیز دیده می شوند.

در تمام مناطق بوسنی که توسط صربها اشغال شده، زنان مورد تجاوز دستجمعی قرار گرفته اند. در سراسر این مناطق بدین منظور اردوگاه هایی ایجاد کرده اند که در آنها زنان و دختران را زندانی کرده، مورد تجاوز قرار می دهند. وقتی صربها «فوجا» را گرفتند، زنان و دختران را در سالن «پارتیزان» زندانی و آنها را ردیف کرده، پول و طلاهایشان را گرفتند و خریدشان را بین جنگجویان تقسیم کردند. یک دختر تجاوز شده می گوید: «مرا با ۵ دختر دیگری به خانه خالی که بالای ساختمان پلیس قرار داشت بردند. آنچه آنجا اتفاق افتاد وحشتناک بود. من فقط خونی را به یاد دارم که همچنان از من جاری بود. دخترنوازده ساله ای با ما بود که نه شب تمام هربس بیرونش می بردند و مردان بیشماری او را مورد تجاوز قرار می دادند. او تمام مدت درد وحشتناکی داشت».

زن ۴۰ ساله ای که مدت پانزده روز در یکی از «اردوگاه های تجاوز» بود، می گوید: «آنچنان وحشتناک بود که هیچکس نمی تواند تصور کند. بر آنجا تقریباً دوهزار زن و دختر مسلمان و کورات زندانی بودند. آنان ما را در جایی تاریک نگه می داشتند و مثل چهارپایان به ما تجاوز می کردند. آنگاه تکه تکه نان خشک برایشان پرت می کردند و کاسه ای آب می دادند. درست مثل حیوان. مستراحمان هم یک سطل بود که در یک گوشه قرار داشت. پس از مدتی دوباره می آمدند، موهایمان را می گرفتند و ما را کشان کشان می بردند تا دوباره تجاوز کنند. پلیس های صرب هم به ما رحم نمی کردند... آنها می خواستند تا ما لخت شویم و برایشان برقصیم و ترانه های صربی بخوانیم. من دختران ۷ - ۸ ساله ای را دیده ام که پس از تجاوز خونین و بیهوش رها شده اند. من شاهد مرگ هشت دختر بچه بودم که طی تجاوز کشته شدند. آنها کارشان تجاوز بود. مردان بسیاری به صفت می ماندند و یکی پشت سر دیگری به نوبت می آمدند...»

گروه های بسیاری در دفاع از زنان تجاوز شده، بوجود آمده اند. «بنیاد آکاریش» عضو یکی از این گروه ها می گوید: «زنان و دخترانی که در «اردوگاه های تجاوز» زندانی بوده اند، به طور سیستماتیک مورد تجاوز قرار گرفته اند. اینها وقتی به زندگی عادی برگردند، دیگر هیچگاه نخواهند توانست رابطه جنسی متعادل داشته باشند».

خلاصه ای از گزارش مجله اشترین به نام جنگ علیه زنان. شماره ۲۹

## نابودی

## محیط زیست

سعید آوا

سالانه هزاران هکتار از زمینهای کشاورزی و مراتع در جهان و میلیونها هکتار از جنگلهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نابود شده تا برای ساختمان سازی و تولید کالاهای صرفاً سود آبر صنعتی و تزئینی و غیره و ارضای زیاده طلبی های مراکز قدرت جهانی مورد استفاده قرار گیرد. ارقام تقریبی بین ۱۰ تا ۱۷ میلیون

هکتار از تخریب جنگلهای در سال تخمین زده شده است. با وجود این اما کشورهای صنعتی غرب و نیز آمریکا هنوز هم حاضر به پذیرش مسئولیت خود بعنوان مسببین اصلی این فاجعه زیستی و انجام اقداماتی جدی برای جبران خسارات وارده نیستند. همانطور که در گفته های «بوش» رئیس جمهور سابق آمریکا در کنفرانس «ریوه» منعکس شد، هراقدام و کمک جدی برای حفظ محیط زیست مشروط خواهد بود به امکان ادامه «بهره برداری» از منابع طبیعی و حفظ «منافع اقتصادی جهانی». و این، یعنی ادامه روند تخریبی تا کتونی امکانات زیست بشر و دیگر موجودات زنده.

بر خلاف ادعای برخی محافل سود جوی محافظه کار، این کویرهای قیمی نیستند که مسبب اصلی گسترش مناطق خشک و کویری اند بلکه همین سوء استفاده از جنگلهای زمین و قطع میلیونها درختان است که خشکسالی و نگرگونیهای آب و هوایی را موجب می شود. خصوصاً این صد سال اخیر میلیونها هکتار از جنگلهای زمین های بارور کشاورزی به کویر و نیمه کویر تبدیل شده و اگر هیچ اقدام عاجل و جدی صورت نگیرد بنا به تخمین دانشمندان، در آینده ای نزدیک حد اکثر تا حدود صد و چند سال دیگر صحرای تمام جنگلهای بکر و با ارزش آمازون نیز در اثر هجوم سود جویان بسرآمده و جای آنان را مناطق خشک و نیمه کویری خواهند گرفت.

از این بدتر جنگلهای بارانی مناطق گرمسیری آسیا و آفریقا است که حد اکثر عمر آنان تا سی چهل سال دیگر تخمین زده شده است. فاجعه اما زمانی عمق وحشتناک می یابد که بخش قابل ملاحظه ای از جنگلهای تخریب شده و زمین های خشک شده امکان باز سازی را در آینده ای نزدیک نداشته باشند. امروزه این مناطق حتی قابل استفاده برای چرای حیوانات و کشت طوفه هم نیستند.

آیا باور کردنی است که در اوایل قرن حاضر حدود نیمی از اتیوپی خشک و کویری کتونی، پوشیده از جنگل بوده ولی هم اکنون تنها حدود ۲ تا ۵ درصد از آن باقیمانده است؟ کشوری با چنین ظرفیت و امکانات در آغاز قرن، تنها با گذشت هشتاد سال گرفتار در خشکسالی و قحطی مرکب گشته که میلیونها جاندار قربانی می شوند. همین ماجرا در مناطق دیگری در کشورهای موسوم به جهان سوم تکرار شده، میلیونها هکتار جنگل ناپدید گردیده، تا چوب و دیگر محصولات آنها در کشورهای سرمایه داری به مصرف برسد و این در حالیکه که جنگلهای کشورهای صنعتی یا دست نخورده باقی مانده یا بدین شدت و حدت مورد بهره کشی قرار نگرفته اند. بدین ترتیب آنچه که برای بومیان و مردم کشورهای عقب نگاهداشته شده باقی می ماند تنها زمینهای خشک و بی مصرفی است که حتی قابل استفاده برای علوفه حیواناتشان هم نیست. جایی که خود منبع تغذیه و ثروت جهان بشمار می رود، باید در چنگال فقر و فلاکت گرفتار آید و هر روز بر عمق اختلاف زندگی مردمانش با نژادهای دیگر افزوده شود و در عین حال در بدنی های تلنبار شده اش به بانک جهانی غرق گردد. تنها گوشه کوچکی از این تراژدی را می توان در زندگی میلیونها کودک فلک زده برزیلی و دیگر کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا مشاهده کرد.

زمانیکه مصرف گوشت بعنوان یکی از مواد اصلی غذایی در آمریکای شمالی بالا رفت (۱۱۲ کیلو گرم سرانه در مقایسه با ۲ کیلو گرم در برخی کشورهای جهان سوم) و همبرگر به غذای مورد علاقه مردم و منبع درآمد سرشاری برای سوداگران آمریکایی تبدیل شد، میلیونها هکتار از جنگلهای آمریکای لاتین و خصوصاً آمازون نابود شد تا به کشت علوفه و مصرف حیواناتی درآید که گوشتشان به قیمتهای گزافی در آمریکای شمالی بفروش می رسد. وقتی زمینهای مذکور بعلت مصرف و بهره کشی فشرده و نیز لگد کوب شدن توسط حیوانات غیرقابل استفاده گردید، رها شده و مناطق دیگری مورد هجوم قرار گرفتند که هنوز هم این روند تخریبی کماکان ادامه دارد. در گزارش جهانی محیط زیست بتاریخ ۱۹۸۲ آمده است که آقای «لورویگ» میلیاردر آمریکایی



ساخت قوی و بی بدیلی دارد که یک پرش تاریخی معین را بازمی تاباند اما خواننده، در هر دوره دیگری تاریخ کشورمان نیز، زمانی خود را در آن باز می بیند.  
**ZAMANEH PUBLICATION**  
 2030 concourse Drive  
 San Jose, CA 95113  
 U.S.A

### معمای ماهیار معمار

انتشارات خاوران (پاریس) نمایشنامه‌ی «معمای ماهیار معمار» نوشته‌ی رضا قاسمی را در ۱۰۰ صفحه منتشر کرده است. این نمایشنامه، پیش‌تر از این بر تریماه ۱۳۶۵ به مدت ۲۲ شب در سالن اصلی تئاتر شهر تهران، با طراحی، آهنگسازی و کارگردانی نویسنده، به روی صحنه آمده است.

**KHAVARAN**  
 29 Rue Descartes  
 75005 Paris France

### حقیقت ساده

«حقیقت ساده» نوشته‌ی م. وها، خاطراتی است مکتوب از زندان‌های زنان در جمهوری اسلامی ایران که نویسنده، نه سال از هستی خود را در آنجا گذرانده است (یا درست‌تر: نه سال از هستی خود را در آنجا گذاشته است). «حقیقت ساده»، به نوشته‌ی نویسنده، بازگویی خاطرات «تنها سه سال از نه سال زندگی زندان است» و به همین دلیل، عنوان «دفتر اول» را بر خود دارد. کتاب در ۱۶۸ صفحه، به همت تشکل مستقل همگرا تپک زنان ایرانی در هالول (آلمان) منتشر شده است.  
 Postlagerkarte Nr. 027331 - C  
 W - 3000 Hannover 1  
 GERMANY

### پیاده

مجموعه‌ی یازده شعر کوتاه و بلند از کمال رفعت صفایی، در ۶۴ صفحه، در پاریس منتشر شد. تشخیص زبان کمال رفعت صفایی، در این یازده شعر، آشکارا به چشم می آید: تابوت‌ها / بر چهارپایه‌ها / یکدیگر را نوبت عبور می دهند. / جوان کم می شود. / خیابان کم می شود. / و تمام شهر، آه ...

### با طرّه دانش عشق

مجموعه‌ای از سروده‌های منصور خاکسار، به نام «با طرّه دانش عشق» در ۱۲۹ صفحه در آمریکا منتشر شد. منصور خاکسار، در سروده‌های این مجموعه - مانند سایر سروده‌هایش - به وزن و قافیه، توجه ویژه دارد: از طرّه کیسوی تو / برگی / در آینه رقصید / بردامنه نور / گل بود که با قوس نگاه تو / درخشید.

### برگ و باد

دفتری از سروده‌های افسانه افروز، با نام «برگ و باد»، در ۷۲ صفحه، توسط انتشارات روشنگران (تهران) منتشر شد. «برگ و باد»، در برگرفته‌ی سی سروده‌ی افسانه افروز است که اگرچه به شیوه‌ی آزاد سروده شده اما در برخی از آنها وزن بیضی نیز رعایت شده است: برگ برگم را به آتش هدیه خواهم کرد / رنگ رنگ گرمشان را / در حریق روشن پائیز خواهم سوخت / برگم / برگم را ...

### دریای پشت پنجره

نشر وارش در سوئد، مجموعه‌ی ۴۲ سروده‌ی هسگرا هنین را با نام «دریای پشت پنجره» در ۸۲ صفحه منتشر کرده است. شعرهای این مجموعه - که در سال‌های ۹۰ و ۹۱ میلادی سروده شده‌اند - مانند سایر سروده‌های هسگرا هنین، به اوزان عروضی فارسی در شکل شکسته‌ی شعر توجه داشته‌اند: آخرین بار چو برمی گردم / باد، فانوس سرکوپه به دست، / طرح اندام تو را، درباران، اشفته ست.

### حکایت نوروز

پری سکندری، حاصل پژوهش‌های خود را

## معرفی

## کتاب



### قصه‌های کتاب کوچه

انتشارات ارش (سوئد)، نخستین مجلد از «قصه‌های کتاب کوچه» از احمد شاملو را منتشر کرده است. این قصه‌ها، جزئی از کارظیم شاملوست در تونین «کتاب کوچه» - که هنوز بر نیمه‌ی انجام است و بخش مهمی از انرژی شاعر را به خود اختصاص داده است. «قصه‌های کتاب کوچه» - مجلد اول، در ۱۸۴ صفحه منتشر شده است.

ARASH Tryck and Förlag  
 Bredbyplan 23, nb  
 16371 Spanga  
 SWEDEN

### دیگر کسی صدایم نزد

مجموعه‌ی یازده داستان از امیرحسین چهلق، در ۱۲۵ صفحه، توسط انتشارات چویا در تهران منتشر شد. «دیگر کسی صدایم نزد»، در برگرفته‌ی پانزده داستان بوده است که چهار داستان را در این مجموعه اجازه‌ی انتشار نداده‌اند. قرار است مجموعه‌ی کامل «دیگر کسی صدایم نزد»، توسط انتشارات افسانه در سوئد منتشر شود.

### آینه‌های دردار

داستان بلند «آینه‌های دردار» نوشته‌ی هوشنگ گلشهری در ۱۵۸ صفحه توسط انتشارات تصویر و نشر زمانه در آمریکا منتشر شد. این کتاب که همزمان با ایران، در آمریکا منتشر شده است، از ذهن و نگاه نویسنده‌ای نوشته شده که در سال ۱۳۶۲ برای ایراد سفرنامه‌ی به خارج از کشوری رید و پس از بازگشت به تهران، داستان زندگی خود و دیگرانی را می نویسد که از دهه‌ی چهل بیست و تسو تلخکام زندگی کرده‌اند و بخاطر ارزش‌هایی جنگیده‌اند و هنوز به ریشه‌های خود وفادار مانده‌اند.

TASSVEER PUBLICATION  
 1414 Westwood Blvd.,  
 L.A., California 90024  
 U.S.A

### حدیث غربت من

مجموعه‌ی هشت داستان از اکبر سوسوزامی، در ۲۲۰ صفحه، توسط انتشارات افسانه در سوئد منتشر شد. امیرمن - طبل عشق - درشکه‌ها و شلاق‌ها - من که ایوب نیستم - غم آخرت باشد - شراب تلخ - عطریه‌بارانچ - حدیث غربت من (که نام کتاب نیز هست)، عنوان داستان‌های این مجموعه‌اند.

AFSANE  
 Box 26036  
 75026 Uppsala  
 SWEDEN

### ندبه

نمایشنامه‌ی ندبه، نوشته‌ی بهرام بیضایی در ۹۵ صفحه توسط انتشارات تصویر و نشر زمانه در آمریکا منتشر شد. «ندبه» همچون سایر نمایشنامه‌های بیضایی،

مبادرت به قطع درختان بیش از ۱۶۰۰۰۰ هکتار از جنگلهای آمازون که در هر هکتارش متجاوز از ۱۲۵ نوع درخت و گیاه می رود می کند و بجای آنها نوعی درخت آسیایی غرس می نماید، اما این طرح شکست خورده و کلیه نهالها خشک می شوند. میلیاردر مذکور به قصد کسب سودهای نجومی اقدام به کشت چنین درختی کرده بود که تقاضا و بازار تجاری قابل اتکایی داشت اما غافل از آنکه درخت مذکور تنها بر شرایط خاص آب و هوایی منطقه ای از آسیاست که به بار می نشیند. طبعاً آقای «لوپوگ» ضرر و زیان جیب خود را از طرق دیگر «فانونی» و غیر فانونی از منابع طبیعی و غیر طبیعی همین منطقه جبران خواهد کرد اما چه کسی پاسخگوی خسارات وارده به منابع طبیعی و موجودات زنده این منطقه خواهد بود؟ این نمونه ها مشتکی کوچک از خروار است که برای ارائه جزئیات و آمار و ارقامش نیاز به صفحات متعدد و فراوانی است. آنگونه که از خلاصه نتایج تحقیقات و برآوردهای دانشمندان برمی آید، تا کنون یک سوم گل جنگلهای و زمینهای حاصلخیز جهان در معرض نابودی کامل قرار گرفته، در حالی که برآستانه قرن بیست و یکم با افزایش جمعیتی حدود یک سوم بر جمعیت کنونی جهان تعداد مرچه بیشتری نیازمند خوراک خواهند بود. این قیاس، آشکارا چهره عفرفتی فقر و فلاکت میلیاردری انسانها را به خاطر سوداگری مراکز قدرت اقتصادی جهان به نمایش می گذارد.

نابودی روزافزون جنگلهای و زمینهای بارور علاوه بر اثرات مستقیم که در نابودی منابع اصلی تغذیه انسان می گذارد، باعث از بین رفتن تعداد میلیونی از انواع درختان و گیاهان شده که بنا به گفته متخصصین تعداد بسیاری از آنان منشأ دارویی داشته و در مصارف پزشکی و درمانی کاربرد فراوانی دارند. نسل پرندگان، حیوانات و حشرات گوناگون و نیز انواع ماهیهای که در آبهای منطقه زندگی می کنند نابود شده یا از تعداد آنان بطور قابل ملاحظه ای کاست خواهد شد. بخشی از تحقیقات دانشمندان آمریکایی حاکی از آن است که تنها در مورد پرندگان چیزی حدود یازده درصد از ۹۰۰۰ نوع پرند در جهان در معرض نابودی نسل قرار گرفته و از ۶۲۰۰ نوع دیگر مرتباً به لحاظ تعداد کاهش می یابند. اثرات جانبی این تخریب و ویرانی طبیعت دستکمی از تأثیرات مستقیم آن ندارد و در طولانی مدت مشکلات فراوانی را بوجود می آورد. نابودی جنگلهای تخریب آبهای زیرزمینی مناطق مذکور را تسهیل کرده و کاهش میزان آنرا سبب می شود که خود باعث تسریع خشکسالی می گردد. همچنین عدم وجود درختان فرایند طبیعی تبادل اکسیژن و گاز کربنیک را برهم زده موجب تغییر ندرجه حرارت عمومی و عوارض ناشی از آنرا فراهم می کند. بهم خوردن تعادل دمای کره زمین که بر اثر تولید بیش از حد گازهای صنعتی و نیز ازدیاد گاز کربنیک در محوطه گلخانه ای جو زمین حاصل شده، ندرجه حرارت عمومی سرتاسر جهان را بالا برده، ویرانیهای و مشکلات غیرقابل کنترلی را چه در مناطق خشک و گرمسیری و چه در مناطق یخچالی سبب می شود. ندرجه حرارت متوسط زمین تنها در بیست سال اخیر حدود ۰/۵ سانتیگراد افزایش داشته است و بر اساس بررسی دانشمندان اگر چنانچه سوء استفاده های سرمایه داری از صنعت و طبیعت بهمین روال ادامه یابد، افزایش ندرجه حرارت متوسط زمین در سال ۲۰۵۰ بین ۱/۵ تا ۴/۵ ندرجه سانتیگراد خواهد بود. پیش بینی وقایع و حوادثی که بر اثر این عدم تعادل دمای زمین بوجود خواهد آمد، چندان دشوار نیست لذا سازمانهای مترقی و جدی محیط زیست و نیز دانشمندان و محققان دلسوز سعی دارند با ارائه آمار و تحقیقات خود نسل بشر را از عواقب ناگوار تخریب و نابودی محیط زیست مطلع سازند. از همین رو منتهاست که خواست حفظ جنگلهای و منابع طبیعی به یکی از خواست های اصلی مبارزات مردم آمریکای لاتین تبدیل شده است ولی با اینهمه روزی و ساعتی نیست که صدای مهیب آره های سنگین و ماشینهای غول پیکر سوداگران قلب میلیون ها جاندار را نلرزاند و زندگی شان را به نابودی نگشاند.

دو باره‌ی چهارشنبه سوری و نوروز و سیزده بدر، دو کتابی به زبان ساده گرد آورده و توسط انتشارات پویا در فرانسه منتشر کرده است. در پایان این کتاب ۸۰ صفحه‌ای، مآخذ مورد استفاده‌ی نویسنده و نیز فهرست نشریاتی که در آن‌ها از نوروز یاد شده، آمده است.  
POUYA  
9, Rue Gle Cordonnier  
92200 Neuilly Sur Seine  
France

### دائری رابطه‌ها

«دائری رابطه‌ها» (تمادلی میان زن و مرد)، «کتابی است در باب عشق اما نه با زبانی عاشقانه به معنای مرسوم آن، بلکه تفکرات «هوانیانه» فلسفی است در فضای مکتب دائری که مکتب دیرینه سال مرغان چین است». این کتاب در ۲۵۹ صفحه، نوشته‌ی وی گپریگ و ترجمه‌ی ع. پاهایی، توسط انتشارات آرش در سوئد منتشر شده است.

### The Night Sun

The Night Sun نام مجموعه‌ای است از نمایشنامه‌های زخم‌های ما، پرومته در اویون، و نیز گزینه‌ای از سروده‌ها از ایرج جنتی عطایی که انتشارات Methuen در لندن به همراه نمایشنامه‌ی اجازه‌ی اقامت (Leave to Remain) نوشته‌ی مشترک ایرج جنتی عطایی و رب ریچی (Rob Ritchie) در ۱۸۰ صفحه منتشر کرده است. «پرومته در اویون»، در سال ۱۹۸۷ به فارسی بر صحنه‌ی Royal Court و سپس به انگلیسی در Young Vic Theatre در لندن اجرا شده و موفقیت چشمگیری در محافل معتبر نمایشی انگلیس برای ایرج جنتی عطایی به همراه داشته است.

Methuen Drama  
Michelin House,  
81 Fulham Road  
LONDON SW3 6RB  
ENGLAND

### افسانه

چهارمین شماره‌ی فصلنامه‌ی «افسانه» (برگسترده‌ی ادبیات داستانی)، در ۱۲۰ صفحه، به دبیری داوروش گارگر در سوئد منتشر شد. مدیرمسئول «افسانه»، مسعود فیروزآبادی است و آژمندرج در این شماره از: شهرنوش پارس‌پور، امیرحسن چهلتن، جیمز جویس، ویرجینیا وولف، ویلیام فاکنر، و...

BOX 26036  
75026 Uppsala  
SWEDEN

### کبود

ششمین و هفتمین شماره‌ی «کبود» - در یک مجلد - در ۲۰۵ صفحه، در هانوفر (آلمان) منتشر شد. سردبیر «کبود»، بهزاد کشمیری پور و مشاور سردبیر بهنام پاوند پور است و همکاران این دو شماره: بهروز شیدا، رضا قاسمی، کمال رفیع، جمشید مشکاتی، عباس صفاری، حسین نوش‌آذر، مهرداد بشیری و...

KABOUD  
Fössestr. 14  
3000 Hannover 91 GERMANY

### مفر

نومین شماره‌ی «مفر» (فرهنگی و هنری) در ۹۴ صفحه در سوئد منتشر شد. «مفر» زیر نظر شورای نویسندگان اداره می‌شود و این شماره حاوی آثاری است از ناصرزاده‌ای، داریوش کارگر، کامران بزرگ‌نیا، مهدی فلاحتی، احمد رضا قایم‌خو، و... پنج نامی چاپ نشده از غلامحسین سعادی.

MAFAR  
C/O SHIVA  
BOX 214  
43525 MÖLNLYCKE SWEDEN

### اندیشه آزاد

هفدهمین شماره‌ی فصلنامه‌ی «اندیشه آزاد» در ۱۲۵ صفحه، توسط نشر ایران در سوئد منتشر شد. کوشیارپاریسی، مرتضی تقفیان، محمود داوری، طاهر صدیق، ورواستاران «اندیشه آزاد» اند و همکاران این شماره: هوشنگ گلشیری، حمید نفیسی، مه‌پده دراکاشی، محمد رضا صفاری و...

ANDISH e AZAD  
Box 50047  
104 05 Stockholm  
SWEDEN

### بررسی کتاب

«بررسی کتاب» (ویژه‌ی هنر و ادبیات) - دوره‌ی جدید، سال سوم، شماره‌ی ۱۱ زیر نظر مجله روشنگر آمریکا منتشر شد. در این شماره «بررسی کتاب»، آثاری است از: فرامرز سلیمانی، پداله رویایی، احمد کریمی حکاک، پرتو نوری علاء، جلیل دوستخواه، محمود فلکی، مینا اسدی و...

The Persian Book Review  
13327 Washington Boulevard  
Los Angeles, CA. 90066 - 5107  
U. S. A

### زمانه

نومین شماره‌ی «زمانه» (بفکرهای درخیز ادبیات، دانش و سیاست)، در ۷۰ صفحه، در آمریکا منتشر شد. مدیرمسئول و سردبیر «زمانه»، خصرو قدری است و در این شماره - که ویژه‌ی محمود دولت‌آبادی است - آثاری درج شده از: محمود دولت‌آبادی، احمد شاملو، سیواش کسرائی، عمران صلاحی، پیوند، مرتضی نگاهی و...

ZAMANEH  
P. O. BOX 611475  
San Jose, CA. 95161 - 1475  
U. S. A

### سیمرغ

شماره‌ی ۴۰ و ۴۱ ماهنامه‌ی سیمرغ، در ۷۰ صفحه، - در یک مجلد - در آمریکا منتشر شد. سردبیر ناشر سیمرغ، مرتضی میرآفتابی است و مدیر داخلی آن، سوده‌ایه اشرفی؛ و همکاران این شماره: عباس صفاری، میرزا قاسم‌گرگس، علیرضا زین، ندا آبکاری، محمود نفیسی، بیژن کلکی، قدمتی سرامی و...

SIMORGH  
P. O. BOX 3480  
MISSION VIEJO, CA. 92690  
U. S. A

### پر

شماره‌ی ۸۶ ماهنامه‌ی «پر» در ۵۰ صفحه در آمریکا منتشر شد. ماهنامه‌ی «پر» را پیاد فرهنگسرای پر، زیر نظر هیئت مدیره و با همکاری حمید آزادی، رامین احمدی، فیروز حجازی، بدری خواجه‌نوری، آریومشایخی، بیژن نامدار، و... منتشر می‌کند.

PAR Monthly Journal  
P. O. BOX 703  
Falls Church, Virginia 22046  
U. S. A

### عاشقانه

«عاشقانه» شماره‌ی ۹۵، ویژه‌ی نوروز ۷۲، در ۱۲۸ صفحه در آمریکا منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیر «عاشقانه»، احمد اتم است و سردبیران، آزیتا الهی. این شماره‌ی «عاشقانه» حاوی آثاری است از: محمد جعفر محجوب، محمود عنایت، فیروز حجازی، خلیل‌محمد نیلمانی، حسن فیاد، بدری خواجه‌نوری، محمد رضا صفاری و...

Asheghaneh  
10001 Westhelmer, suite 1250  
Houston, Texas 77042  
U. S. A

### سپیدار

هفتمین شماره‌ی «سپیدار» در ۸۲ صفحه به مدیریت مسامان‌آهرمان و سردبیری محمد رضا نواری در کانادا منتشر شد. این شماره‌ی «سپیدار»، حاوی آثاری است از کامران کلهر، محمد سعیدی، دینو بوزاتی، ایرج رحمانی، افسانه نقی‌قیان، سعید یوسف و...

Sepidar  
P. O. BOX 323  
Station "H"  
Toronto, Ontario, M4C 5J2  
CANADA

### آوا

ششمین شماره‌ی فصلنامه‌ی فرهنگی - هنری «آوا» در ۵۰ صفحه در آلمان منتشر شد. «آوا» زیر نظر شورای نویسندگان منتشر می‌شود و دبیران شورا، ا. ح. سعیدی است. همکاران این شماره‌ی آوا: هادی بلوری، دکتر صدرالدین الهی، ناصر کتعمانی، خسرو جعفرزاده، صدیق تعریف و...

AWA  
Binger Str. 11  
D - 6500 Mainz 1  
GERMANY

### رودکی

چهارمین شماره‌ی ماهنامه‌ی «رودکی» در ۶۲ صفحه در آلمان منتشر شد. مدیرمسئول و سردبیر «رودکی»، محمود خورشام است و همکاران این شماره‌ی «رودکی»: داریوش آشوری، پرویز منصوری، ناصرزاده‌ای، رضا مقصدی، مسعود عطایی، شاپور مشعوف و...

Roudaki  
Mainzer Str. 181 / CO / Music Box  
5300 - Bonn - 2  
GERMANY

### حقوق بشر

نشریه‌ی «حقوق بشر» (جامعه‌ی نفاع از حقوق بشر در ایران)، شماره‌ی ۲۰ در ۴۲ صفحه منتشر شد. این شماره‌ی نشریه‌ی حقوق بشر، حاوی آثاری است از: علی اصغر حاج سید جوادی، ناهید موسوی، رحیم رحیمزاده‌اسکویی، کامبیز روستا، باقرشاد و...

Liga / Iran, P. O. Box 150825  
D - 1000 Berlin 15  
GERMANY

### میزگرد

دومین شماره‌ی ماهنامه‌ی «میزگرد» (سیاسی - اجتماعی - فرهنگی) در ۵۰ صفحه در آلمان منتشر شد. همکاران این شماره‌ی «میزگرد»: دکتر مرتضی محیط، دکتر منوچهر صالحی، س. طبرستانی، رضا طلوع، عباس سماکار، رضا علامه‌زاده، و...

Post fach 630148  
2000 Hamburg 63  
GERMANY

### یادداشت‌هایی پیرامون

#### مانیفست حزب نوساز...

«یادداشت‌هایی پیرامون مانیفست حزب نوساز آقای منصور حکمت»، نوشته‌ی بیژن هیرمن پور، نقدی است بر نظرات منصور حکمت - پیرامون زمینه‌های تشکیل و مشخصات اساسی یک حزب کارگری - که در ۵۰ صفحه منتشر شده است. «ضمن مطالعه مقاله آقای حکمت به نام «مبانی و چشم‌اندازهای حزب کمونیست کارگری ایران» در نشریه «انترناسیونال»، ارگان حزب کمونیست کارگری ایران، شماره دوم، خرداد ماه ۱۳۷۱، یادداشت‌هایی برداشتم که بعد فکر کردم بهتر است ... آنها را به نظر دیگران نیز برسانم» (از مقدمه‌ی جزوه). نشانی نویسنده یا ناشر؟

## نمایشگاهی از نقاشی‌های منوچهر صفرزاده در خانه‌ی شخصی او در تهران

نمایشگاه آثار منوچهر صفرزاده، نقاش برجسته‌ی ایران قرار بود که در اوایل اسفند و در محل نمایشگاه سیمون برکزار شود اما وزارت ارشاد اسلامی از ارائه‌ی مجوز لازم خودداری کرد و صفرزاده به ناگزیر تعدادی از تابلوهای خود را در خانه شخصی‌اش عرضه کرد. بر تهران گفته می‌شود که منوچهر صفرزاده برای بستن آرزوی مجوز عرضه تابلوهای خود، به وزارت ارشاد مراجعه کرده است اما در بخش هنرهای تجسمی، مسئولان با رفتاری زنده و توهمین آمیز با او روبرو شده و پس از آنکه نقاشی به این رفتارهای توهمین آمیز اعتراض می‌کند او را به داپره‌ی حراست برده و از او بازجویی می‌کنند. بر تهران این نگرانی وجود دارد که ممکن است رفتاری که با صفرزاده شده است، نشانه‌ی آغاز فشارهای جدیدی بر هنرمندان مستقل کشور باشد.

## تظاهرات اعضای سازمان عفو بین‌الملل در مقابل سفارت جمهوری اسلامی ایران

تعدادی از اعضای سازمان عفو بین‌الملل که برخی از هنرمندان انگلیسی نیز در میان آنان دیده می‌شوند، با درست داشتن عکسهایی از اعدام و شکنجه و سنگسار شدنگان ایرانی در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن گرد آمدند و به نقض حقوق بشر و شکنجه و اعدام زندانیان در ایران اعتراض کردند.

این جمع که همه انگلیسی بودند و ایرانی در میان آنها حضور نداشت علت عدم دعوت از ایرانیان را بی طرفی سازمان عفو بین‌الملل و اعتراض این سازمان مشخص علیه رژیم ایران اعلام کردند.

برپایان این تظاهرات، نامه‌ای از سوی معترضین با مضمون نفع از حقوق بشر و اعتراض به اعدام و شکنجه به سفارت جمهوری اسلامی تسلیم شد.

## حمایت از سلمان رشدی

• ویراستاران، ناشران و گروه بزرگی از نویسندگان هلندی در پیامی از نوات هلند و بازار مشترک اروپا و سازمان ملل متحد خواستند که هرچه ممکن است انجام دهند تا فتوای قتل سلمان رشدی لغو شود.

• جامعه حقوق بشر فرانسه از استادان دانشگاه‌های این کشور درخواست کرد که برای حمایت از سلمان رشدی به او دکترای افتخاری اعطا شود. این پیشنهاد مورد استقبال بسیاری از اساتید دانشگاه‌ها قرار گرفت و تا کنون ۱۲۰ نفر پای متن درخواست اعطای دکترای او امضا کرده‌اند.

## نویسنده‌ی بزرگ ایران در پاریس

ششم فروردین (۲۶ مارس) چهل و نهمین سخنرانی شهروندی پاریسی بود در خراج از کشور - نویسنده‌ی «سگ و زمستان بلنده» و «طوبا و معنای شب» - در پاریس برگزار شد. این آخرین سخنرانی شهروندی پاریسی بود در خراج از کشور بود که پس از یکسال سفرهای متوالی به کشورهای اروپا و آمریکا، در استانه‌ی بازگشتش به ایران، در پاریس انجام گرفت. نویسنده‌ی کتاب متفاوت و طوفان برانگیز «زنان بدون مردان» - که از حال جسمانی مناسبی برخوردار نبود - پس از بیان زندگی‌نامه و معرفی‌اش توسط «فوقه گره» - ایرانشناس فرانسوی، و ایراد سخنانی توسط محسن یلفانی، متن کتابی را برای حاضران خواند که ایران به سه موضوع پرداخته شده بود: ۱ - مهاجرت میهنی ایرانیان به خارج از کشور بعد از انقلاب اسلامی؛ ۲ - فروپاشی خانواده‌های ایرانی در خارج از کشور؛ ۳ - پراکنگی ایرانیان و محافل روشنفکران ایرانی در خارج از کشور.

گفتگوی حاضران با شهروندی پاریسی بود، پیرامون برخی از مسائل مطروحه در سخنرانی او، بخش دوم برنامه بود که در پایان این بخش، پاریسی‌ها ناچار شد به دلیل شدت بیماری، سالن سخنرانی را ترک کند و داستان کوتاهی که قرار بود برای حاضران بخواند، توسط محسن یلفانی خوانده شد.

## فرج سرگوهی در آلمان

در فروردین ماه امسال فرج سرگوهی منتقد ادبی و سر دبیر مجله‌ی «آینه»، به دعوت «خانه فرهنگ مله» برای سخنرانی درباره انبیاات معاصر ایران به آلمان مسافرت کرد. سخنرانی فرج سرگوهی در روز ۱۰ فروردین در محل «خانه فرهنگ مله» با عنوان «دشواری نوشتن، نوشتن دشواره» برگزار شد و سرگوهی درباره موقعیت هنرمندان و نویسندگان و انبیاات و

## خبرهایی از ...

هنر ماصاربان برای حاضران سخنرانی کرد. سرگوهی همچنین به دعوت «کانون فرهنگی ایران و آلمان» در هامبورگ، درباره‌ی انبیاات ماصاربان، سخنرانی‌ای در آن شهر ایراد کرد.

## گرامیداشت پرویز اوصیاء

• به یاد دکتر پرویز اوصیاء، حقوقدان، پژوهشگر و عضو کانون نویسندگان ایران (نرتبعید)، برنامه‌ای در پاریس برگزار شد که جمع وسیعی از دوستان و دوستداران آن زنده یاد در آن شرکت کردند. در این برنامه که توسط کانون نویسندگان ایران (نرتبعید) برگزار شد، هوشنگ کشاورز صدر، عبدالکریم لاهیجی، رضا علامه‌زاده، و نسیم خلکسار سخنانی ایراد کردند و اسلایدی از زندگی‌های این بزرگان، به نمایش درآمد. بتول عزیز پور، مجری این برنامه بود.

• نیز همایشی به همین منظور در اوایل مارس ۹۲، در لندن برگزار شد. دعوت کنندگان این گروه همایی، «نویسندگان، شاعران، هنرمندان، روزنامه‌نگاران، و دوستان پرویز اوصیاء» در انگلستان، بودند.

## استاد بزرگ سه‌تار ایران درگذشت

استاد احمد عبادی، استاد سه‌تار و موسیقی‌دان بزرگ ایران یک هفته پیش از آغاز سال نو درگذشت. استاد عبادی فرزند میرزا عبدالله استاد بزرگ ریتم‌نوازی و نوه آقا علی اکبر فراهانی - موسیقیدانی که او را سرسلسله‌ی خاندان هنر می‌نامند - بود. سبک نواختن استاد عبادی - آخرین عضو این خاندان - سبکی ویژه بود که به آن نوعی «مینیاتور صوتی» لقب داده بودند.

## بزرگداشت بهمن رجیبی

سوم آوریل، «شورای فرهنگی ایرانیان» در لندن برنامه‌ای در بزرگداشت بهمن رجیبی (نوازنده‌ی بزرگ تنبک و محقق موسیقی) برگزار کرد. در این برنامه، نوازنی سنتور و تنبک توسط نازم‌موسوی و مصطفی شمس اجرا شد و گفتار برنامه را جواد شمس ایراد کرد.

## مارکز، ۶۵ ساله و کتاب جدید

کابل گارسیا مارکز ششم مارس امسال وارد ۶۵مین سال زندگی‌اش شد. خالق «صد سال تنهایی» در حالی که تولدش را جشن می‌گیرد که ماه ۵ امسال باید زیر تیغ جراحان قرار گیرد تا عذای او را شش او خارج سازند. مارکز اعلام کرده که سه ماه پس از عمل جراحی کتاب جدیدش به نام «دوازده تاریخ از غریبه‌ها» انتشار خواهد یافت. مارکز در سال ۱۹۸۲ برنده جایزه نوبل ادبیات شد. کتابهای او هنوز از پرتیراژترین و پرخواننده‌ترین در جهان هستند. «صد سال تنهایی» مشهورترین کتاب مارکز تا کنون ۲۵ میلیون نسخه در سراسر جهان انتشار یافته است. البته باید در نظر داشت که این مقدار تیراژ رسمی اعلام شده است و مقدار تیراژ در کشورهای چون ایران را که عضو «کپی رایته» نیستند، شامل نمی‌شود.

## به مناسبت ۸ مارس

• به مناسبت روز جهانی زن، بخش زنان و کمیته زنان کانون ایرانیان لندن، برنامه‌ای شامل موسیقی، سخنرانی، و رقص برگزار کرد. این برنامه در پنجم مارس انجام شد.

• کمیته زنان جامعه ایرانیان در لندن، با حضور روزانه تلگرافی به همراه نمایش آخرین فیلم او - گزارشی به زبان تصویر از وضعیت زنان در ایران - برنامه‌ای را به مناسبت ۸ مارس برگزار کرد. در این برنامه، هاداد رحیمی و فرح افشار سروده‌های خود را برای حاضران خواندند و خانم طهی سخنرانی ایراد کرد. قطعات نمایشی توسط گروه هنری لونا، ترانه خوانی نوشین، هنرمندی بهنام پهلوی شریف، از جمله بخش‌های دیگر این برنامه بودند.

## برگداشت روز جهانی زن در استکهلم

به مناسبت روز جهانی زن (۸ مارس) سازمانهای زنان ایرانی و گروهی از زنان متفرد مقیم استکهلم، مراسمی در این روز برگزار کردند.

در این مراسم که برای اولین بار به ابتکار مشترک این سازمانها و شخصیتها برگزار شد، صدا زن و مرد ایرانی شرکت کردند. در ابتدای برنامه، مانا آقایی شاعر جوان مقیم استکهلم، برای اولین بار قطعاتی چند از سروده‌های خود را خواند که مورد توجه قرار گرفت. سپس دکتر شهیدا گلستان، محقق، نویسنده و استاد دانشگاه و همکار مجله «نیمه‌دیگر» در رابطه با موقعیت زن، اختلالات خانوادگی و نیز بررسی تطبیقی داستان نویسی زنان و مردان در ایران، سخن گفت و به پرسشهای حاضران پاسخ داد.

آنگاه اعضاء سازمانهای برگزارکننده این مراسم که عبارت بودند از انجمن زنان ایرانی مقیم استکهلم، سازمان نفع از حقوق زنان در ایران، شورای پناهندهگان و مهاجرین ایرانی، و نیز چند تن از زنان متفرد، نقطه نظرهای خود را درباره جایگاه این روز تاریخی در روند مبارزات زنان در جهان و ایران بر رویه و رسانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی بیان داشتند.

در پایان مراسم اعلام شد که کمیته برگزارکننده این مراسم، تلگرامی جهت کمیته کنوانسیون ژنو ارسال داشته که طی آن شناسایی حق پناهندهگی زنان صرفاً بر اساس جنسیت درخواست شده است.

## کنگره جهانی انجمن قلم

روز ۱۶ آوریل امسال کنگره جهانی نویسندگان (انجمن قلم - Pen Club) در شهر «دبوروئیک» واقع در «کورت» برگزار می‌شود. این کنگره در میان قادیار شدید امنیتی تا ۲۴ آوریل ادامه خواهد داشت.

«کنگره کنراد» نیز کنگره روزگار به اصلاح داشت که برای تمامی کشورهای عضو نهرتنامه ارسال نامه است ولی احتمال دارد که برخی از کشورهای عضو از شرکت در آن خودداری کنند. «انجمن قلم» آلمان از جمله کشورهای است که به برگزاری کنگره در «دبوروئیک» به علت نزدیکی این شهر به جبهه‌های جنگ اعتراض کرده است. این شهر چند هفته پیش از طرف «صربها» مورد حملات جنگی قرار گرفته بود. امسال قرار بر این است که نویسندگان شرکت کننده ابتدا در شهر «وندیگ» گرد آیند و سپس از آنجا با کشتی عازم محل برگزاری کنگره شوند.

لازم به ذکر است که انجمن بین‌المللی قلم در سال ۱۹۳۲، زمان قدرتیگری فاشیسم تشکیل شده و از آن موقع کنگره‌های آن در «دبوروئیک» برگزار شده است.

## جنگ و زنان

تجاوز، کشتار زنان و کودکان، رنجشگری نسبت به زنان، مضمون مجموعه‌ای مستند از گرافیکها و تابلوهای «فرانسیسکو گویا تقاضا معروف اسپانیایی است (۱۷۲۶ - ۱۸۲۸) که بیانگر تصویرکننده‌ی هجوم سربازان ناپلئون به اسپانیا است.

این مجموعه آرزنده (آفت‌های جنگ) که سال جاری در اکثر کشورهای اروپا به نمایش گذاشته شده از جمله کارهای «گویا» هستند که بی هیچگاه در زمان حیاتش موفق به انتشار آن‌ها نشد. سال ۱۸۶۲ یعنی ۲۵ سال پس از مرگ نقاش، اولین سالی بود که این نقاشیها به نمایش عموم درآمد.

## کیارستمی در هیئت داوران جشنواره‌ی کن

عیاس کیارستمی، به عضویت هیئت داوران جشنواره‌ی جهانی فیلم کن (فرانسه) انتخاب شده و در دورانی این جشنواره در جمع هیئت داوران کن حضور خواهد داشت. کیارستمی، این روزها در ایران مشغول ساختن فیلمی است به نام «صدا»، دوربین، حرکت، که به نوعی ادامه‌ی فیلم «زندگی» ادامه داده است.

## جشنواره‌ی چشم انداز سینمای ایران

### در تبیین

کمیته برگزارکننده‌ی جشنواره‌ی چشم انداز سینمای ایران در تبیین، به اطلاع رسانده است که این جشنواره در آینده نزدیک در شهر گوتنبرگ «سوئد» برگزار خواهد شد و فیلمسازان ایرانی از کشورهای آمریکا، آلمان، اتریش، سوئد، فرانسه، دانمارک، هلند، نروژ و ... در آن حضور خواهند داشت.

در نخستین شماره‌ی نشریه خبری کمیته‌ی برگزارکننده، گزارشی کوتاه از برخی از فیلمهایی که برای شرکت

فرهنگستان و رسیده، طرح شده و نتیجه گرفته شده است که در میان فیلم‌هایی که برای شرکت فرهنگستان و دفتر کمیته برگزاری کننده رسیده است، تعداد قابل توجهی، به زبان و مسائل آنان در شکل‌های داستانی و مستند می‌پردازد. تا مارس ۹۲، مشخصات آثار ۲۵ فیلم‌ساز ایرانی ترتیبی، برای نمایش دورنمای فرهنگستان به دفتر کمیته برگزاری کننده رسیده است. دوستان کمیته ایرانیان علاقمند در خارج از کشور هم می‌توانند با ایرانیان در ارتباط باشند. فرهنگستان خواهان است که از طریق تماس با دفتر فرهنگستان، به پروپوزیشن این جشنواره یاری رسانند. نشانی دفتر جشنواره:

FRI FILM  
BOX 8003  
42108 V: FRÖLUNDA  
SWEDEN

### نمایش فیلم

۲۲ آوریل ۹۲، در فیلم مستند از ساخته‌های جمشید گلستانی درباریس به نمایش گذاشته خواهد شد: «اوراق پنهان‌نگان» (۴۸ دقیقه) و «روزهای یک شاعر ایرانی ترتیبی» (۱۳ دقیقه). جمشید گلستانی در اطلاعیه‌ای که منتشر کرده، نوشته است: «واحد فیلمسازی Horizon Communica-tion به عنوان بخشی از فعالیت‌هایش به موضوع‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایران توجه خاص دارد. ما در صددیم تا با ابزار تصویر، ضمن ثبت و ضبط رویدادهای گوناگون مربوط به ایران، حلقه ارتباط فرهنگی با فرانسوی‌ها و دیگر ملت‌ها نیز برقرار کنیم.» محل نمایش فیلم‌ها:

FIAP 30  
Rue Cabains, 75014 PARIS

### نمایش آثار سینماگران ارمنی

مرکز فرهنگی ژنر پمپلیو درباریس، در کار تدارک برنامه‌ای است از سینماگران ارمنی در سراسر جهان. آثار چند سینماگر ارمنی از ایران نیز در این برنامه قرار خواهند داشت. مانند ارمینیان، ساموئل خاچیکیان، آری اوانسیان، واروژ کریم مسیحی. تاریخ دقیق برگزاری این برنامه - که در چند ماه آتی خواهد بود - هنوز اعلام نشده است.

### مرکز آموزشی ایران

بندتال دعوتنامه‌ای که از طرف مرکز آموزشی ایران در شهر یته بوری (سوئد) توزیع شده بود، زمینه تشکیل و گشایش یک مرکز آموزشی قبل از دبستان با سطح و اهدافی برای کودکان و نوجوانان ایرانی فراهم شد. نخستین نشست این مرکز در تاریخ سه شنبه ۱۵ به‌سامیر ۹۲ حول حفظ ارزشهای فرهنگ ایرانی و آموزش زبان فارسی برای فرزندان ایرانی به همت جمعی از علاقمندان بدین امر برپا شد.

این نشست با استقبال جمع وسیعی از خانواده‌های ایرانی در پیوسته گردید و مستعاقب آن با پیگیری یکی از دست‌اندرکاران این مرکز و جمعی از خانواده‌ها نشست بعدی در تاریخ ۱۴ ژانویه ۹۲ تدارک دیده شد. هیئتی متشکل از تعدادی سوئدی و ایرانی بعنوان مسئولین در اول این مرکز بدمت یکسال انتخاب شدند و فعالیت خود را آغاز کردند. از طرف نهاد سوئدی ABF فرائد آموزش، و از جانب اتحادیه مستأجرین آسالتسون و نهاد AFIF (مدرسه مردمی جنبش کارگری یته بوری) پترگالاندرس و در بمان همکار سوئدی خود معرفی کرد. اینان در کنار رضا طالبی که سرپرستی و مسئولیت این مرکز آموزش را بر عهده دارند، به همکاری مشغولند.

مرکز آموزشی ایران مؤسسه‌ای است که وابستگی مذهبی و سیاسی به جریان معینی را ندارد. هدف این مؤسسه گسترش و رشد فرهنگ ایران برای تقویت احساس پیوستگی فرهنگی نزد ایرانیان ساکن سوئد و یاری رساندن به ترک مقابل بین بزرگسالان و خردسالان ایرانی و سوئدی است. اساس فعالیت مؤسسه بر تشکیل کلاسهای آموزشی در موضوعات زیر است:

زبان فارسی - زبان سوئدی - هنر (گرافیک - نقاشی - موسیقی و دیگر هنرها) - ریاضیات - جامعه شناسی ایران (بیشتر برای کودکان و نوجوانان) - جامعه شناسی سوئد (بیشتر برای بزرگسالان و سالندان). در حال حاضر بیش از ۶۰ دانش آموز ایرانی قبل از دبستان تا و اهدافی سطح کلاسهای این مرکز آموزشی را پیشانده‌اند.

### مرکز حفظ اسناد

کانون هنری و فرهنگی نیما در ایل (فرانسه) در کار ایجاد

یک مرکز حفظ و اشاعه اسناد و آثار هنری و فرهنگی ایران است. «این مرکز که یک کتابخانه، آرشیو نوارهای موسیقی و فیلم و نیکر اسناد و آثار هنری مربوط به ایران را در خود خواهد داشت، با شرایط ویژه برای استفاده عموم آزاد خواهد بود.» در اطلاعیه‌ای که این کانون منتشر کرده، از همه دستداران کوشش‌های هنری و فرهنگی، خواسته شده تا با ارسال «صورت مجموعه‌ای کتابها و نوارهای موسیقی و فیلم و نیکر اسناد و آثار هنری» به این مرکز، به شکل‌گیری و گسترش آن، کمک رسانند.

NIMA  
B.P. 1378 - 59015 LILLE Cedex  
FRANCE

### کدام سنت؟

به دعوت کانون فرهنگی ایران (دوسلورف)، دکتر محمود خوشنماد در این شهر برای جمعی از علاقمندان سفراتی کرد.

سفراتی دکتر خوشنماد، پیرامون سنت و جهت در موسیقی اصیل ایرانی، تحت عنوان «سختی چند نوازه موسیقی اصیل ایرانی - کدام سنت؟» بود. این سفراتی در ۲۶ فوریه انجام گرفت.

### دوستان تاریخ و فرهنگ ایران

هر دو هفته یکبار، روزهای جمعه بعد از ظهر، در فرهنگستان ایرانیان در لندن، نشستی از دوستان تاریخ و فرهنگ ایران برگزار می‌شود. در این نشست‌ها - که رویداد حضور برای همه آزاد است - دکتر محمود کریم سفراتی می‌کند.

### «ناقوس» در شیلتیگ‌هایم

به دعوت ارکستر شیلتیگ‌هایم در فرانسه، گروه «سازهای ضربی استراسبورگ» در تاریخ ۲۵ مارس، کنسرتی در شهر شیلتیگ‌هایم اجرا کرد. «پوسفسا» ساخته‌ی پائول اگرتاکیس و «ناقوس» ساخته‌ی ابراهیم صهبایی بر روی شعری از نیما یوشیج، آثاری بودند که توسط گروه سازهای ضربی استراسبورگ به اجرا درآمدند.

### کنسرت گروه عارف در آلمان

به دعوت «کانون دستداران هنر ملی و موسیقی سنتی ایران در آلمان» گروه عارف به سرپرستی پرویز مشکاتیان در فوریه امسال، در شهرهای مختلف آلمان و اطریش به اجرای کنسرت برای علاقه‌مندان پرداخت. این کنسرت‌ها در شهرهای وین، مونیخ، کلن، فرانکفورت، دوسلورف و... اجرا شد. قطعات اجرا شده در «راست پنجه» و «همایون مرکب» از ساخته‌های تازه مشکاتیان بود. کنسرت اجرا شده در سنگاه «همایون مرکب» به نام «روح زمین» سال گذشته در استیووال جهانی موسیقی در لندن مقام نخست را از آن خود ساخت.

### کنسرت گروه موسیقی بارند

به ابتکار کارگاه آزاد هنر، گروه موسیقی بارند، کنسرت موسیقی اصیل خود را بیاد استاد ابوالحسن صبا در ۲۸ فوریه در استاکهلم برگزار کرد. در این کنسرت، خانم مرشدی بیابانی چند قطعه آواز و تصنیف در دستگاههای هشتی و شور اجرا کرد.

اعضای گروه موسیقی بارند: سیامک نوری (سنتور)، بهمن شکیبی (کمانچه)، کایه رضائی (سه‌تار)، طاهرضا پاکچاری (تار)، زیکا کلاکتیرو (بم‌تار)، مجید مخصوص (تتبه) و فرشید عبدالویی (تتبه و دف).

### جشنواره‌ی فرهنگ رنگارنگ

از ۲۸ مارس تا ۱۲ آوریل، جشنواره‌ای از آثار ادبی و هنری هنرمندان کشورهای گوناگون در نقاط مختلف شهر «برخن اسپانوم» در هلند برگزار شد. در بخش نمایشگاه این جشنواره، عکس‌های مه‌بان ریالی - عکاس ایرانی، که در پاکستان گرفته شده، با نام «زندگی در پاکستان» در کنار آثار نقاشی از آفریقا به معرض تماشای عموم گذاشته شد.

### جشن‌های نوروز ایرانیان

یکشنبه ۲۱ مارس (اول فروردین) جشن نوروز - آمیزه‌ای از موسیقی و آواز و نمایش - به همت «جامعه‌ی ایرانیان» لندن برگزار شد. موسیقی و آواز ایرانی: گروه کوچ (فرزاد خواند - سپهرس خواجهی)، گروه رقص‌های ملی آذربایجانی، گروه رقص‌های ملی کردی، و کودکان کلاس‌های فارسی (به سرپرستی خانم ناهید)، عرضه‌کننده‌ی برنامه‌های هنری جشن

نوروز جامعه ایرانیان لندن بودند.

انجمن فرهنگی ایرانیان استراسبورگ نیز جشن نوروز سال ۱۳۷۲ را در شنبه شب ۲۰ مارس در تالار نهارخوری دانشگاه استراسبورگ برگزار کرد. در این جشن که بیش از ۲۵۰ نفر شرکت نموده بودند، ایرانیانی نیز از شهرهای نانسی - مزلوز - بلفرورت و اپینال آمده بودند.

الوتی خواننده و برادران رضازاده از آوازنگان این برنامه به این جشن که تا ساعت ۲ صبح ادامه داشت، گرمی بخشیدند.

### جشن فرهنگی نوروز

به دعوت مرکز انسانگرایان «کانونی» هاله و در دوستمین سال بنیانگذاری South Place Ethical Society جشن فرهنگی نوروز در ۲۹ اسفند در لندن برگزار شد. در بخش نخست این برنامه، به یاد خدیام، قطعه‌ی «بهار تپشاپور» ساخته‌ی فریاد پوزاد توسط ارکستر یا رهبری سازنده‌ی این قطعه اجرا شد و شبکه میزبانگی با خواندن رباعیات خیام با اجرای «بهار تپشاپور» همراهی کرد. در بخش دوم، تعدادی از شاعران، سروده‌های خود را برای حاضران خواندند: بدالله رویایی، مینا اسدی، پشیرسختور، شاداب رحیمی، افشین بابازاده، اسماعیل توری حلا، هادی خورسندی. سازنده‌ی موسیقی مخصوص متن شعرخوانی، فرید عمران بود. این برنامه با بخش سوم - موزیک و رقص - و همکاری گروه‌های موسیقی پاپ، بلوچی و افغانی، به پایان رسید. مسئول برگزاری «جشن فرهنگی نوروز»، پورشگران بود.

### اسکار برای بهترین‌های سینما

سه شنبه ۲۰ مارس، آکادمی فیلم آمریکا طی مراسمی که بیش از یک میلیارد نفر از طریق ماهواره‌های تلویزیونی شاهد آن بودند، بهترین‌های سال عالم سینما را اعلام کرد و جایزه‌ی مشهور اسکار را به آنان تقدیم داشت. این مراسم که در لوئیس آنجلس برگزار می‌شد، ۶۵مین سال عمر خویش را می‌گذراند. تا کنون چهارهزار اسکار به هنرمندان سینما اهدا شده و در واقع معتبرترین جایزه در عالم فیلم محسوب می‌شود.

موفق‌ترین فیلم امسال، «بیرحم» بود که چهار جایزه را نصیب خویش کرد. «کلینت ایستوود» به خاطر این وسترن، و به عنوان بهترین کارگردان و بهترین فیلم در اسکار دریافت داشت.

اسکار سیاسی امسال به «فدریکو فلینی» کارگردان مشهور ایتالیایی به خاطر خدمات ارزنده‌اش به دنیای فیلم، اهدا شد. جایزه‌ی سیاسی نیز برای کارهای انساندوستانه به هنرپیشه معروف، «اوبری هپبورن» که بتازگی فوت کرد، تعلق گرفت که به پسرش اهدا شد. جایزه‌ای نیز به الیزابت تیلور، بدلیل گذاشتن تمام وقت و ثروتش برای مبارزه با بیماری سید (ایدز) اهدا شد.

و... بهترین بازیگر مرد: «آل پاجینیو» برای فیلم «عطرزنان». بهترین بازیگر زن: «اما تامپسون» برای فیلم «هوارزند».

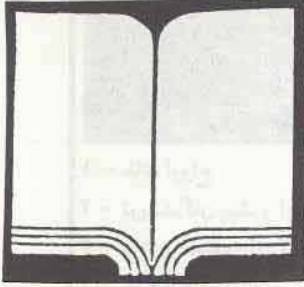
بهترین بازیگر نقش دوم مرد: «جین هاکمن» برای فیلم «بیرحم». بهترین بازیگر نقش دوم زن: «ماریزا توما» برای بازی در فیلم «پدرم و من».

بهترین فیلم خارجی: فیلم «هندچین» از فرانسه. بهترین فیلمنامه: «نیل جردن» برای فیلمنامه‌ی «The Crying Game».

بهترین فیلمنامه (اقتباس): «روت پروار» برای فیلم «هوارزند» بر اساس رمانی از ا. م. فورستر. بهترین فیلمبرداری: برای فیلم «روخانه‌ای از مرکز سرچشمه می‌گیرد».

بهترین مونتاژ به فیلم «بیرحم». بهترین تدارکات به فیلم «هوارزند». بهترین موسیقی متن به «آلن منکن» برای فیلم «Aladdin».

بهترین ترانه به «دنیا نو» از فیلم «Aladdin». بهترین صدا به فیلم «آخریم موهیکانی». بهترین صدا، نور، گریم و لباس به فیلم «دراکولا».



## کتابفروشی خیام

کتابفروشی خیام بزرگترین و ارزانترین موسسه پخش کتابهای فارسی در خارج کشور و با سابقه ۸ بار شرکت پیاپی در نمایشگاه بین المللی کتاب سوئد.

### فعالیتهاى ما :

- ۱- عرضه و پخش کلیه کتابهای فارسی مورد نیاز همه در موضوعات مختلف در کوتاهترین مدت.
- ۲- عرضه و پخش کتابهای درسی مدارس و کتابهای آموزشی و لوازم کمک آموزشی زبان فارسی.
- ۳- ارائه نوارهای موسیقی اصیل ایرانی، محلی و کودکان (نوارهای اصلی میباشند).
- ۴- اشتراك کلیه نشریات و مجلات چاپ ایران از طریق کتابفروشی ما.
- ۵- انتشار و ارسال رایگان فهرست کتابهای فارسی و نوارهای موسیقی دوبار در سال در ماههای اوت و ژانویه.

KHAYYAM BOOKS  
NORDHEMSG. 44A  
413 06 GÖTEBORG  
SWEDEN

TEL: 031-775 01 22  
FAX: 031- 24 63 22

محل ما: با اسپور ۱ ایستگاه PRINGATAN;  
ساعات کار: دوشنبه تا جمعه از ساعت ۱ تا ۵/۳۰  
جهت دریافت کاتالوگ لطفاً با ما تماس بگیرید.

حروفچینی و طراحی متون فارسی و لاتین

Mansour Graphic

**MIG**

دعوت ما را به دنیای پر از  
هیجان آخرین پیشرفتهای

متن پردازی فارسی قبول کنید

MANSOUR GRAPHIC  
Box 8024  
63008 ESKILSTUNA SWEDEN  
Fon/Fax + 46 (016) 13 61 09

کیفیت بالا، قیمتهای خوب در اسرع وقت

### با پوش

- در آرش ۲۲، صفحه ۲۷، ویلیام باتلر ییتز به اشتباه ویلیام باتلر ییتز نوشته شده است.
- در آرش ۲۴، صفحه ۴۶، برگزارکنندهی سخنرانی شهرنوش پارسی پور در لندن، «کانون ایران» ذکر شده که نادرست است. برگزارکنندهی این برنامه، «فصل کتاب» بوده است.
- نیز در همان صفحه، در خبر «شب انجمن»، نام فرزانه خاوند، به نادرست سرزاده خاوند نوشته شده است.

مرکز پخش کتابهای ناشران ایرانی و نوارهای سنتی ایرانی به قیمت‌های مناسب  
 برای دریافت بروشور مجانی با ما مکاتبه کنید.  
 به ناشران ایرانی در اروپا و آمریکا ۲۰٪ تخفیف داده می‌شود

۱ - خانه ارواح	ایزابل آلتند / حشمت کامرانی	۵۲۰ صفحه - ۱۰/ مارک
۲ - نویسندگان پیشرو ایران	محمد علی سپانلو	۳۱۰ صفحه - ۱۰/ مارک
۳ - مثنوی معنوی (مولانا)	رینولد نیکلسن	۱۰۹۲ صفحه (زرکوب) - ۲۵/ مارک
۴ - خاطرات کیانوری	کیانوری	۷۰۰ صفحه (زرکوب) - ۴۰/ مارک
۵ - فرهنگ لغات فارسی - آلمانی	علوی	۸۶۰ صفحه (زرکوب) - ۱۵/ مارک
۶ - تاریخ تنکابن (تاریخ گیلان و مازندران و...)	علی اصغر یوسف نیا	۷۶۸ صفحه (زرکوب) - ۱۵/ مارک
۷ - فرهنگ لغات آلمانی - فارسی	پنجه چی	۶۱۰ صفحه (زرکوب) - ۲۰/ مارک
۸ - کوه جادو	توماس مان / دکتر حسن نکور روح	۹۰۳ صفحه (زرکوب) - ۲۰/ مارک
۹ - چشمهای آبی (داستانهای کوتاه آمریکای لاتین)	قاسم صنعوی	۳۵۰ صفحه - ۶/ مارک
۱۰ - حماسه در رمسزورازملی (تحلیل داستانهای شاهنامه)	محمد مختاری	۴۱۶ صفحه - ۶/ مارک
۱۱ - نوارهای سنتی ایرانی از: شجریان - ناظری - کامکار، کودکان و ... - ۶/ مارک		

هزینه پستی به عهده متقاضی می‌باشد

نماینده کن  
 Post Fach 300690  
 5000 Koln 30  
 GERMANY

دفتر مرکزی آلمان  
 Post Fach 100521  
 6050 Offenbach / M  
 GERMANY

## نرخ آگهی

### در ماهنامه آرش

فراشه	۱۷۰	.....	۱/۱۲ صفحه
فراشه	۲۲۰	.....	۱/۹ صفحه
فراشه	۲۳۰	.....	۱/۸ صفحه
فراشه	۴۴۰	.....	۲/۹ صفحه
فراشه	۵۰۰	.....	۱/۴ صفحه
فراشه	۶۷۰	.....	۱/۳ صفحه
فراشه	۱۰۰۰	.....	۱/۲ صفحه
فراشه	۱۳۲۰	.....	۲/۳ صفحه
فراشه	۱۵۰۰	.....	۲/۴ صفحه
فراشه	۲۰۰۰	.....	صفحه کامل

تخفیف برای سه بار درج آگهی : ۱۰ درصد  
 تخفیف برای شش بار درج آگهی : ۱۵ درصد  
 تخفیف برای نوازده بار درج آگهی : ۲۰ درصد



# شرکت ساختمانی

در خدمت کلیه هموطنانی است که مایل  
به سرمایه گذاری در کارهای ساختمانی و یا

ساختن خانه شخصی هستند.

علاقمندان میتوانند با دفتر شرکت تماس بگیرند.



# R.E.S



DÜRERSTRABE 95  
6392 NEW - ANSPACH



06081 - 8978

FAX: 06081 - 43149

AUTO - TEL - 0161 - 2615463

## Special Issue on Women

- The Influence of Women's Condition in Iran's Population Growth  
*M. Darvishpur*
- Women and Sex in the Absolute Government of Jourists  
*B. Chubineh*
- The First Feminine Press of Iran  
*A. Mokri*
- My Souvenirs of the Women's Activity in the Guerilla Movement  
of Iran in the Sixties and Seventies  
*P. Bâzargân*
- The Iranian Women's Round Table in Germany  
*S. Ferdos, M. Bahâr ...*
- Will Women be Present in Future Politics ?  
*M. Sineau*  
*trans. A. H. Jahângiri*
- Interview with *Tahmineh Milâni*  
*G. Safinia*
- Interview with Stella Georgoudi  
*D. Bermond*  
*trans. T. Haqshenâs*



## ARTICLES

- A Writers Identity Card  
*Sh. Parsipur*
- Along with Spring  
*M. Kavir*
- Family in Exile  
*A. Samâkâr*
- The End of the Era of Ideologies ?  
*M. Beygui*
- For a Friend's Loss  
*H. Keshâvarz Sadr*
- The Islamic Republic's Plan to Expand International Terrorism  
*Al - vatan - al - arabi*  
*trans. Amin*
- The Heritage of Socialism and its Reconstruction  
*P. Suizy*  
*trans. M. Mohit*

## POETRY

- A. Afruz, M. Aqâi, M. Khorshidi, R. Maqsadi, A. R. Qâyekhlu,*  
*H. R. Rahimi, Y. Royâi, H. Sayâr*

## STORIES

- S. Ashrafi, Q. Qâzinur, N. Gordimer*

## BOOK

- A review of "Maâyeb - ol Rrjâl"  
*M. Mehrâbi*

## BOOK REVIEW

*A. Shams*

## REPORTS

### Concerts

*M. Homâyun*

Director :  
Parviz GHELICHKHANI

Editor - in - chief :  
Mehdi FALAHATI  
(M. Peyvand)

Address :  
ARASH  
6. Sq. Sarah Bernhardt  
77185 LOGNES  
FRANCE

Tel : (1) 40. 09. 99. 08

CREATION  
IMPRIMERIE - PUBLICITE